



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیک‌تر از سیاهی چشم به سفیدی‌اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

جلسه ۱

تاریخ: ۲۵/۱/۲۸

الگوی تنظیم برنامه

آموزش حوزه

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

تعریف و ضرورت بهینه سازی روشهای آموزشی

فهرست

۱- بیان سه احتمال در تعریف آموزش ص ۱

۱/۱- احتمال اول: آموزش، وسیله یادگیری و تعلیم،

۱/۲- احتمال دوم: آموزش وسیله توزیع اطلاعات،

۱/۳- احتمال سوم: آموزش وسیله ولایت در هماهنگ سازی مفاهیم،

۱/۳/۱- منفک نبودن آموزش از پرورش در این سطح از آموزش

۱/۳/۲- لزوم بهینه دائمی، انگیزه، سنجش و رفتار، دانشجو در این سطح از آموزش

۱/۳/۳- پرورش نیرو برای بر طرف کردن نیازهای اجتماعی، هدف این سطح از آموزش

۲- لزوم سرپرستی «انگیزه، اندیشه، انجام» دانشجو در آموزش

۲/۱- دسرمت جهتگیری فرهنگی، شاخصه توسعه انگیزه، دانشجو

۲/۲- دقت در سنجش شاخصه توسعه اندیشه، دانشجو

۲/۳- الضباط در جمع‌بندی «شاخصه توسعه رفتار» دانشجو

۳- ضرورت بهینه سازی مقدمات و روشهای آموزش متناسب با مراحل آموزش

۳/۱- لزوم تغییر در ابزارهای انتقال مفاهیم متناسب با مراحل آموزش و مقدمات اقتصادی

۳/۲- لزوم تغییر در روشهای «تجزیه، ترکیب، تنظیم متناسب با مراحل آموزش و مقدمات فرهنگی

۳/۳- لزوم تغییر در ابزارهای «بهینه دانشجو» متناسب با مراحل آموزش و مقدمات سیاسی

۳/۳/۱- ضرورت «ابزار کنترل پرورش» برای اندازه گیری «قدرت پرورش» در آموزش

نام جزوه:	الگوی تنظیم برنامه آموزش حوزه	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۵۵۰۰۱
استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه یا تدوین:	۷۵/۱/۲۸
عنوان گذار:	برادر جمالی	تاریخ انتشار:	۷۵/۰۴/۰۵
ویراستار:	برادر نیک منش	تاریخ بایگانی:	۷۵/۰۴/۰۵
حروفچینی:	نمونه سازان - پاساژ قدس، پلاک ۱۴۶ م	تیسراژ:	۲۰ نسخه



تاریخ: ۷۵/۱/۲۸

الگوی تنظیم برنامه حوزه

جلسه ۱

« ۵۸ دقیقه »

تعریف و ضرورت بهینه سازی روشهای آموزش

۱- بیان سه احتمال در تعریف آموزش

۱/۱- احتمال اول: آموزش، وسیله یادگیری و تعلیم.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: در این جلسه سعی ما براین است که تعریف «آموزش» را مورد دقت قرار دهیم تا ببینیم چه تعریفی می تواند برای این موضوع مطرح شود. تعریف ساده و ابتدائی آموزش این است که «آنچه را که یک نفر می داند به دیگری تعلیم دهد و فرد متعلم نیز آنچه را که به او می آموزند فرا بگیرد.» به این فعل، تعلیم و تعلم و یا آموزش و یادگیری گفته می شود.

۱/۲- احتمال دوم: آموزش وسیله توزیع اطلاعات،

و اما تعریف قویتر از تعریف فوق که می تواند در سطح بالاتری مطرح شود این است که بگوئید اگر در جایی اطلاعات، تولید شده و در جایی دیگر توزیع گردد و بالاخره در جای دیگری مصرف شود آنگاه بترتیب سه فعل «تحقیق، آموزش و تبلیغ» محقق شده است. پس آموزش در این تعریف فعلی است که مربوط به توزیع اطلاعات می باشد. البته ممکن است این اشکال در اذهان

پدید آید که آیا این مبلغ است که اطلاعات را در جامعه به مصرف می رساند و یا اینکه مبلغ کسی است که مانند معلم آموزش می دهد ولی آنکه در به جامعه آن اطلاعات عمل می کند در واقع همان کسی است که مصرف کننده است؟ جواب به این اشکال در بحث تبلیغ مطرح خواهد شد.

۱/۳- احتمال سوم: آموزش وسیله ولایت در هماهنگ سازی مفاهیم،

و اما سطح سوم از تعریف آموزش این است که بگوئیم اصولاً در آن سطحی که اطلاعات تولید می شود در واقع ایجاد یک «نسبت» صورت می گیرد؛ یعنی هنگام گمانه زدن، شما در حال ایجاد یک نسبت هستید. اما مفهوم ایجاد نسبت چیست؟ مفهومی است که در آن، به نوعی یک تولی برای شخص پیدا می شود که می تواند بر اساس این تولی، در یک رویه از هماهنگ سازی کیفیتها - آنهم کیفیت تعبد - ولایت کند. اما این هماهنگ سازی در کیف تعبد، به «ولایت و تولی» متقوم است. پس به نسبتی که تولی دارید در ولایت نسبت به امر هماهنگ سازی، تأیید می شوید و بدین سان گمانه زده می شود بعبارت دیگر تا

میل نباشد نسبتی هم پیدا نمی‌شود و تا انگیزه نباشد نمی‌توانید ایجاد نسبت کنید؛ لذا صحیح است که بگوئید شما در تمایلاتان تولی دارید و در قدرت گمانه زنی، هماهنگ سازی و ایجاد نسبت، آن میل، صورت و به تعبیر دیگر کیفیت نسبتی پیدا می‌کند. اما این کیفیت نسبت سر از آنکه امداد شدید برایتان حاصل می‌شود. البته این امداد، هم برای کافر است و هم مسلم؛ هم برای تولی رشد در شکل حیوانی و هم برای تولی رشد در شکل ملکوتی آن. در مباحث بعد خواهیم گفت اگر نفس این احتمال و تولی و تعبد، نظامی پیدا کرد که بتواند صریحاً تبعیت از وحی و تولی به ولایت خداوند را بتدبیر و آنگاه طبیعی است که تعریف شما از شناسائی، تبدیل به نوعی از عبادت می‌شود؛ یعنی معرفت در این حال عیناً عبادت محسوب می‌گردد هرچند که طریق عبادت هم در سطح دیگر واقع می‌شود یعنی عبادت ممکن است عبادت حیوانی باشد یا عبادت ملکوتی.

حال اگر چنین امری در آموزش محقق شود آنگاه فرد می‌تواند در سرپرستی کردن کسی که تحت آموزش اوست خلافت و نیابت کند تا بتواند برای او نیز شرائط هماهنگ سازی را ایجاد کند همانطور که خود نیز قبلاً در این هماهنگ سازی موفق شده بود؛ البته این هماهنگ سازی باید بین نظام و مفاهیمی صورت گیرد؛ با مفاهیمی که یک نحو از پرستش در آن وجود دارد.

اما در بعد مصرف نیز همین امر باید تحقق خارجی پیدا کند که انشاءالله در جای خود مورد بحث قرار خواهد گرفت.

۱/۳/۱ - منفک بودن آموزش از پرورش در این سطح از آموزش حال در سطح دیگری نیز می‌توان تولی و ولایت بمعنی خلافت را معنا کرد و گفت آموزش غیز از آنچه که قبلاً گفتیم که بصورت یادگیری ثمری است می‌تواند بعنوان یک «فعل» نیز برای کسی که یاد می‌گیرد مطرح شود که بالطبع هم در وضعیت روحی او - یعنی پرورش انگیزه - مؤثر است و هم در وضعیت ذهنی او - یعنی پرورش اندیشه - و هم در رفتار عینی او - با این وصف نمی‌توان «آموزش» را از «پرورش» منفک کرد.

در این حال دیگر نمی‌گوئیم صرفاً صورتی را فرا می‌گیرد بلکه صحبت از خلافت می‌کنیم که بمعنی نوعی سرپرستی برای پرورش نیروی انسانی است.

۱/۳/۲ - لزوم بهینه دائم انگیزه، سنجش و رفتار دانشجو در این سطح از آموزش

برای تحقق این امر روند آموزشی باید بصورت دائمی بتواند وضعیت انگیزه او را بهینه کند بگونه‌ای که او مرتباً دلگرم‌تر شود. هم چنین باید وضعیت سنجشی او را دائماً بهینه کند تا بتواند از قدرت سنجش بیشتری برخوردار شود و بالاخره وضعیت رفتاری او را کنترل کند تا از این طریق بتواند افعال او را توانمند تر نماید.

۱/۳/۳ - پرورش نیرو برای برطرف کردن نیازهای اجتماعی، هدف این سطح از آموزش

پس کار معلم و هدف آموزش در یک کلام، پرورش نیروی است که بتواند نیازهای جامعه را بر طرف کند آنهم نه صرفاً از جنبه موضوعات بلکه خود او هم باید بعنوان یک موضوع، مورد توجه قرار گیرد. یعنی گاهی صحبت از این می‌کنیم که جامعه بچه موضوعاتی نیازمند است که

همچنین اندیشه او باید پرورش پیدا کرده و هوشمندی او و بدنبال آن سرعت انتقال و قدرت موضع گیری فرهنگی یا جمع بندی او باید توسعه پیدا کند؛ یعنی باید قدرت انجام او و به نتیجه رساندن عملش بیشتر شود. البته هر کدام از این امور قابل تفکیک از یکدیگر می باشند.

۲/۱- «سرعت جهت گیری فرهنگی، شاخصه توسعه انگیزه، دانشجو

اما شاخصه توسعه انگیزه چنین شخصی، «سرعت جهت گیری فرهنگی» است چرا که همواره شاخصه «سیاست»، سرعت است. سرعت تولی - چنانچه بعداً نیز در امور اجتماعی خواهیم گفت - بر خلاف تردید در تولی و شک کردن در همراهی است اما اینکه می گوئیم «شاخصه انگیزه فرهنگی، سرعت در جهت گیری است» - بنا بر بحث اوصاف توسعه که در جای خود بررسی شده است و از ظرفیت، جهت، عاملیت نام برده و اصل در «فرهنگ» را «جهت» و کیفیت دانستیم - می توان چنین معنا کرد که اولین کیفیتی که وجود پیدا کرده و زیر بنای تمام کیفیات است، «جهت گیری» می باشد؛ یعنی می گوئیم توسعه ظرفیت نیرو و قدرت، زیر بنای محبت و سیاست است - که البته سیاست را هم در آنجا بمعنی توسعه میل در تولی و ولایت دانستیم - و ارتقاء در جهت، زیر بنای فرهنگ است چرا که اولین چیزی که پس از ظرفیت، ظهور پیدا می کند جهت می باشد لذا جهت، اصل است. می دانید که بررسی این مباحث بنا بر مبنای نظام ولایت، بصورت مبسوط صورت گرفته است که در آنجا تولی را بمعنی جهت گیری دانستیم؛ حال چه تولی حیوانی باشد که از آن کفار است و چه ملکوتی باشد که از آن انبیاء (ع) است.

حال این جهت گیری باید پرورش پیدا کند و برابر هر

درباره آنها «تحقیق، آموزش و تبلیغ» صورت گیرد و گاهی هم می گوئیم جامعه نیازمند نیروئی است که پرورش یافته باشد. مسلماً این صورت با آن صورتی که مطالبی را می گوید تفاوت دارد اما اینکه خصوصیات «روحی، ذهنی و عینی» چنین نیروئی چه باید باشد بحثی است که انشاء الله به آن خواهیم پرداخت.

۲- لزوم سرپرستی «انگیزه، اندیشه، انجام» دانشجو در آموزش

تا اینجا در مورد تعریف آموزش و رابطه آن با فلسفه نظام ولایت بحث کردیم؛ به تعبیر دیگر می توان گفت عموماً به نظام فلسفی آن اشاره کردیم. اما اینک قصد داریم بگوئیم در عمل آموزش باید حتماً «انگیزه» دانشجویان یا دانش آموزان مورد سرپرستی فرهنگی قرار گرفته و در کنار آن پرورش «اندیشه» و پرورش «انجام» کار فکری و آموزشی صورت بگیرد.

توضیح مطلب این است که وقتی یک دانشجو یا دانش آموز در شرائط آموزشی قرار می گیرد باید «فعل آموزش» بتواند دلبستگی او را تقویت کند. او کاری انجام می دهد که باید روی تولی اش تأثیر گذارده و آن را توسعه دهد، یعنی حساسیت او بیشتر تحریک شود بگونه ای که حساسیت او در روز اول آموزش محدودتر و گستره وحدت و کثرتش کوچکتر و نشاط و کارائی اش کمتر از روزی باشد که قرار است از دانشگاه یا دبیرستان فراغ شود لذا باید مرتباً علاقه و نشاط او روز افزون گردد بعبارت دیگر اگر بخواهیم تعبیر «سیاست فرهنگی» را بکار ببریم باید بگوئیم تمایلات فرهنگی او هر روز توسعه یافته تر شود. البته بعداً طرق و شاخصه های تحقق این امر را بررسی خواهیم کرد.

تحریک و کیفیتی که قرار می‌گیرد فوراً بتواند اولین چیزی را که ملاحظه می‌کند ببیند که آیا حول مقیاس جهت، و قبل از سنجش آن به سایر مفاهیم در چنین جهتی قرار دارد یا خیر؟ یعنی اولین امر این است که ببیند آیا این کیفیت در این جهت قرار دارد یا خیر و سپس سنجش آنرا با دیگر مفاهیم انجام دهد.

۲/۲- دقت در سنجش، شاخصه توسعه اندیشه، دانشجو

اما شاخصه دوم در اندیشه این است که هرچند در اندیشه، هوشمندی و سرعت انتقال وجود دارد اما دیگر از ذکر کلمه «جهت» در بیان شاخصه آن پرهیز می‌کنیم. لذا در اینجا «دقت در سنجش» را بعنوان شاخصه اندیشه معرفی می‌کنیم بمعنای اینکه شخص باید جدیدالذهن باشد؛ اهمال در سنجش را روا نداند؛ بتواند جوانب تعریف اول را با تعریف دوم دیده و نسبت کیفیت مفهوم او را با کیفیت مفهوم دوم در ساده ترین سطح بسنجد و در سطح بالاتر بتواند جمع‌بندی لازم را انجام دهد بگونه ای که بتواند جایگاه یک مفهوم را در نظام مفاهیم ببیند. در یک کلام، دقت در انجام بمعنی تعیین منزلت مفهوم در نظام مفاهیم است؛ یعنی «کار آمدی، قدرت عمل و قدرت انجام» یک مفهوم را تمام می‌کند لذا اگر هر کدام از این سه امر نتوانست پرورش لازم را پیدا کند دلالت بر ضعف عملیات آموزش خواهد داشت. مثلاً اگر جهتگیری را نتوانست پرورش دهد بگونه ای که وقتی در برابر یک مفهوم قرار بگیرد حساسیت لازم را نداشته باشد که این مفهوم در کدام جهت است بلکه در خود مفهوم و مسئله، غرق شده باشد، بالطبع دیگر فرصت اینکه در کدام جهت است و از چه زمینه‌ای برخاسته است (قبل از اینکه بخواهد صورت

مسئله را حل کند) نخواهد داشت. چنین فردی دیگر به این امر توجه نمی‌کند که آیا خاستگاه آن، تکامل در جهت خداست یا تکامل در جهت دنیا؟ و آیا خاستگاه آن، تکامل فهم در تولی حیوانی است یا تولی ملکوتی؟ مسلماً در این صورت، آموزش ضعیف خواهد بود! چه اینکه بعداً خواهیم گفت که «علم برای علم» یک ادعای کذب است؛ چرا که هیچگاه علم، مطلوبیت ذاتی نداشته است و الا باید هیچگاه حجاب اکبر واقع نشود! علم، مطلوبیت طریقی دارد و تنها برای بندگی ضرورت دارد. اگر کسی برای علم، مطلوبیت ذاتی قائل شود آنگاه تقبیح عالمی که معجب به علم خود است قبیح خواهد بود چرا که مفروض این است که فطرت انسانی، علم را بنفسه می‌پرستد و نه لغیره. بله اگر آنرا لغیره می‌پسندد بلاشکال است که بعنوان طریق واقع مطرح گردد که حق مطلب نیز همین است. چه اینکه باز قابل پذیرش است که خود علم را می‌توان موضوعاً بعنوان مرتبه ای از پرستش خدا دانست، یعنی بوسیله یادگیری می‌توان خدا را پرستش کرد، قبل از آنکه پای عمل بمیان آید. چرا که نفس علم، امری ممدوح است. لذا اگر نظام فکری کسی درست شود و مفهوم را بطور صحیح بفهمد یعنی تولی به ولایت... است در مرتبه فهم از مطلب پیدا کند حتماً چنین علمی پسندیده خواهد بود. مسلماً این علم، غیر از علومی است که شیطنیت را بدنال دارد و بعنوان نفس علم (و نه طریق به واقع) به آن نگرسته شده و صاحبان آن از این راه به ابتهاج نفسانی و دوری از قرب الهی مبتلا می‌شوند. این بحث انشاءالله در جای خود مطرح خواهد شد.

اما آنچه که مطرح می‌باشد این است که دقت در

لذا صحبت از تناسب با ولایت الهی می‌کند و نه متناسب با وضعیتی که در تقویم پیدا می‌شود حتی اگر آهنگ حرکت، کند و بطیثی باشد! نمی‌گوید نظام احسن همین است که الآن وجود دارد بلکه می‌گوید باید اقامه خلافت الهی را صورت داد تا سرعت تکامل نظام اجتماعی، متناسب با اعطاء خداوند متعال شود.

اکنون در جامعه اسلامی حساسیتهائی وجود دارد که بنظر متدینین که دارای زهد فردی هستند حساسیتهای بسیار مثبتی است ولی اگر افاق دید را وسیعتر کرده و وارد زهد اجتماعی شویم می‌بینیم که چنین نیست. اینکه حساسیت فردی ارتقاء یابد و از صورت فردی به قالب اجتماعی انتقال یابد و از شکل اجتماعی به مرحله تکاملی ارتقاء پیدا کند بگونه ای که مسائل محرک او، مسائلی باشد که امروزه اسلام در برابر کفر با آنها روبرو بوده و همگی در خلاف الهی مطرح است آنگاه می‌توان مدعی شد که پرورش در جهتگیری الهی صورت گرفته است. در این حال هر فرد در پی آن است که تکلیف خود را نسبت به خلافت الهی در هر منزلتی که قرار دارد مشخص کند.

اما مقیاس دقت «پرورش در اندیشه» هم باید مرتباً تغییر پیدا کند همانگونه که مقیاس سرعت نیز باید مرتباً عوض شود؛ یعنی قبل از ورود در مرحله آموزش دارای یک نحوه سنجش بوده است و بعد از فارغ شدن از تحصیل در مدرسه و دانشگاه، نحوه ای دیگر از سنجش پیدا کرده است. لذا نباید مقیاس این دو وضعیت، یکسان باشد.

۲/۳- «انضباط در جمع‌بندی، شاخصه توسعه رفتار، دانشجو

همچنین او باید قدرت نظام دادن و «پرورش انجام» عملیات فرهنگی و دادن منزلت به هر موضوع و مسئله

سنجش همواره پس از جهتگیری است. هرچند که در اینجا از این واقعیت بعنوان دلیل استفاده نمی‌کنیم ولی می‌توان آن را بعنوان شاهد و احتمالی که نتیجه اش تقریب نازله است قلمداد کرد. چه اینکه آیه شریفه «فلینظر الانسان الى طعامه» به «توجه کردن به علمی که از چه کسی اخذ می‌شود» معنا می‌گردد.

ولی این علم را برای چه چیزی می‌خواهد؟ فراموش نکنیم که انسان نمی‌تواند ابتهاج نسبت بخود داشته باشد یعنی نمی‌تواند شخصیت خود را دوست داشته و بدان منتهاج باشد. چرا که ابتهاج بخود در تمامی معانی آن باطل است ولو عمل او در قالب امور خیری مثل نماز باشد اما در هر صورت معجب به خود بودن ممنوع است و نمی‌توان خود را بپستند. وقتی که عرض می‌کنیم «الحمد لله رب العالمین» در واقع معترف هستیم که تمام ضعفها از ماست و تمام کمالات از معطی کمال است.

پس در امر آموزش باید «پرورش در جهتگیری» انجام شود بگونه ای که وقتی دانش آموز وارد مرحله آموزش می‌شود باید ارتقاء جهتگیری او با زمانی که از این مرحله خارج می‌گردد تفاوت کند. اگر قبلاً مسائل خرد و کودکانه ای که مربوط به شخص او و یا صنف و دوستان او و یا حمیتها و علاقه های نازل او بود و همه اینها سبب تحریک او می‌شد اکنون که مطالبی را فرا گرفته است نباید حتی تکامل جامعه انسانی را هم امر بزرگی بحساب آورد بلکه باید بگوید حاکمیت خدا بر پرورش بایست آنچنان باشد که هر زمان دارای سرعت مناسب باشد؛ به تعبیر دیگر حتی در امر تکامل نیز چنین شرط می‌کند که باید متناسب با آن، هدر رفتن زمان صورت نگیرد.

فکری را به میزانی که تحصیل کرده است پیدا کند.

خلاصه کلام تا اینجا این شد که عمل آموزش دارای اهدافی برای رفع نیازمندیهای اجتماعی است که مقدم بر آن، تعریف خاصی است که در نظام ولایت تمام می شود. سپس در یک منزلت، سرپرستی می شود که در این سرپرستی، متقوماً قدرت کار آمدی خاصی را بالا می برد که می توان آنها را نیروهای انسانی تعلیم یافته دانست. اما آنهایی که قرار است با ارتقاء کار آمدیشان بعنوان نیروی انسانی کار آمد معرفی شوند باید تحت آموزش قرار گیرند. اما اینکه فعل آموزش باید دارای چه شاخصه ها و ویژگیهایی باشد امری است که باختصار توضیح آن گذشت و گفتیم باید به پرورش «انگیزه، اندیشه و انجام» فعالیت فرهنگی افرادی که تحت آموزش قرار دارند همّت گمارد. و سپس مقیاس این امر را هم در قالب «سرعت در جهتگیری»، «دقت در سنجش» و «انضباط در جمعبندی» دانستیم. تا اینجا قسمت اول از بحث باتمام رسید.

۳- ضرورت بهینه سازی مقدمات و روشهای آموزش متناسب با مراحل آموزش

اکنون به این بحث می پردازیم که شرائط آموزشی از چه اموری باید کمک بگیرد تا بتواند آموزش را با این شاخصه ها و ویژگیها ارتقاء دهد؟ در جواب می گوئیم ما دارای یک دسته مقدمات مادی یا اقتصادی، و یک دسته مقدمات فرهنگی و بالاخره یک دسته مقدمات سیاسی هستیم که این سه وصف «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» را بعنوان مبنای تعریف اوصاف فعل اجتماعی می شناسیم. هرچند که با ابزارهای اقتصادی آن کم و بیش آشنا هستیم

اما در عین حال آنرا طرح می کنیم.

۳/۱- لزوم تغییر در ابزارهای انتقام مفاهیم، متناسب با مراحل آموزش (مقدمات اقتصادی)

اصولاً علائم گفتاری، نوشتاری و تصویری، بعضی حواس ما از جمله گوش و چشم را تحریک می کند اما باید متوجه بود که می توان برای این علائم مرتباً تکاملی را فرض کرد. زمانی که اینها با یکدیگر توأم می شوند اثرشان بیشتر است چرا که از دو کانال می توانید با مخاطب خود ارتباط برقرار سازید. مثلاً آقای قرائتی پای تابلو درس تلویزیونی خود چیزی را می نویسد و همراه با آن، توضیحی نیز می دهد لذا حد اقل دو امر توأم شده است بر خلاف جایی که صرفاً صحبت می کرد که قطعاً اثرش کمتر بود؛ چرا که در این حال، مخاطب مجبور است که تمامی جملات گوینده را یکی بعد از دیگری در حافظه خود ردیف کرده و نهایتاً به یک نتیجه و جمعبندی برسد. در حالی که اگر علائم نوشتاری و تصویری یک به علائم گفتاری افزوده شود در واقع بمعنی این است که یک حافظه کمکی نیز بر حافظه مخاطب افزوده شده است. در این صورت می تواند به جمعبندی بهتر و سریعتری برسد و مطالب را یکجا ببیند. علت این سرعت انتقال، در ملاحظه سریعتر نسبت بین مفاهیم ادا شده است.

به تعبیر دیگر چون نظام حساسیتهای انسان از طریق مجاری حسی او تحریک می شود لذا می توان با اضافه کردن بعضی علائم، زمینه جدیدی را برای بکارگرفتن حواس دیگر فراهم نمود تا از این طریق شخص بتواند به مفاهیم و جمعبندی سریعتری برسد. بدین منظور از ابزارهای متعددی همچون اسلاید، فیلم و ... می توان بهره

جست. گاهی نیز طریق انتقال مفهوم، از راه صور تجسمی است. اما فرق این طریق با یکدیگر در چیست؟

اگر تحریک تصویری مخاطبی که در حال دیدن است در قالب مفاهیم باشد طبعاً یک نحوه انتقال را می‌توان متوقع بود. یعنی باید مخاطب شما به مرحله‌ای از کمال رسیده باشد که حساسیت روحی و نظری شما در او مؤثر بوده و بتواند درجه التفات او را به مفاهیم به اندازه التفاتش به یک جاندار متحرک ارتقاء دهد. پس این درجه از کمال ممکن است اما متوقف بر ایجاد رشد لازم در آن است.

گاهی یک سیلندر اتوموبیل را از وسط برش داده و پیستون و اجزای دیگر آنرا به نمایش می‌گذارند. سپس از طریق نمایش کار همین سلندر درون یک جسم شفاف، نمایش بهتری از اجزاء و نحوه عمل آن ارائه می‌دهند. این نوع نمایش بلحاظ میزان مفاهیم و جای گرفتن مطلب در ذهن با مطالعه صرف مفاهیم مربوطه کاملاً متفاوت است. اما ممکن است ذهن به درجه‌ای برسد که هیچکدام از این آموزشها ضروری نباشد؛ مثلاً می‌گویند اختلاف پتانسیل و اختلاف حجم بنزین و کربن این مقدار است که از قدرت یک آبشار بسیار بیشتر است و می‌تواند نیروی زیادی را بر یک جسم وارد کند و منشأ انتقال نیرو نسبت به جاذبه شده و سبب حرکت گردد. اما ممکن است همین مطلب برای یک دانشمند دیگر نیز گفته نشود و در سطح بالاتری مورد بحث قرار گیرد.

تفاوت بین یک «نمونه» با یک «نمودار»، فاصله پرورش ذهنی را می‌رساند. حال اگر از نمودار گذشته و به اصطلاحات محض و پیچیده برسید آنگاه علائم تصویری شما تنها با «اشاره» است که جمع‌بندی نمودارها را نشان

می‌دهد یعنی یک کلمه در مورد نسبت یک نمودار می‌گوید که در واقع دهها و صدها نمودار را پشت سر خود دارد.

بنا بر این اینکه ذهن بتواند به مسائل متعددی انتقال پیدا کند صرفاً پس از پرورش ممکن است. از اینرو ابزارهای آموزش نمی‌تواند برای شروع کار مانند همان ابزارها در پایان کار باشد. چه اینکه شما گاهی با ابزاری چون فیلم و اسلاید و آزمایشگاه با عده‌ای از دانش آموزان و در سطحی پائین از فراگیری، اقدام به آموزش می‌کنید و گاهی هم باید با علائم پیچیده تخصصی با ایشان صحبت کنید. البته منظور از علائم پیچیده، علائم کل است چون زمانی به یک کل، پیچیده می‌گوئیم که وحدت و کثرت آن در گسترده ترین شکل خود باشد. به تعبیر دیگر بتواند مسائل زیادی را در دوران خود به یک نظام منتهی کند؛ یا یعنی «نظام مسائل» باشد. در این صورت باید شما بتوانید تغییرات موجود در نظام مسائل را به یک متخصص براحتی منتقل کنید. در حالی که اگر قرار بود این تغییرات را بصورت نمودار منتقل کنید وقت زیادی را باید صرف می‌کردید اما در اینجا چنین صرف وقتی ضرورت ندارد.

۳/۲- لزوم تغییر در روشهای «تجزیه، ترکیب، تنظیم، متناسب با مراحل آموزش و (مقدورات فرهنگی)

تا اینجا صحبت از ابزارهای صرف اقتصادی بود. اما اکنون می‌گوئیم علاوه بر آنها باید از ابزارهای فرهنگی نیز بهره جست. چون نقش روشها عموماً چنین است که سنجشهارا قاعده مند می‌کنند و در واقع به کمک آن سنجش برخاسته و به عمل دقت، تسهیلاتی را ارائه می‌دهند. حال وقتی که شما قاعده‌ای را برای تجزیه و ترکیب و تنظیم یک نظام، به یک فرد ارائه می‌دهید در واقع

اورا مسلح می‌کنید تا بتواند سنجش خود را سریعاً در آن افقی که شما ارائه داده اید بکار گیرد.

آیا برای فعالیت روش و بهینه شدن آن و کار آمدی روش فعالیت فکری و فرهنگی فرد و بهینه شدن این فعالیت و نیز سطوح مربوط به آن باید همواره از یک روش استفاده کرد یا اینکه هر روشی دارای سطحی متناسب با کار آمدی خود است؟ اگر در جایی گفتیم منطق صوری، روشی صحیح است آیا بدین معناست که در همه جا مطلقاً چنین است یا اینکه اگر یک سطح از فعالیت کار آمدتری داشته باشیم حتماً باید به قید دیگری مشروط شود؟ چه اینکه اگر روش تصرفی (یا روش تنظیم نظام را) با روشی که جهتگیری را به سیستم سازی و مجموعه سازی اضافه کرده و در واقع جهتگیری را در مجموعه وارد می‌کند مقایسه کنید حتماً روشی که جهت را بر سیستم سازی، حاکم می‌کند با روشی که فقط مجموعه ساز است تفاوت خواهد داشت. پس باید کارآمدی روش را در تمامی جهات به دانش آموز منتقل کنید.

اما هر عملیات آموزشی هم، روش خاص خود را می‌طلبد که این امر غیر از تعلیم آن روشی است که به دانش آموز صورت می‌گیرد.

لذا همانگونه که برای تحریک حساسیتها به ابزار مناسب نیازمندیم، برای کنترل پرورش نیز نیازمند روش هستیم. می‌گوئید ما باید قبل از هر چیز به طبقه بندی و ایجاد نظام آموزشی همت گماریم؛ در این صورت دیگر نمی‌گوئیم هرکس هرچه را به هر اندازه بخواند. چون یک فرض این است که می‌گوئیم یک کتابخانه در اینجا است که هرکس هر کتابی را به هر میزان و به هر بابی از ابواب که

خواست می‌تواند مطالعه کند و اساتیدی نیز در کنار او هستند تا اشکالاتش را جوابگو باشند. می‌پرسید آیا تقدم و تأخیری را در مطالعه کتب باید رعایت کنیم؟ می‌گوئیم خیر. حال در مورد اینگونه افراد که هر روز وارد هر کتابخانه ای می‌شوند و هر زمان که میل خود را نسبت به یک کتاب و یا موضوع خاص، تحریک شده می‌بینند نمی‌توان گفت که چقدر می‌دانند و چقدر نمی‌دانند؛ از چه موضوعی، در چه سطحی و چقدر مطلعند؛ و بالاخره نسبت بین اطلاعات آنها چیست؟ اگر مدرسه ای را در نظر بگیریم که به هر معلمی احترام گذاشته و به او اجازه تدریس در آنجا داده و چنین وعده دهد که در هر صورت تورا تأمین خواهم کرد طبیعی است که چنین برخوردی در امر پرورش بسیار ضعیف خواهد بود. ولی اگر چنین بگوئیم که مثلاً در اجتهاد، سه علم ادبیات، منطق و اصول ضرورت دارد که باید در این دوره مشخص و با این ترتیب معین (مثلاً در ابتداء ادبیات و سپس منطق و نهایتاً اصول) درس گرفته شود دلالت بر وجود یک «نظام» خواهد داشت اما به صورتی که محتوا صرفاً دارای نسبت‌هایی خاص می‌شود لکن هنوز طبقه بندی لازم صورت نگرفته است.

حال اگر این علوم، طبقه بندی شده و سطوح ۱ و ۲ و ۳ تعلیم و تعلم نیز مشخص شوند و در هر سطحی هم، مواد و موضوع درسی معین گردد دالّ بر این است که علاوه بر اصل روند آموزشی و تعیین هم‌عرضها، «تقطیع» چنین روندی نیز صورت گرفته است. سپس می‌گوئید برای هر قسمت از چنین روندی طرح این پرسشها ضروری است.

۳/۳- لزوم تغییر در ابزارهای «بهینه دانشجوی» متناسب با مراحل آموزش (مقدورات سیاسی)

تا اینجا شما دسته بندی و کلاسه کردن یک روند را بصورت تعیین محورهای موازی و مقاطع آن انجام داده اید. اما هنوز چنین امری نمی تواند مشخص کند که سطح درک یک دانش آموز چقدر است و آیا مطالب را خوب خوانده است یا خیر؟ ممکن است بگوئید با گرفتن امتحان می توان به این هدف نیز رسید و با تشویق و تنبیه هم افراد را تحریک کرد بگونه ای که به عده ای که در امتحان نمره آورده اند اجازه ارتقاء را می دهیم و به غیر آنها خیر. پس در واقع به مطلب، ارزش سیاسی داده اید و حق حضور و حق منع درست کرده اید. گاهی می گوئید صرف حفظ کردن مطالب توسط دانش آموز کفایت می کند و گاهی حفظ مطلب را همراه با نوشتن تقریر و خلاصه درس قبول می کنید و گاهی هم علاوه بر این دو امر، دفاع از فکر و جمع بندی خود را نیز ضروری می دانید. و بالاخره در مرتبه دیگر همه این عوامل را در جای خود محترم می شمارید اما در عین حال قائل به لزوم قاعده بندی دفاع مزبور در قالب یک مناظره صحیح می شوید که چنین مناظره ای دارای یک هیئت مدیره، یک هیئت علمی و یک هیئت نظارت باشد. ممکن است از این رتبه نیز یک قدم بالاتر آمده و قائل شوید باید استخراج مبنا و دفاع از آن، محور کار قرار گیرد؛ به تعبیر دیگر یک دفاع ساده را از او نمی پذیرید.

البته امکان دارد شما قادر نباشید برای تمامی مراحل آموزش چنین چیزی را بخواهید و صرفاً از مرحله اول، حفظ مطالب را خواسته و بگوئید اگر حافظه، تقویت شده

و قدرت تحرک پیدا کند کافی است. از سطح دوم، هوشمندی و «فهم مطلب» را می خواهید که بتواند از فکر خود دفاع کند. و از سطح سوم، «استخراج مبنا» و تطرق احتمالات را می خواهید. حال دانشجویی را در نظر بگیرید که ادعای استخراج مبنا کرده است و با گردنکشی و کبر، حاضر نیست زیر بار کسی برود. شما برای برخورد با چنین کسی، از ابزار توییح شدید استفاده می کنید همچنانکه در جای خود از ابزار تشویق استفاده می کنید. لذا می گوئید اگر اشکالی که ایشان وارد کرده است بتواند در ده مورد و بر اساس مبنای خود آن را اثبات کند کافی است ولو اینکه مبنای خود را از دیگری اخذ کرده و از شیوه مقایسه دو مبنا استفاده کرده باشد. در این صورت می توان از چنین شخصی پذیرفت که قدرت نقد دارد. اما اگر توانست هر دو مبنا را در کلیه مسائل جاری کند و همه را بصورت خلاصه بلکه تفصیلی نقد کند آنگاه باید نمره بالاتری به او داد. و بالاخره اگر توانست تأسیس کند؛ یک مبنای جدید باشد بالاترین امتیاز را نصیب خود خواهد کرد.

لذا باید شیوه صحیح تشویق و توییح را پیشه کرد. آیا می توان پذیرفت به کسی که گستاخی ادعای تأسیس یک مبنا را داشته است «احسنت» گفت در حالی که تشویق او زمانی صحیح است که گستاخی او بر مبنا بصورت تأسیس واقعی آن باشد؟ این سطح از امتحان تنها در سطح تأسیس باید صورت گیرد. مسلماً نمی توان از کسی که هنوز در مرحله اولیه پرورش در سنجش قرار نگرفته است انتظار تأسیس مبنا را داشت.

طریق می توان میزان دقت اوزار متناسب با ظرفیت روشها بالا برد و خودنیز به بالا بردن «ضریب حساسیت» در روش کنترل آن اقدام می کنیم.

برای درک معنای ضریب حساسیت، به این مثال توجه کنید: اگر شما برای کار یک کارگر ساده حساسیت میکرومتری بخرج دهید حتما کاری عبث و بی معناست. ولی اگر برای کسی که می خواهد به تجزیه بازتاب نور پردازد و یا نسبت بین طیفها را در یک آلیاژ بشناسد چنین حساسیتی بخرج دهید ارزشمند است چرا که کار او در سطح میکرومتر بلکه بالاتر است؛ یعنی در بخش نسبت بین اوصاف کار می کند. لذا ساده لوحی است که چنان حساسیتی را که برای یک کار متخصص مناسب است برای کارگری ساده خرج کنند.

پس ابزار کنترل پرورش آموزشگر یا شرائط آموزشی، متناسب با ابزارهایی که در سطوح مختلف آموزشی به دانش پژوه داده می شود باید میزان قدرت کنترل و حساسیتش نیز تشدید گردد. از این بحث می گذریم.

(س): منظور تان از اینکه روش را به محصل می دهیم آیا این است که

(ج): به محصل تجزیه و ترکیب ساده، تجزیه و ترکیب فنی و تجزیه و ترکیب مبنائی را تسلیم داده و این تقسیم را برای او تشریح می دهیم. لذا اگر در مقام آموزش صرف و نحو باشیم به او یاد می دهیم که مفردات و ترکیبات اینطور هستند و این صرف است و آن دیگری نحو. اما هرگز نمی گوئیم که «زبان از کجا پیدا می شود؟» ولی به فرد اصولی که می رسیم می گوئیم «تقاعد منطقی را بیاور تا ببینیم مواد چگونه است؟» و وقتی که به بالاتر از این فرد بر

۳/۳/۱- ضرورت ابزار کنترل پرورش، برای اندازه گیری قدرت پرورش، در آموزش

پس امر سنجش بوسیله روش آموزشی و متناسب با سطوح مختلف، تقویت می شود؛ بالطبع تشویق و توبیخ ما نیز باید متناسب با سطحی باشد که انتظار نوعی از پرورش خاص در آن سطح وجود دارد. یعنی در هر سطحی ابتدائاً روش کار و ابزار تجزیه و ترکیب را به او ارائه داده و او را مسلط کرده ایم. سپس زمانی که در مقام کنترل او برمی آئیم نیز از دستگاه کنترل متناسب بهره می جوئیم. بنا براین آموزش در صورت نداشتن ابزار کنترل، نمی تواند قدرت پرورش خود را اندازه گیری کند.

تحقق چنین امری منوط به این است که بتواند روش لازم را به محصلین بدهد و خود نیز دارای روشی باشد که در این صورت می تواند متناسب با سطوح مختلف، قدرت کنترل داشته باشد.

برادر پیروزمند: منظور از اینکه «خود دارای روش باشد» چیست؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: یعنی روشمند باشد بدین معنا که بگوئیم هم ما مثلاً تجزیه و ترکیب را تعلیم می دهیم و هم انتظار نداریم که حین تعلیم صرف و نحو که از او دفاع می خواهیم، در مورد مبنای پیدایش اعتبارات، رساله ای را ارائه داده و آنرا به تطبیق بگذاریم؛ به تعبیر دیگر زبان شناسی را از او انتظار داشته باشیم! هرگز چنین نمی کنیم چرا که ما بعنوان یک آموزشگر در کنترل آن دارای روش هستیم. کلاً ما دارای سه نوع روش برای سه سطح هستیم، در عین حال برای هر سطحی یک نوع روش را برای برخورد به موضوعات در اختیار او قرار می دهیم. از این

خورد می‌کنیم حتماً توجه ما باید معطوف این باشد که آیا اصولاً تکامل زبان، تابع روابط اجتماعی است؟ و اگر چنین است آیا این روابط، تابع حساسیتها و تکامل تمایلات است یا خیر؟ یعنی اگر قرار باشد که با ارتقاء علاقه جهتگیری و به تبع آن، فهم نیز ارتقاء و توسعه یابد قطعاً توسعه فهم، در زبان نیز ظهور پیدا می‌کند که دیگر نمی‌توان صحبت از حقیقت لغویه و عرفیه کرد؛ یعنی تغییر زبان، اماره و قرینه ای بر تغییر فهم می‌شود لذا دیگر نمی‌توان دخالت فهم را در تعبد انکار کرد. گاهی می‌گوئید تحول زبان بوسیله تعیش ها و ابزار خاصی صورت می‌گیرد لذا باید دین را تفسیر مادی کرد! و گاهی می‌گوئید تحول زبان، علامت تحول هوشمندی است که بالطبع باید پیرامون آن دقت بیشتری کرد چرا که حکم قبلی دیگر نمی‌تواند برای تو حجت باشد؛ یعنی فهم مرتبه قبل نمی‌تواند برای مرتبه بالاتر حجت باشد. شما می‌گوئید فهم از زبان شارع و زبان خطاب، اینطور بوده است؛ اما ما می‌گوئیم چنین امری دال بر سطح درک آنهاست که بالطبع چنین حقیقتی را باید در دستگاهی بالاتر حل کرد.

پس پیدایش یا کار آمدی بگونه ای است که ما روش تجزیه و ترکیب را در امر کار آمدی داریم و یک روش تجزیه و ترکیب نیز آخر الامر وجود دارد که باید فلسفه آن را تعیین کرد چرا این چنین است؟ معنای این سؤال این است که روش قبلی متحول شده است و از دیگر سو نمی‌تواند روش دوم را اول کار به دانش پژوه آموزش داد. به تعبیر دیگر به یک دانش آموز در اول آموزش می‌توان صرف و نحو و تجزیه و ترکیب را یاد داد. اما آیا می‌توان برای دانش آموزی که ذهنش هنوز قدرت تحلیل و تجزیه و

ترکیب و نیز ظرفیت دقت او باندازه ای که می‌تواند مبانی را کشف کند ارتقاء نیافته است می‌توان متوقع بود که برای او چنین کشفی را صورت دهیم؟! مسلماً او هنوز مفاهیم لازم را در اختیار ندارد تا در این سطح با او برخورد شود. او در این سطح هنوز از عهده طبقه بندی زبان نیز بر نمی‌آید چه رسد به تأمل در مفاهیم منطقی و از آن بالاتر غربال کردن مبانی و طبقه بندی آنها!

بنا براین در عین آنکه شما روشمندی و قاعده مندی را پیشه خود می‌کنید اما باز نمی‌توان طریق کشف مبنا را به دانش آموز ابتدائی یاد داد. البته فیلتر چنین امری نیز باید متناسب با خودش قدرت پیدا کند.

(س): اما در روش آموزشی غیر از این سه سطحی که فرمودید ممکن است در تجزیه و ترکیب مطرح شود گفتیم که...

(ج): مثلاً ابزارهای خطاب (در بحث اصول) عبارت است از «مفاهیم» و «مبانی» تخطاب.

(س): اما غیر از این برای آموزش نیز عناوینی ذکر کردیم که محصل در سطحی مطالب را حفظ کند و البته به این صورت هم باید حفظ کند. و در سطح دیگر برای فهم مطلب، تقریر بنویسد و...

(ج): مثلاً تجزیه و ترکیب ادبی حتماً در سطح ادبیات بصورت حفظی مطرح می‌شود اما اگر خواستیم بگوئیم ادبیات، از مفاهیم تبعیت کرده و مفاهیم نیز تابع مبانی هستند دیگر نمی‌توان سطح حفظ را در چنین مقامی مطرح کرد ولو که خود ادبیات را هم مورد دقت قرار داده ایم. اما چنین امری را از موضع ادبیات، مورد دقت قرار نداده و مثلاً بر اساس قواعدی چون «کای فاعل مرفوع» و «کل

مفعول منصوب» و ... نیست.

(س): پس اینها بعنوان ابزار کنترل مطرح می شوند که مثلاً تقریر بنویسیم یا امتحان کتبی و مناظره بدهیم یا... اینها ابزارهایی هستند که باید متناسب با سطوح مختلف تغییر یابند.

(ج): بله باید تغییر پیدا کنند تا جائی که قائل می شویم باید دانش پژوه مناظره کند و موضوع مناظره اش هم نمی تواند در سطح حفظ باشد. هم چنین موضوعاً نیز باید قدرت تجزیه و ترکیب مبانی را داشته باشد بگونه ای که بتواند از عهده مناظره نسبت به تطبیق مبانی برآید، واضح است که تطبیق مبانی، غیر از تطبیق قواعد در مرحله نازله است.

اما آیا ابزار کنترلی را که لازم داریم تنها محدود به همین حد است یا اینکه ابزارهای دیگری را نیز لازم داریم؟ در جواب می گوئیم این ابزار، در سطح «کنترل دقت» بود. یعنی ابزارهایی را برای امور اقتصادی و عواملی که محرک ذهن است مطرح کردیم و از ابزارهایی که می خواهد دقت را بالا ببرد سخن گفتیم اما الآن باید از اقتصاد بالاتر آمده و

صحبت از «تمایلات» کنیم. لذا باید جهتگیری را برای آن معین کنیم که اصولاً «سرعت جهتگیری» چگونه باید باشد؟ آیا اصلاً ابزاری را می توان برای ارتقاء چنین سرعتی معرفی کرد؟

باید ابزارهایی داشته باشیم که بتواند با وضعیت روانی شخص در مراحل پرورشی او بگونه ای برخورد کند که هم زمینه ساز پرورشی او باشد و هم بتواند تقوای فرهنگی را تعریف کرده و بصورت قاعده مند کنترل نماید. مسلماً تقوای فرهنگی، غیر از انجام واجبات و ترک محرمات است چرا که چنین تقوایی پس از بلوغ فرهنگی حاصل می شود و بلوغ فرهنگی نیز زمانی است که فرد بتواند بگوید هنگامی که مبانی تغییر کرد لوازم آن چه می شود؟ بدیهی است که نمی توان متوقع بود او در اول مرحله آموزش به چنین بلوغی برسد یعنی شما می خواهید بگوئید او باید حساسیت داشته باشد که جهتگیری الهی را رها نکند لذا باید به رشدی رسیده باشد که بر او غفلت روا نباشد. اگر به چنین رشدی نرسیده باشد حتماً بروز غفلت نیز از او قابل انتظار است.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

الگوی تنظیم برنامه

آموزش حوزه

تنظیم: گروه تحقیقات مبانی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

بررسی رابطه پرورش با آموزش

فهرست

۱- مراحل پرورش انگیزه در امر آموزش

۱/۱ - مرحله اول: ایجاد تقوای فرهنگی در حد انزوا

۱/۲ - مرحله دوم: ایجاد تقوا در حد موضع گیری برای دفاع

۱/۳ - مرحله سوم: ایجاد تقوا در حد تهاجم فرهنگی به فرهنگ دشمن

۱/۳/۱ - لزوم محور قرار دادن جهت تکاملی در امر آموزش برای رسیدن به مرحله سوم از پرورش انگیزه

۱/۳/۲ - اصل بودن ایمان و توبی در سرعت جهت گیری

۲- ضعف در غلبه عینی بر دشمن لازمه تفکیک حوزه های «معرفت، نظر، تجارب»

۳- لزوم بررسی آثار مفاهیم در پرورش فرد و تمایلات اجتماعی

۳/۱ - تهاجم فرهنگی از سوی دشمن به وسیله در دست گرفتن جهت گیری های فکری جوامع

۳/۲ - اخلاق پایگاه علم است (کاربردی بودن علوم)

۴ - لزوم آموزش تأثیر نظام مفاهیم بر نظام حساسیت ها به دانشجو

نام جزوه	:	الگوی تنظیم برنامه آموزش حوزه	کد بایگانی	:	۰۱۰۵۵۰۰۲
استاد	:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه	:	۷۵/۱/۲۹
عنوان گزار	:	آقای مصطفی جمالی	تاریخ انتشار	:	۷۵/۰۸/۲۹
ویراستار	:	آقای سید مهدی رضوی	تیراژ	:	۲۰ نسخه
حروفچینی و تکثیر	:	واحد انتشارات دفتر فرهنگستان	نوبت تکثیر	:	اول



تاریخ: ۷۵/۱/۲۹

الگوی تنظیم برنامه آموزش حوزه

جلسه ۲

«۵۰ دقیقه»

بررسی رابطه پرورش با آموزش

* اصل بحث

۱- مراحل پرورش انگیزه در امر آموزش

۱/۱- مرحله اول: ایجاد تقوای فرهنگی در حد انزوا

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: در آموزش برای پرورش

انگیزه باید چه سطوحی از انگیزه ملاحظه شود و بعد در

هر سطحی برای کنترل، چه ابزاری لازم دارد؟ یک مرحله از پرورش انگیزه به «تقوای فرهنگی» در حد انزوا تعریف می شود. معنای «انزوا» فرهنگی این است که شخص در فرهنگ لیبرال (سازشکار) نیست و بی باک هم نمی باشد. «۱» بنابر این ادنی مرتبه پرورش انگیزه در

۱- نکته بسیار مهمی باید در اینجا توضیح داده شود: یک سخنی رایج است که می گویند: «آدم نظرات همه را بشنود و نظر خوب را انتخاب کند». این کلام که از بدترین کلامها است ناشی از برعکس معنا کردن کلام قرآن در آیه «الذین یستمعون القول و یتبعون احسنه» است و تمسک به صراحت قرآن نشده است؛ در حالیکه قرآن در آیه دیگری می فرماید: «من الناس من یشتت هو الحدیث» که لهو الحدیث، قول زور، قول باطل و خوض در باطل می باشد. معنای آن سخن رایج این است که مثلاً فرد در ابتدا هروینی شود سپس اگر بدی هروین را دید دیگر آن را استعمال نکند. هیچکس عملاً در حیات فردی خود نمی گوید: من اموری را تجربه می کنم، بعد اگر صحیح نبودن آن را متوجه شدم، رها می کنم. معنای این حرف این است که مثلاً به دهان «مار» نزدیک می شوم، اگر دیدم نیش زد دیگر نزدیک آن نمی شوم. یا با غریب بازی کرده اگر خیلی درد کشیدم، دیگر با آن بازی نخواهم کرد. اما واقعاً این گونه نیست که کسی در مخاطرات حسی این چنین عمل کند.

خوب عنایت کنید که خرید، فروش، نگاه داری، و تعلیم و تعلم کتب ضلال از نظر فقهی حرام است. و اگر آن سخن رایج درست باشد این حرمت، باطل است. بهر حال این قبیل برداشتها از آیه قرآن، ناشی از تمسک کودکانه به آیه و آنرا در جمع بقیه آیات ندیدن می باشد و جزء نگری خامی است که به دلیل وجود یک جو اجتماعی پیدا می شود و باید دید خاستگاه این مطلب از کجاست. در مشور سازمان ملل، آزادی عقاید بیان شده است؛ یعنی اگر شما بگویید خدا هست و دیگری بگوید خدا نیست هر دو محترم هستید؛ یعنی در واقع عقیده هیچکدام از شما محترم نیست بلکه محترم آنست که با همدیگر در مسأله دنیا سازگار بوده و به دنبال مطامع این عالم محسوس بروید. جهت گیری نداشتن به معنای تعریف تکامل نداشتن و شکاک بودن می باشد و مسحال است با شک، کمترین عمل خارجی واقع شود. شک هیچگونه جزئیتی نداشته و هرگونه عمل ذهنی و خارجی را نفی می کند. البته انسان گاهی در جهت گیری خاصی تردید می کند تا تبیین گردد، اما نیست به اصل جهت محکم بوده و فقط کارآمدی یک اموری در آن جهت ارزیابی می شوند؛ یعنی تردید مقنن و حساب شده صورت می گیرد و به جمع بندی رسانده می شود وگرنه موجب دغدغه و جنون می شود. تعمیم تردید در تمام مفاهیم نظری و عملی، جزء بیماری روانی جز

دیگری نمی آورد. اگر تردید، مطلق شود، شخص بیمار روانی می شود. به تعبیری دیگر بیمار روانی کسی است که دچار تبعمیم تردید شده است. پس «تردید باید مقنن» باشد. تردید مقنن، قدرت ابداع احتمال و گمانه های متعدد را نسبت به موضوعات، برای افزایش کارآمدی در جهت می دهد و سپس در جمع بندی، کارآمدی بالا می رود. به کسی که می گوید: «ما باید حرف همه را بفهمیم و بعد خوب آنرا تشخیص دهیم». باید گفت: در اینصورت لطفاً با وجود ۵۰۰۰ دین ثبت شده، ۵۰۰۰ یکماه مطالعه کنید که ۴۰۰ سال می شود! انشاء الله اگر ۴۰۰ سال عمر کردی دین خوب را تشخیص می دهی! البته خیلی از ادیان را هم نمی توان در مدت ۱ ماه بررسی کرد. حتی کفار در دین خود، صحیفهای زیادی دارند تا آنجا که نقل شده است: «مکانی از هند در حال پرستش اعضاء جنسی زن و مرد بودند که به آنها خندیده شد؛ در جواب گفته اند که در پشت این اعمال کتابهای زیادی وجود دارد.» غیر از اینها افراد قورباغه پرست، مارپرست، گاوپرست و... نیز می باشند. این حرف [که انسان نظرات دیگران را شنیده و نظر خوب را انتخاب کند] از حماقت است؛ این حرف جز برای اغفال کسانی که ظرفیت دسته بندی قوی در برخورد با مسایل را ندارند برای کسی خریدار ندارد. ولی شما در درسته بندی کلی می توانید بگویید: یکدسته از ادیان می گویند که خدا کیفیت داشته و دسته دیگری می گویند: که خدا کیفیت ندارد. در دسته بندیهای بزرگ، کار را تمام می کنید. اگر دسته بندی های بزرگ صورت نگیرد محال است بتوان تمام حرفها را شنید. در واقع با دسته بندی های بزرگ قدرت استخراج مبانی را دارید.

برادر پیروزمند: این با پرورش روحی در آموزش چه ارتباطی دارد؟
(ج): با اجازه شما ابتدا مقدمه را عرض می کنم. پس این گونه نیست که در امور حسی، آدم تا نفع و ضرر را نسنجیده، همه چیز را امتحان کند. در امور نظری و همچنین امور اعتقادی نیز چنین چیزی نیست. چنین برخوردی با امور اعتقادی، بیماری تردید نسبت به عقاید می آورد. رواج دادن این امر به عنوان اینکه حرف همگان گوش گرفته شود و القای اینکه «چه قدر عاشق فکر خودتان می باشید؟ چرا از برخورد با عقاید دیگران می ترسید؟ در برخورد باید شجاعت داشت. باید دید دیگران چه می گویند.» تمامی اینها حرفهایی است که سبکی برخورد با اعتقاد را در آموزش ایجاد می کند.

۱/۳/۱ - لزوم محور قرار دادن جهت تکاملی در امر آموزش برای رسیدن به مرحله سوم از پرورش انگیزه

حال باید دید آثار این پرورش در خود آموزش چیست و ما باید چه کار کنیم که شخص ابتدا فرهنگ مقابل را نپذیرفته و سپس موضع گیری کرده و در پایان قدرت برخورد تهاجمی فعال داشته باشد. این ممکن نیست مگر اینکه جهت تکاملی برای هر سه تا محور قرار دهید. طبیعی است که موضع روحی کسی که در انزوای فرهنگی خویش ضعیف است با موضع روحی کسی که در جامعه ایستاده و موضع گیری می کند تفاوت دارد. فرد دوم کسی است که امر به معروف و نهی از منکر نموده و آسیب می بیند و با سلطان ظالم مبارزه می کند؛ نظیر آنچه را که حزب اللهی ها به رهبری امام علیه السلام در برخورد با صدام عمل کردند. از این بالاتر اکفا نکردن به این حد است. فرد می گوید: «نهی جهت گیری مقابل را می خواهم».

۱/۳/۲ - اصل بودن ایمان و تولی در سرعت جهت گیری

حد اولیه در جهت تکاملی تمام می شود.

به عبارت دیگر (در جایی دیگر هم تمام کرده ایم که اکنون جای آن نیست) ایمان در سرعت جهت گیری اصل دست؛ نهایتاً ایمانی که در اینجا بحث می شود ایمان در عمل به مناسک در رفتار فردی نیست بلکه ایمان در جهت گیری فکری است.

اینکه خیال شود: «اگر از نظر عقلی انسان حرفهای دیگران را نشنود ممکن است در جهل مرکب بماند.» در صورتی صحیح است که اصل در آگاهی «بدهات» فرض شود. خود این، قضیه ای است که از جایی خاص آمده است. اگر اصل در آگاهی از بدهات گرفته نشود بلکه انتخاب، اختیار و تولی به ولایت الله اصل باشد در آن صورت عقل عملی زیربنای حجیت نظری می باشد نه

آموزش، «تقوای فرهنگی انزواگرا» می باشد که فرد، سازشکاری نکرده و قدرت دفاع و تهاجم هم ندارد و چیزی را نمی پذیرد و کنار می کشد، همین که کنار می کشد به خاطر این است که از آسیب خوردن خوف دارد. بنابه «فلینظر الانسان الى طعامه» برای کلمه، خاصیت قایل می باشد. لذا می گوید: «نمی توانم هر حرفی را خوانده و به آن دل بدهم. تا مطمئن نشوم که مجاری و مبانی این حرف صحیح است یا خیر، حاضر نیستم به آن گوش فرا دهم.» این، ادنی مرتبه ای است که باید در پرورش لحاظ شود.

برادر ارجمند! اگر در جهل مرکب باشد چه خواهید

گفت؟

۱/۴ - مرحله دوم: ایجاد تقوا در حد موضع گیری برای دفاع

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: عرض خواهم کرد. بنابراین یک مطلب در ادنی مرتبه است که گفته می شود: تقوای فرهنگی در انزوا گرایی و نپذیرفتن غیر می باشد. حال آیا تقوای فرهنگی به همین ختم می شود؟ خیر از این بالاتر، تقوی در موضع گیری دفاعی می باشد. در این مرحله از تقوا فرد به میدان آمده و دفاع می کند، روحیه برخورد و ایستادن دارد اما نه در انزوا؛ چرا که این تقوای بالاتری می باشد. تقوا در موضع گیری فرهنگی برای این فرد احساس فقر می آورد. برای او در احساس فقرش مرتبه ای از التجاء فرهنگی پیدا می شود.

۱/۳ - مرحله سوم: ایجاد تقوا در حد تهاجم فرهنگی به فرهنگ دشمن

مرتبه بالاتر که عالی ترین مرتبه است مرحله تهاجم فرهنگی می باشد. موضع گیری این فرد بالاتر از سطح دفاع می باشد و به فرهنگ مقابل حمله می کند. این فرد ابتدا مرتبه روحی قوی تری لازم دارد.

بالعکس. آنکه بالعکس معنا می‌کند در جاهای مختلف با مشکل روبرو می‌شود؛ یعنی حرف او قدرت تلائم و هماهنگی ندارد؛ یعنی به همان چیزی (هماهنگ سازی) که خود را معرفی می‌کند نمی‌تواند وفا کند. اما اینکه چرا نمی‌تواند وفا کند بحثی است که باید در جای خود با دقت بیشتری مورد دقت قرار گیرد و فقط به آن اشاره‌ای می‌شود:

۲ - ضعف در غلبه عینی بر دشمن لازمه تفکیک حوزه‌های «معرفت، نظر، تجارب»

یک فرض این است که کسی حوزه معرفت‌ها را از یکدیگر جدا کند و بگوید: «یک حوزه معرفت نظری و حوزه دیگر حوزه معرفت عملی (حکمت نظری و عملی) و یک حوزه هم حوزه تجارب است» با این مبنا قطعاً نسبت به مبنا کسی که می‌گوید: «علیت، نسبی است» در عمل قدرت غلبه عینی نخواهد داشت.^۱ فرض دوم، ادعای رابطه طولی علوم است. فرض سوم، که ما به آن قایل هستیم «تقوم» می‌باشد. «تقوم» به معنای این است که اطلاعات عینی می‌تواند حدود اولیه را هر چند به نحو تبعی توسعه دهد، همانگونه که اطلاعات نظری به صورت محوری، استنتاجات عینی را جهت می‌دهد. شخصیت اول، حجیت را فقط برای برهان قایل است و می‌گوید: «از مبادی بدیهی آغاز کن و بعد هم به التزامات ختم کن. غیر از این هم برهانی نیست.» شخصیت دوم می‌گوید: «رابطه وجود دارد.» شخصیت سوم می‌گوید: «من شرایط عینی؛ یعنی شرایط انتخاب تو را به گونه‌ای تنظیم می‌کنم که تو مجبور هستی در عمل و عینیت، گزینش در شرایط انجام دهی.» اولی به کارشناس می‌گوید: «برو

پیش فرض انتخاب کن. مدل بساز و تجربه کن آن چیزی که در تجارب موافق عمل کردن به دستور شرع پیدا کردی من قبول می‌کنم» (البته این هم با فرض این است که بخواهیم این نظر را خیلی توسعه دهیم؛ یعنی برای تحقیقات نیروی متدین تربیت کند). دومی می‌گوید: «خیر! ربط منطقی مطلب در مبادی «قطع» است. تطبیقی که توسط شخصیت اول انجام می‌گیرد، تطبیق ضعیفی است و موردی می‌باشد؛ یعنی تطبیقی نیست که بتوان لوازم آنرا در موضوعات دیگر مشاهده کرد.» سومی می‌گوید: «من شرایط عینی را به گونه‌ای تنظیم می‌کنم که علاوه بر تمام کردن ربط منطقی، تو را غافلگیر می‌کنم و در اختیار من خواهی بود.» حال شما بگو: «این اضطراب برهانی نیست. و ابتلای به چیزی پیدا شده که برهانی نیست.» می‌گوییم: «شما مجبور به انفعال هستید». اینها در بحث فلسفه تاریخ وسیع تر گفته می‌شود و واضح می‌گردد که اگر اصولاً نظام هماهنگ اطلاعات نداشته باشید قطعاً از اول کار شکست خورده هستید و لازم نیست آخر آن را تماشا نمایید. در شکل اول کفار راحت می‌توانند شما را در دست گیرند. در شکل دوم هم قدرت اصلاح کردن مبانی خود را ندارند. در شکل سوم قدرت حضور دارید که حال وارد بحث آن نمی‌شویم.

۳ - لزوم بررسی آثار مفاهیم در پرورش فرد و تسامیلات اجتماعی

بنابراین در آموزش آنچه که اصل است بالا بردن توسعه ظرفیت روانی فرد در سرعت جهت‌گیری می‌باشد. جهت‌گیری اول این است که فرد بگوید: «نمی‌پذیرم.»

۱ - یک علیت محض در فلسفه نظری می‌باشد و یک علیت برای فلسفه تکامل، تاریخ و موضوعات می‌باشد. تا اینکه در معادله، علت مکانیزم‌ها کشف می‌شود که علت آن حتماً با اصل فلسفی پیش فرض‌های شما رابطه طولی دارد.

جهت‌گیری دوم این است که بگوید: «مبارزه می‌کنم» و جهت‌گیری سوم این است که بگوید با «ریشه، برخورد ریشه‌ای می‌کنم و در مقابل پرچمدار مفاهیم‌تان می‌ایستم و حمله می‌کنم.» فهمیدن اینکه خواندن کتاب ضلال، باطل است و آثار مفاهیم بر پرورش بسیار زیاد است و هر کسی، هر چیزی را نباید بفهمد، مانند فهمیدن بهداشتی است که شما در سلامتی هستید و به فرد می‌گویید: مسواک بزن، تغذیه‌ات این‌گونه باشد؛ به تعبیری به فرد الگو می‌دهید و فرد هم نباید بگوید: شما که من را از اول کار کنترل کرده و نمی‌گذارید کاملاً آزاد باشم. در جواب می‌گویید: اگر در زندگی اجتماعی وارد شده‌ای، پس انضباطات تکامل اجتماعی را رعایت نما. حضور در این جامعه و سیر تکاملی آن، یک انضباطاتی لازم دارد. اگر فرد بگوید با این انضباطات، آزادی سلب می‌شود. می‌گوییم: آیا هرج و مرج جایی است که بتوان در آن تنفس کرد؟ قطعاً هرج و مرج منطقی به مراتب از هرج و مرج عینی بدتر است. این اشکال را فقط کفار آنها تنها برای فریب مذہبها و نه برای چیز دیگری مطرح می‌کنند؛ البته ممکن است اساتید دانشگاهی که این حرف را می‌زنند، نفهمند مطلب چیست؟ ندانند یعنی چه؟ من درباره تقریباً نوع یا قریب به اتفاق اساتید دانشگاهی معتقد هستم که آنها این را متوجه نمی‌شوند. بسله، درباره روان‌شناسان تأمل دارم. روان‌شناسها معنی گفتار و تأثیر روانی و معنی نظام دادن به مفاهیم را می‌فهمند؛ یعنی آنها در نوعی که پرورش روانی در اختیارشان است تا حدود زیادی می‌فهمند. اما این‌گونه هم نیست تمام روان‌شناسان این را می‌فهمند بلکه خیلی از آنها به صورت محفوظاتی، حافظه‌شان قوی شده و به

صورت کاربردی در امور جزئی کار می‌کنند و چند تا نسخه هم می‌دهند و مثلاً چند تا اثر را هم بر روی سلسله اعصاب شناخته‌اند؛ ولی این‌گونه نیست که متوجه شوند اثر پرورشی این حرفی که گفته می‌شود چه بوده و در سیاست چه اثری خواهد داشت. خوب عنایت بفرمایید منظور این است که تمایلات اجتماعی را چگونه می‌توان بیمار کرد، و ناهنجار نمود؟ وقتی در نظام پرورشی خود، همیشه در فرد روی انگیزه دست می‌گذاریم فوراً نظیر آن در جامعه، تمایلات اجتماعی چه برنامه‌ریزی‌ای در امور پرورشی‌اش لازم دارد؟ چگونه فیلم و داستان ساخته شود؟ چگونه علوم را آورده و شعار سیاسی داده شود و چگونه مطالب را طرح نموده تا افراد این جامعه بیماری روحی پیدا کنند؟ یعنی چه کار کنیم که میل آنها نتواند ارگانیزه شود، نتواند هماهنگ شده و سازمان پیدا کند، همه آنها نتوانند «پد واحد» شوند؟ بلافاصله که یک جامعه‌شناس و روان‌شناس شروع به کار کند، اولین سؤال او این است که سنن اجتماعی این جامعه چیست؟ اعتقادات آن چیست و ما کجا را می‌توانیم دست بزنیم؟ چه جایی به اصطلاح خودمان «بام باردمان» روانی است؟ یکی از جاهایی که آنها اصلاً بزودی مطلع نمی‌شوند مگر بصیر باشند این است که رابطه مفهوم با پرورش چیست؛ یعنی کلمه غیر از مؤدی و محکی‌ای که دارد اثر پرورشی آن چیست؟ متناظر این اثر پرورشی در فرد چه اثر سیاسی‌ای در تمایلات اجتماعی دارد.

۳/۱ - تهاجم فرهنگی از سوی دشمن به وسیله در دست گرفتن

جهت‌گیری‌های فکری جوامع

غرض کسی که تهاجم فرهنگی می‌کند از هم پاشیدن قدرت سیاسی شما می‌باشد. بر اساس این غرضی که دارد حتماً نظامی برای مطالعه درست می‌کند؛ یعنی یک برنامه درست می‌کند. کسی که زیر چتر «بام باردمان» آن قرار می‌گیرد اصلاً به فضای دیگری توجه ندارد؛ چون از هوای او استفاده می‌کنند. به اصطلاح خودمان «هندوانه زیر بغل» او می‌گذارند و شخصیت او را بزرگ می‌کنند. از آنجا که می‌خواهند جهت او را و انسجام اجتماعی او را بگیرند باید در جهت، متفرق شود و اگر می‌خواهند او را در جهت متفرق کنند می‌گویند: «تو انسان هستی و انسان دارای عقل است! عقل قدرت تمیز دارد!» بدین ترتیب او را به عقل پرستی آورده و می‌گویند: هر چیز دیگری را که بهرستی آنرا با عقل درست کرده‌ای. البته اگر این را به او بگویند، زود متوجه می‌شود؛ زیرا می‌داند که ما معقولات را نمی‌پرستیم. اگر معقولات را پرستیم معنی ندارد که خدا را از معقول خودمان تسبیح کنیم و بگوییم: «خدایا تو منزّه هستی.» و معنی ندارد که از معقول خودمان تکبیر کنیم و بگوییم: «خدایا تو اکبر هستی.» همچنین معنی ندارد که خدا را تهلیل کنیم؛ چرا که یکی از اله‌ها خود عقل می‌شود. پس ابتدا هندوانه زیر بغل او می‌گذارند. در نتیجه این هوای نفس رام می‌شود. به تعبیری این مرغ وحشی با این دانه، دستی می‌شود. بعداً هم بتدریج مطلب را توسعه می‌دهند. اینها کار دشمن است و مقصد دشمن هم توسعه سازشکاری از نظر پرورش روانی (یعنی دست برداشتن از جهت‌گیری) است. ولی ما جهت‌گیری می‌خواهیم. کسی

که از جهت‌گیری دست برداشت و وقتی که به جوامع مختلف رسید به خیال خودش به خاطر اسلام، از جهت‌گیری دست برداشت، در مقابل کفار هم دست از جهت‌گیری بر می‌دارد و سعی می‌کند مرتباً مصنوعات و محصولات تفکر آنها را رنگ و روغن مذهبی بزند و بگوید: «ما هم نیز همین را می‌گوییم و با شما سازش داریم. ما آن حرفی را می‌گوییم که شما می‌گویید و اصلاً پیغمبر ما نیز همین را گفته است. از اول ما همین حرف شما را می‌گفتیم و شواهد زیادی هم برای این قضیه موجود است.» با این کار خود خیال می‌کند که اسلام را ترویج کرده است و به خیال موفقیت خویش می‌گوید: «الحمد لله رب العالمین!» بالاخره آیا دیدید آنها هم فهمیدند که ما هم مثل خودشان می‌گوییم و با هم می‌توانیم در یک مسیر برویم و همکاری داشته باشیم؟ خطر اجتماعی لیبرالیسم فرهنگی بسیار بدتر از لیبرالیسم سیاسی است؛ چون لیبرالیسم اعتقادی می‌آورد. این فرد در ابتدا نماز و روزه را برای خود دارد و در عین حال سعی می‌کند توصیه‌گر قواعد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی آنها باشد و سعی می‌کند به اصطلاح پشت میز مذاکره به تفاهم برسد؛ اما در آخر کار از این حرفها نیست. آنها در دنیا داری شدیدا تر و شقی‌تر از شما هستند. ابزاری برای انتقال ثروت درست کرده‌اند که با آن ۵۰ درصد ثروتهای دنیا برای یک درصد آمریکا است. آمریکا که این حرفها را نمی‌فهمد. اگر تا این حد قدرت داشته باشد که افکار عمومی را در دست بگیرد، آنگاه دستور درو کردن انسانها برای او ساده‌تر از سر بردن مرغ دامپروری بوسیله ماشین می‌باشد. او انسان و عقل را نمی‌شناسد و «عقل» را هم که می‌گوید برای این است که

شما را خلع سلاح کند. او می خواهد شما را از میدان جنگ به پشت میز آورده و بگوید: در پشت میز با هم شطرنج بازی کنیم تا یک طرف برنده شود. حال شما با چه می خواهی برنده شوی؟ مگر می توان کمیت ثروت را از کیفیت تأثیر آن جدا کرد. ابزارهای انتقال ثروت او مغزها را هم در خدمت او قرار داده است. (این بحث هر چند بنا به بحث آموزش بسیار فاصله دارد ولی این توضیحات به دلیل حساس بودن موضوع ضروری است.) عقل او هرگز نخواهد گفت: «پایگاه اخلاقی محاسبه عقل، ایجاب می کند که تمرکز ثروت نباشد و تنعم مادی بر اساس تحریص شکل نگیرد».

٣/٢ - اخلاق پایگاه علم است (کاربردی بودن علوم)

اساساً اخلاق پایگاه اولیه ای است که عقل پشت سر آن قرار دارد. بحث مبسوطی وجود دارد (ان شاء...) در جای خودش طرح می شود.) که اخلاق پایگاه علم است نه علم پایگاه اخلاق. آنوقت در پایان هم پایگاه اخلاق، جهت گیری ایمان (تکامل ایمان) است. بعد نشان می دهیم که کفار هم، همین کار را می کنند. کفار نیز کلیه علوم را که کاربردی، می گویند در واقع از کاربرد مقصد آنرا را می خواهند که ابتهاجات مادی است. خواستن ابتهاجات مادی بدین معناست که مقصد آن عین اخلاق و ایمان آنها به دنیاست و عقل در خدمت آن می باشد. صحت و سقم و حق و باطل را بر آن اساس در اعمالشان تمام خواهند کرد که الان هم این کار را انجام می دهند و ملت های ضعیفی را بازی می دهند. زمینه آنرا هم به خوبی فراهم آورده اند؛ در واقع بیمار کردن انگیزه مساوی است با تشنیت تمایلات عمومی و تشنیت تمایلات عمومی که به معنای ارگانیزه

نشدن حول جهت واحد است تسلط و حاکمیت آنکسی را تحویل می دهد که بر روی حرف خود محکم است؛ یعنی غلبه کفر بر ایمان را نتیجه می دهد. یهود هرگز نگفته است که من در حرف خودم تردید دارم. آنها حتی یک ذره نمی گویند: «ما در مبانی خود مردد هستیم. شاید اسلام حق باشد. بنابراین ابزارهای انتقال ثروت، قدرت و اطلاع ابزارهایی است که معقول نیست و باید درباره آن تردید کرد.» بلکه می گویند: خیراً آنوقت که سازمان ملل را درست کرده ایم حق و تو می گیریم؛ یعنی حق حاکمیت می گیریم.» توجه داشته باشید که این حق حاکمیت را هم در دنیای تکنوکرات می گیرد نه در جزایر آمازون و آفریقا. در تصمیم گیری صحبت از «زمینه تصمیم، پیدایش تصمیم، مشارکت در تصمیم» به میان آمد، اما در آخر کار می گوید حق و تو می گیریم؛ چون قدرت و زور دارد. حال آیا این و تو برای تمام ملتهاست؟ ابداً؛ چون با یک ابزارهایی این و تو را پیدا کرده است و شما هم هرچه می خواهی او را نفرین کن و بگو ای ملعون چرا و تو کردی؟ هرچه دلت می خواهد بگو که این ملعون بر خلاف «ما وضع له» موازن عقلی و معادلات انسانی عمل می کند. او می گوید: حقوق را بشر من می گردانم و من این تعزیه را برای کار خویش درست کرده ام؛ لذا شما چرا اشکال می کنی؟ همچنین می گوید: همانگونه که دستور تولید مفاهیم تجربی را صادر می کنم، دستور تولید مفاهیم اجتماعی را نیز من می دهم. مثلاً در جنگ با مشکل مواجه می شوم لذا می گویم: «فلان ابزار را می خواهم و آزمایشگاه باید بیرون بدهد. تئوری را آنگونه که می خواهم باید در آورده شود.» باید مردم را بشناسند که انسجام دارند یا خیر و انسجام آنها را چگونه

می توان بیمار کرد. نحوه سیاسی، نحوه فرهنگی و نحوه اقتصادی بیمار کردن آنها باید معلوم شود تا اینکه مشخص شود از راههای مختلف چه محورهایی و کجاها باید دست گذاشت تا بتوان آنها را مورد حمله قرار داد.

۴- لزوم آموزش تأثیر نظام مفاهیم بر نظام حساسیت ها به دانشجو

حال به بحث آموزش برگشته و می گوئیم: مسأله جهت گیری از حساس ترین مسایل آموزش است. در این مسأله، یاد دادن تأثیر نظام مفاهیم بر نظام حساسیت ها به دانش آموز [لازم] است و قبل از بلوغ روحی، آوردن نمونه هایی برای وارد شدن به ارزیابی یا مخالفت با اندیشه های مخالف می باشد. این ورزشکار ما باید بداند که در حال حاضر چه اندازه قدرت دارد. از همان ابتدا اگر با وزنه ۱۰۰ کیلوگرمی زور آزمایی کرد، نمی تواند ۱۰۰ کیلو را بردارد. این عضلات و اعصاب او هستند که به دست خودش آسیب می بینند. در برخورد با اندیشه های دیگر نیز فرد باید بداند چه ظرفیتی از قدرت را داشته باشد تا بداند با چه کسی روبرو شود و قدرت فرهنگی باید چه اندازه تزج بگیرد؟ یادمان نرود که تقوای فرهنگی غیر از تقوای عینی است؛ یعنی ابتدائاً با مناسک به دست نمی آید بلکه با حساسیت نسبت به مخالف به دست می آید؛ یعنی حرف دشمن را حرف دشمن دانستن، وسوسه انگیزی کلمات و مفاهیم به مراتب تأثیر شدیدتری از تأثیر یک جوان تازه بالغ بر یک دختر تازه بالغ دارد. صحبت جنسی طرفین را تحریک می کند. اگر دو جوان (یک دختر و پسر) با یکدیگر رودربایستی نداشته باشند بالغ هم باشند و به نرمی با یکدیگر به صحبت بپردازند،

شما نمی توانید بگوئید اینها می خواهند تحریک روحی نشوند. حال دلیل هم بیاورید که این علیت قطعیه عقلیه ندارد. بر فرض دروغ گفتن هر یک از پسر و دختر، دلیلی نیست که طرف مقابل صداقت داشته باشد تا از بداهت عقلیه تمام کنیم؛ لذا شاید دروغ بگویند. ما هم می گوئیم: اگر اینها با یکدیگر به راحتی صحبت کنند دروغ یا راست ندارد و تأثیر فساد خود را به دنبال می آورد. حال تأثیر نظام فکری کمتر از این نیست. وقتی که یک مهره در نظام فکری وارد می شود کل نسبت هایش را تغییر می دهد. چگونه بگوئیم: هر حرفی را بخوانند؟ آیا کتب ضلال آزاد است؟ البته یادمان نرود خطر مکتبهایی که درباره انسان و جهان صحبت می کنند به مراتب بیشتر از خطر کتاب «ایقان» است. «ایقان» را از کتب ضلال می دانید ولی زمان و بهره کینز را نمی گوئید؟! آیا کتاب کینز را به راحتی به طلبه تدریس می کنید؟

حال به جمع بندی مطالب می پردازم. این جلسه درباره تمثیل هایی گذشت که لازم بود در این قضیه گفته شود. مسأله حرمت کتب ضلال قطعی است و این فتوی انحصار به یک عالم و دو عالم و صد عالم هم ندارد. از شخص امام خمینی علیه السلام تا آئینه نه های شیعه قایل به حرمت هستند و انحصار به اجماع در یک زمان هم ندارد؛ یعنی از احکام قطعی دین است که خواندن، خریدن، فروختن، نگه داری کردن و تدریس و دیدن کتب ضلال بجز به قصد رد، حرام است. رعایت این دستور پرورشی در مسأله آموزش بسیار لازم است. حوزه نباید کتابی را که به سلامت آن یقین ندارد، در ابتداء تحصیل به دست طلبه دهد بلکه باید او را نسبت به مطالعه حساس کند؛ یعنی بگوید: اینها را در وقت

تهاجم بخوان. وقتی تا این اندازه قدرت داشتی که مثل ژاکتی، که سر نخ آنرا می گیرند و می شکافند تو هم «بحول الله و قوته» حرف آنرا بشکافی و مبنای آنرا بیرون آوری و بر زمین زده و خرد نمایی، اشکالی ندارد که کتاب آنها را بخوانی.

برادر ارجمندینا: پس این از احکام قطعی نشد؟

(ج): احکام قطعی برای کسی که نمی تواند رد کند، قطعیت بیشتری دارد. استثناء غیر از اطلاق است. اطلاق نسبت به کسی است که نمی تواند رد کند. توانایی رد کردن، جزء شرایط جواز است؛ یعنی شرط اصل جواز است نه جواز مشروط. آیا فرق شرط اصل جواز با جواز مشروط را می دانید؟ گناهی است که می گویند: «حق ندادی مگر بتوانی» در اینجا حق خواندن بعد از احساس قدرت است. این احساس قدرت هم سطوح دارد که تا مبانی آنها جلو می رود؛ یعنی وقتی محصولات آنها را می گویند، این فرد بتواند بگوید مبانی آن کجاست؟ یعنی اگر به او می گویند اقتصاد این گونه می گوید و این نتایج را دارد، بلافاصله بگوید: مدل تحقیق آن کجاست سؤال از مدل کاربردی نمی کند؛ چون مدل کاربردی آن را در همه کتابهای اقتصادی تدریس می کنند بعد مدل تحقیقی ای که این مدل کاربردی را تحویل داده است به او ارایه می دهند، بگویند: فلسفه مدل را بدهید؛ یعنی فلسفه پیش فرضها و نسبتها را بدهید. بعد بگویند: کجای این فلسفه تمام شده است؟ این فلسفه که از غلط هم آنطرف تر است. بعد هم ضد آن را ارزیابی می کند و می گویند: ارزیابی کن، آمار بگیر، نمونه برداری کن و بین صورت مسأله را که عوض نمودم آمار ضد آن را جواب می دهد یا خیر؟ و از جای دیگر سر بیرون می آورد یا نه؟ این را جهت می گوئیم. ممکن است کسی

قدرت تهاجم نداشته باشد. البته بله! حالا در اضطرار علمی هستیم و مجبوریم فعلاً کارهایی را بگذرانیم؛ لذا لازم است که کارگزاران و همین جوانان حزب اللهی فعلاً همین ها را بخوانند. ما هم یک خط در میان این ریشه ها را به آنها می گوئیم و تذکر می دهیم که اینها کارگزاران روز اضطرار هستند. هر چند در عین حال باید قدرت هم داشته باشیم که یک عده را وادار کنیم تا این را بشکافند و ریشه آن را بیرون آورند. محتوای آنرا هم به اینها نشان دهیم؛ یعنی اگر بنده بخواهم بگویم معادلات کینز را به ۱۰۰ نفر تدریس کنید تا بجای ۱۰۰ نفری که در حال بازنشسته شدن هستند به بانک مرکزی بروند، از طرفی دیگر می گویم در کنار این، باید در یک بخش پژوهشی، یک عده در برنامه پژوهشی بیایند و بگویم دو طرف این معادله را از شما می خواهم. یکی اینکه این معادله را در ریشه ببرید؛ یعنی در مدل تحقیقاتی ای ببرید که این معادلات را داده است، آنجا هم در فلسفه مدل برده و ریشه آنرا بدهید. دوم اینکه آثار و مظالم آن را هم بدهید. می گویم: به جای اینکه اقتصاد اسلامی درس بدهند، (هر چند اقتصاد اسلامی درس نمی دهند) بجای اینکه مضاربه، مساقات و اخلاق را به صورت کلی بیان کنند و به جای اینکه «مبادی اقتصاد اسلامی حوزه و دانشگاه» را درس بدهند به طلبه بگویند: این را بخوانید که ریشه اش چیست؟ چه ضرری برای تاریخ بشر دارد؟ چه مظالمی بر اساس این وجود دارد؟ نفرت که در دل این طلبه پیدا شد، بعد می گویم: حال ما مجبوریم تا قبل از اینکه بانک سازی اسلامی را درست کنیم این را بکار بگیریم؛ چون برای نظام پولی هرج و مرج را نمی توان پذیرفت. این فرد اقتصاد کینز را بکار هم بگیرد ولی با ناراحتی؛ یعنی ساعت شماری کند که چه موقع این را باید

کنار گذارد. هیچ مطلبی هم درباره اقتصاد اسلامی (مکاسب، مضاربه مساقات) لازم ندارد؛ چرا که اینها چه ربطی دارد با آن چیزی که در آن طرف به او می دهید.

برادر پیروزمند: قسمت اول فرمایش شما را متوجه شدیم. جلسه قبل فرمودید: یک بخش از آموزش باید پرورش «انگیزه، ذهن و رفتار عینی» مؤثر را بتواند در آن ایجاد کند. در این جلسه هم فرمودید که پرورش روحی آن می تواند سه سطح داشته باشد.

(ج): ذهنی و عینی آن هم می تواند سه سطح داشته باشد.

(بی): بله! بعد از این صحبت کردید که حالا ابزار ایجاد این پرورش روحی چیست؟

(ج): الان فقط صحبت از پرورش روحی (انگیزه) است که باید سرعت جهت گیری را بدنبال آورد. برای سرعت جهت گیری سه سطح گفتیم که سطح اول، سرعت انضباط است.

(بی): سطوح آنرا فهمیدیم. اما حال ابزار ایجاد این سه سطح چیست؟

(ج): هنوز وارد ابزار نشده ایم. من فعلاً قسمت «پرورش روحی» را از آنجا که حساس ترین بحث من در آموزش است توضیح می دهم، هر چند دو بحث دیگر هم لازم است. «سرعت، دقت و انضباط» در اندیشه هم باید لحاظ شود. در اندیشه، «دقت» یعنی سنجیدن اصل است. انضباط را در سه قسمت «اندیشه و انگیزه و عمل» دارا هستیم ولیکن «انضباط» در عمل اصل است. طبیعی است که این سطوح را در آینده باید با شاخصه، خصوصیات و

ابزارهایش بگوییم، ولی ابتدائاً می گوییم: یک بیماری وجود دارد که در کل جوامع اسلامی پیدا شده است و تا درون حوزه هم کشیده شده است که اگر به حوزه آخرین سنگر است نیامده بود، لازم نبود اینقدر روی آن حساس باشیم؛ یعنی مثلاً می گویند: از اقتصاد، «پول» را موضوع صحبت قرار دهید؛ یعنی مسایل فقهی پول و مسایل علمی پول را بگویید که مسایل علمی آن برای علم اقتصاد و مسایل فقهی آن برای حقوق اقتصادی است. مثلاً از بعد فقهی بگویند: چند آیه و روایت داریم و جمع بندی آن چگونه بوده و به چه فتوایی رسیده ایم از بعد علمی هم بگویید که تعریف های پول و معادله های آن چه چیزهایی است. چگونه پول نشر پیدا می کند. علم اقتصاد چه برخوردی با تنظیم جریان پول در جامعه دارد. با توجه به اینکه در حوزه گفته می شود طلاب نباید از آنچه که در عالم می گذرد بی اطلاع باشند؛ ما می گوییم: هر چند حالا احتیاج به این نداریم که برای دانشجوی دانشگاه تهران که می خواهد به بانک مرکزی برود، اقتصاد را شکافته و ریشه اش را تبیین کنند؛ اما حداقل باید برای طلاب بشکافند تا اینکه طلاب خیال نکنند که یک مطلب مهم، زیبا، خوب و کارآمد اجتماعی به دست شان آمده است. بلکه بفهمند این چیست که می پذیرند. آیا اساساً این را که به عنوان خمیر دندان به دست شما داده اند نباید بررسی کرد که با سلامت می سازد یا اینکه پدر جد بیماری را می آورد؟! ان شاء الله... تعالی طبیعتاً در آینده این را با شاخصه هایش عرض خواهیم کرد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

جلسه ۲

تاریخ: ۷۵/۲/۴

الگوی تنظیم برنامه

«آموزش حوزه»

تنظیم: گروه تحقیقات مبانی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حبیبی الهاشمی

بیان شاخصه ها و روش پرورش روحی محصل

فهرست

۱- ضرورت بررسی روش پرورش روحی محصل

۱/۱- عهد، وفا، قوت، شاخصه های قدرت روحی

۱/۲- عدم استقرار در تولی، شاخصه ضعف روحی

۱/۳- ضعف روحی در صورت اصل شدن ساختار به جای جهت

۲- حقیقی شدن آموزش از طریق آموزش مبانی

۲/۱- عدم استقرار دانشجو در صورت ملامه با مفاهیم

۲/۲- نکات پرورشی لازم در آموزش

۲/۲/۱- لزوم ایجاد وقار، رحمت، انضباط، برای دانشجو

۲/۲/۲- ایجاد یقین برای غیر، توسط دانشجو

۲/۲/۳- ایجاد نظام یقین به صورت سازمانی، عالیترین اثر پرورشی و آموزش

۲/۲/۴- لزوم رعایت عزت دانشجو

۳- ضرورت قاعده‌مند کردن «اخلاق آموزش» در سه سطح «حفظ، ترمیم، بالندگی»

۳/۱- حصول قدرت، برای دانشجو توسط استاد در سطح حفظ

۳/۲- ایجاد قدرت موضوعی، برای دانشجو توسط استاد در سطح ترمیم

۳/۳- ایجاد قدرت شکستن تمامی مناسبات نظام کفر، برای دانشجو توسط استاد در سطح بالندگی

۳/۳/۱- کیفیت ایجاد «استقرار روحی» برای دانشجو در این سطح از آموزش

۴- «تولی استقرار، قدرت تصرف» به معنای «عهد، وفا، قوت» آثار روحی در امر آموزش

۴/۱- معنا شدن قدرت به «عدم انفعال در مقابل غیر» بر مبنای ولایت

نام جزوه:	الگوی تنظیم برنامه حوزه «بخش آموزش»	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۵۵۰۰۲
استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه یا تدوین:	۷۵/۲/۴
عنوان گذار:	برادر جمالی	تاریخ انتشار:	۷۵/۰۴/۱۰
ویراستار:	برادر نیک منش	تاریخ بایگانی:	۷۵/۰۴/۱۰
حروفچینی:	نمونه سازان - پاساژ قدس، پلاک ۱۴۶	تیراژ:	۲۰ نسخه



تاریخ: ۷۵/۲/۲

الگوی تنظیم برنامه حوزه

جلسه ۲

« ۵۰ دقیقه »

« بخش آموزش »

بیان شاخصه‌ها و روش پرورش روحی محصل

۱- ضرورت بررسی روش پرورش روحی محصل

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: سخن در این باره است که اصولاً با چه روش آموزشی می‌توان سرعت موضعگیری را تقویت نمود؟ چگونه می‌توان بستری را فراهم آورد تا وضعیت روانی محصل مرتباً به هماهنگی بیشتر سوق داده شود؟ این قسمت را می‌توان بخش «پرورش روحی» محصل دانست لذا باید ببینیم یک محصل که از نظر فرهنگی ضعیف است دارای چه خصوصیات می‌باشد و آن روشی که قرار است او را از این حیث تقویت کند چگونه روشی است؟

۱/۱- عهد، ولا، قوت، شاخصه‌های قدرت روحی

ابتداءً پیشفرضی را مطرح می‌کنیم و سپس پیرامون آن در این جلسه دقت کرده و انشاء... در جلسه بعد، نحوه قاعد کردن آنرا بیان خواهیم کرد. اگر ما در مقابل ضعف، «قدرت» را تصور کرده و بگوئیم حتماً ظرفیت

قدرت وجود دارد که باید مرتباً توسعه پیدا کند آنگاه می‌توان چنین گفت که یک فرد ضعیف به لحاظ فرهنگی، بزودی دچار تردید می‌شود بر خلاف فرد قوی که چنین تردیدی برای او ایجاد نمی‌شود. حال این وجود قدرت باطنی، منشأ سرعت موضعگیری نیز می‌شود به عبارت دیگر بر مبنای مباحث گذشته، قدرت حتماً دارای ظرفیت است؛ چه اینکه وقتی به فرهنگ نیز می‌رسیم قدرت فرهنگی هم دارای ظرفیت است. اما اصلاً ببینیم معنای اینکه «قدرت، دارای ظرفیت است» چیست؟ در جواب می‌گوئیم که یک فرد قوی همواره قدرت استقرار بر عهد و پیمان خود را دارد.

اما خود پیمان چیست؟ بنا بر آنچه که در پیشفرضهائی که در جای دیگر مطرح گردید این مطلب تمام شد که «تولی» نحوه‌ای از عهد و آنهم عهد محوری است. لذا فرد قوی متناسب با عهد محوری خود دارای استقامت و

پایداری است. اگر بگوئیم «عهد و وفا و قوت» سه بعدند که در تولی و استقامت و تأثیر استقامت نقش بسزائی دارند و شخص با دارا بودن این سه قدرت، دارای قدرت برخورد از مواضع بالا می شود سخن که گزافه نگفته ایم. یعنی چون چنین شخصی تولی دارد لذا می تواند بر منزلت خاصی ایستاده و بر مادون خود ولایت کند و بر او تأثیر بگذارد. پس به هر میزان که تولی او دارای اشتداد بیشتر باشد از قدرت بیشتری در ایستادن در منزلت برتر نیز برخوردار است به هر میزان هم که در منزلت برتری فرهنگی بایستند قدرت تصرف و تأثیرش نیز بیشتر خواهد بود.

به عبارت دیگر هر سه امر «عهد، وفا و استقرار» آن در منزلت و بالاخره تأثیرش به عنوان شئون قدرت محسوب می شوند؛ لذا اگر تولی او ضعیف باشد و یا در منزلت و نظام متناسب با تولی، استقرار پیدا نکرده و با اصطلاح صاحب منصب نشود طبعاً از قدرت کمتری نیز برخوردار خواهد بود چرا که استقرار و وفا در نظر ما بمعنی صاحب منصب شدن در نظام است و طبیعی است زمانی که چنین فردی، صاحب یک منصب شود حتماً قدرت خود را برای تصرفات لازم، اعمال خواهد کرد زیرا معنا ندارد کسی دارای تولی قوی و منزلت بالا باشد اما هیچگونه تصرفی هم نکند! پس در منزلت خود باید قدرت تصرف داشته باشد.

۱/۲ - عدم استقرار در تولی، شاخصه ضعف روحی

حال ما می خواهیم چنین امری را پرورش دهیم، یعنی می خواهیم بگوئیم طبیعت ضعف چنین است که اصلاً نمی تواند باعث استقرار تولی در مرتبه دوم شود چه اینکه تولی او در مرتبه اول نیز مردد است بگونه ای که هنگام

برخورد با چیزی، تولی اولی او شکسته می شود. مسلماً با شکسته شدن این تولی، استقرار او نیز بهم می خورد. و به تعبیر دیگر نمی تواند در منزلت خود صاحب منصب باشد چرا که مرتباً منصب او عوض می شود و اگر چنین تغییری دائماً صورت گیرد حتماً نخواهد توانست تصرف لازم را انجام دهد. بنا براین می توان گفت کسی قادر است در گمانه ها ایجاد نسبت کند - یعنی تصرف نماید - که قدرت صاحب منزلت شدن یا وفا یا استقرار در نظام تولی و ولایت فرهنگی را داشته باشد. و وقتی می تواند در آنجا باشد که تولی داشته و به مقام فرهنگی خود وابستگی نداشته باشد. پس باید تولی را محور استقرار قرار دهد و نه بالعکس. به تعبیر دیگر نباید وابستگی داشته باشد ولو خودش آنرا ایجاد کرده باشد. لذا باید به منجور اصطلاح وابسته شود و سعی در بهینه شدن بر معیار تولی را داشته باشد.

۱/۳ - ضعف روحی در صورت اصل شدن ساختار به جای جهت

حال ببینیم که ضعف چگونه پیدا می شود؟ طبق آنچه گذشت ضعف زمانی پیدا می شود که یا تصرف نکند و یا اگر چنین می کند استقرارش بر اساس نفس محور قرار دادن استقرار باشد و نه بهینه شدن؛ به تعبیر دیگر به عجب، تحجر و تنسک فرهنگی مبتلا گردد. پس ما برای حرکت کردن نیازمند این هستیم که تولی، اصل باشد نه استقرار در یک منزلت؛ جهت اصل باشد نه ساختاری که تا دیروز آنرا بدست آورده ایم اما امروز که در برابر موضوع تصرف قرار گرفته ایم مشاهده کرده ایم از کارائی چندانی برای (هدف مورد نظر) برخوردار نیست. آیا می توان پذیرفت که کار آمدی فرد در نظام ولایت به صورت مطلق

باشد؟ مسلماً خیر. چرا که پای فاعلهای دیگری نیز در میان آید و بالاتر از اینها، نظام فاعلیت وجود دارد که در آن، دو جهت اصولی و عمده دیده می شود که یکی صبغه ملکوتی دارد و دیگری رنگ حیوانی. یعنی هر فرد در مصاف یک رزم واقعی است که اگر سلاح او کارآئی لازم را نداشته باید قائل به ضرورت تغییر ساختار بر اساس بالا بردن جهت شود؛ به تعبیر بهتر باید به محتوای شدیدتری روی آورد. فکر می کنم مقدمه این بحث فلسفی تا همین جا کافی باشد چرا که قصد این بود که برادران بر مبنای فلسفی مطلب مسلط شوند.

پس اگر قائل شدیم که ما محتاج «قدرت، عزت و رحمت» هستیم آنگاه زمانی که از طرف مولی واسطه می شویم در واقع واسطه جریان رحمت خواهیم بود. حال این «قدرت، عزت و رحمت» را که طبیعتاً بر اساس مبنای فلسفی خودمان تعریف می کنیم...

برادر رضائی: آیا این تقسیم اخیر غیر از تقسیم اولی (عهد، وفاء، قدرت) است؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: خیر! ما این را عین همان تقسیم اول اما با بیانی دیگر ذکر کردیم. یعنی می توان «قوت» را که ... گفتیم دارای سه بعد است - به سه وصف جداگانه نیز توضیح داد ولی باید متوجه باشیم که زیر ساخت این سه وصف را ابتدائاً در منطق خودمان ملاحظه کرده ایم. به عبارت دیگر ما معنی «قدرت، عزت و رحمت» را لزوماً تعریف عرفی نمی کنیم چرا که اگر بخواهیم هر موضوعی را در عینیت ببینیم - که البته بعداً همین امر عینیت را یک درجه تنزل داده و تفصیل آنرا خواهیم گفت - آنگاه باید کارآمدی آن را در اوصاف ببریم و از اوصاف هم

آنها به اصطلاحات فلسفی منتقل کنیم. یعنی ما یک شئی در خارج داریم که بعداً که بحث از روش موضعگیری برای پرورش می کنیم بر آن نام یک «رفتار» را می گذاریم - اما این شئی در واقع نام دیگری دارد؛ مثل قلم، کاغذ، تلفن و... لکن در ابتداء ما اینها را (در یک طبقه بندی قرار داده و) می گوئیم دارای چه نوع کار آمدی هستند؟ سپس کار آمدی آنها را در یک نظام خاص جمع کرده و مشخص می کنیم که هر یک از این کار آمدیها دارای چه وصفی هستند؟ در ادامه اوصاف را هم کنار می زنیم و می گوئیم این اوصاف دارای چه تناسبی در اصطلاحات فلسفی ما دارند؟ یعنی اگر قرار باشد که ریشه فلسفی برای آن ارائه دهیم باید ببینیم که از کجا باید آغاز کنیم؟ اما جای سؤال است که این (شیوه) چه خاصیتی دارد؟ خاصیتش در این است که هم می توانیم برپایه نظریات منطقی، تکثیر کنیم و هم آنرا جمع بندی نمائیم. البته بحث مبسوط آن باید در جای خود انجام شود که چگونه می توان از وحدت به کثرت رسید؟ مکانیزم آن چیست؟ چگونه می توان امور متکثر و موضوعات مختلف را در یک نظام به وحدت رساند و نسبت به آن نتیجه گیری کرد؟ و بالاخره چگونه می توان این وحدت و کثرت را به تکامل رساند و آنرا سرپرستی کرد؟

چنانچه گذشت باید آنرا از اوصاف به فعل - یعنی به رفتار - آورد. می گوئیم باید برای کسی که دارای قدرت فرهنگی است شاخصه معرفی کنید. همچنانکه باید در مقابل، برای کسی که داری ضعف فرهنگی است نیز شاخصه مربوطه را معرفی نمائید. سپس باید بگوئید که چه رفتاری باعث می شود که این شاخصه به آن شاخصه

تبدیل شود؟ یعنی می‌گوئید کسی که در برخورد فرهنگی ضعیف است اگر مطلبی را هم بداند باز جرأت رویارویی با طرف مقابل را ندارد. اما می‌گوئیم علامت جرأت نداشتن چیست؟ می‌گوئید نمی‌تواند جملات را تمام کند چرا که فردی عجول است لذا همان استقراری را که ذکر کردیم دارا نیست که بالطبع نمی‌تواند خود را در موضع برتری ببیند. و وقتی که جملات را بواسطه همین عجله به صورت بریده بریده و ناتمام ادا کرد قطعاً نمی‌تواند به سخنان خود نظامی بدهد. از طرف دیگر جهت را هم نمی‌تواند حفظ کند.

۲- حقیقی شدن آموزش از طریق آموزش مبانی

از این رو باید دید که در امور پرورش، چه کارهائی می‌تواند این خصلت منفی را برطرف کند؟ در جواب می‌گوئید هرگز نباید درس را سرسری به او آموخت بلکه باید درس را به عنوان یک امر حقیقی - و نه یک بازی - به او بیاموزند. البته لازمه این امر این است که بتوان رابطه بین مبانی را با دروس وی مشخص کرد. اصولاً درس، ملاعبه با مفاهیم نیست.

۲/۱- عدم استقرار دانشجو در صورت ملاعبه با مفاهیم

ممکن است گفته شود که یکی از شیوه‌ها چنین است که می‌توان با بازی نیز چیزهائی را آموخت! اما می‌گوئیم اگر شیوه آموزش برپایه بازی قرار گیرد آنگاه قدرت استقرار فرهنگی را تضعیف خواهد کرد.

بله با این شیوه هم می‌توان محفوظاتی را پیدا کرد ولی در مقابل، قدرت استقرار را از دست می‌دهد؛ یعنی از انگیزه‌های جانبی که التذاذات او را تحریک می‌کند نمی‌تواند بهره بگیرد. لذا باید درس را پس از عبادت،

محور کار خود برای سامان دادن قرار دهد. کسی که برای ایجاد سرور در میان محصلین کلاس، اقدام به بیان لطیفه‌های جنسی می‌کند حتماً فضای کلاس را از یک حالت اخلاقی خارج می‌کند لذا نمی‌توان این کلاس را کلاس اخلاق دانست. و اگر یک معلم اخلاق، چنین کند در واقع قاعده‌مندی ارتباطات را سبک کرده است چرا که چنین کسی اقدام به شکستن حریم تمایلات، در همین محدوده ارتباطات لفظی کرده است. مسلماً اگر چنین حدی شکسته شود و نظام ارزشی نیز رنگ بازو دیگر نمی‌توان نظام تمایلات را سازماندهی کرد. و این افراد را مستقر نمود. بله این عمل باعث می‌شود که ذهن متشتت محصل، از مسائل شخصی خود برای دقایقی دور شده و مجدداً به جو کلاس برگردد لذا درس را هم بهتر خواهد فهمید. پس در واقع با این ملاعبه فرهنگی - یعنی شکستن ارزشی که دارای جایگاه فرهنگی است - می‌توان به هدف آموزشی رسید و او را در این فضای ملاعبه، بطرف تأمل بیشتر نسبت به مطالب درس سوق داد اما حتماً چنین شیوه‌ای، ضایعاتی به مراتب سنگین‌تر از چنین ثمره‌ای دارد که چیزی جز شکستن نظام ارزشی نیست. از اینرو می‌بینید که در سراسر نهج البلاغه نمی‌توان حتی یک مورد از این نحوه برخورد با نظام ارزشی را پیدا کرد.

بنا براین برای قاعده‌مند کردن منزلت ایجاد نسبیّت، و منزلت دادن به اشخاص در نسبیّت تصرف فرهنگی - یعنی حضور فاعلها برابر یکدیگر در نظام نسبیّت - باید آنرا با قدرتی پرورش داد که دارای وقار در برخورد فرهنگی باشد تا بتواند خود را از موضع قدرت ببیند. مسلماً اتخاذ چنین موضعی، هیچ منافاتی با تواضع در مقابل مافوق

ندارد اما در عین حال با ملاحظه فرهنگی نسبت به ما دون هم سازگار نیست. لذا باید هرکسی حین بیان مطلبی، خود را به بالاتر ملتجی و ملتمس ببیند و نه سرگرمی نسبت به پائین تر؛ در این صورت دیگر مباحث را به بازی نمیگیرد.

۲/۲- نکات پرورشی لازم در آموزش

۲/۲/۱- لزوم ایجاد «وقار، رحمت، انضباط» برای دانشجو

در آموزش

اما این خشکی کلاس درس را به چه صورت می توان تغییر داد؟ مسلم این است که شما در مقام ارتباط با دیگران در باب مفاهیم (باید بگونه ای برخورد کنید که) از موضع رحمت و تواضع باشد. اصولاً وقار غیر از تکبر است چرا که تکبر باعث خرد شدن شخصیت مادون است ولی وقار، عامل سنگینی و رحمت است. لذا بدین وسیله می توان به طرف مقابل خود میدان سخن گفتن و سؤال کردن داد. باید به مخاطب خود چنین میدانی را بدهید.

حال این حالت جلسه درس، در پائین ترین حد خود (عامل) پیدایش وقار، رحمت و انضباط در دانش آموز است که البته صرفاً می تواند قدرت ایستادگی روی مطلب را به او بدهد و نه بیشتر.

۲/۲/۲- ایجاد یقین برای غیر، توسط دانشجو اثر دیگر آموزش

اما حالت برتر، ایجاد یقین برای غیر است.

۲/۲/۳- ایجاد یقین به صورت سازمانی، «الایترین اثر پرورش آموزش

بالاخره بالاترین حالت، ایجاد «نظام یقین» به صورت سازمانی است. تفاوت در حالت اخیر در این است که در حالت ایجاد یقین برای غیر، تنها حساسیت های غیر سازماندهی می شود؛ یعنی خود فرد از موضع هماهنگی نسبی برخوردار است لذا می تواند دیگران را هم بالنسبه

هماهنگ کنند. پس بسیار فرق است بین درسی که شخصیت را خرد می کند ولو در قالب مزاح و لطیفه گوئی نیز نباشد و بین درسی که در آن، تحقیر نیست بلکه به طرف مقابل، میدان می دهد که آیا این مطلب با مبنای پذیرفته شده خود همخوانی دارد یا خیر؟ به تعبیر دیگر برای او ایجاد سؤال می کند که آیا می توان چنین گفت؟ در این صورت با این سؤال، او در فضای احتمال جدیدی گام می گذارد که چیزی جز احتمال موجود در نسبت بین این موضع با موضع دیگر نیست.

۲/۲/۴- لزوم رعایت عزت دانشجو

ممکن است محصل، یک اشکال نابجائی را مطرح کند اما صحیح نیست که او را تحقیر کرده و بگوئیم چنین اشکالی معمولاً از یک انسان سر به هوا صادر می شود! مسلماً چنین برخوردی باعث کسوف شدن او در جمع می شود همچنانکه از آنطرف ممکن است برخورد این استاد از موضع استکبار فرهنگی نباشد بلکه غفلتاً دچار سبکی فرهنگی و هزل گوئی شود. پس هم داشتن روحیه استکباری مضر است و هم ملاحظه فرهنگی. چون وقار و رحمت، منشأ پرورش است. لذا شاگرد باید در نظر استاد، عزیز باشد و همواره مراقب عزتش در پرورش دادن او باشد و نه در ریاست طلبی خودش؛ یعنی چنین نخواهد که عزیز باشد تا هر روز جمعیت کلاسش افزوده شود! ممکن است لحظه ای برای شاگرد، غفلت ایجاد شود و یا سرعت انتقالش کم باشد لذا قسمتی از بحث استاد را متوجه نشود و وقتی که سؤالی پیرامون آن مطلب می کند مشخص می شود که آن بخش از درس را خوب نفهمیده است. حال استاد می تواند همان مطلب را در قالب یک استفهام

مناسب است؟

۳- ضرورت قاعده مند کردن «اخلاق آموزش» در سه سطح «حفظ، ترمیم، بالندگی»

۳/۱- «حصول قدرت» برای دانشجو توسط استاد و در سطح حفظ

مثلاً برای سطح اول، اخلاقی مناسب است که اگر شخصی بتواند حداقل در سطح «حفظ» قدرت پیدا کند کافی است.

۳/۲- «ایجاد قدرت وضعگیری» برای دانشجو توسط استاد در سطح ترمیم

اما در سطح دوم باید بتواند قدرت مقابله، موضعگیری و امر بمعروف و نهی از منکر را داشته باشد. پس در سطح حفظ می توان گفت چنین کسی می تواند موضع خود را حفظ کرده، بسزودی مبنای بخود را بدست آورده و موضعگیری کند تا نهایتاً زیر بار حرف کافر نرود. لذا ضرورتی ندارد که مثلاً کتابهای آقای کینز خوانده شود تا بعداً حکم به باطل بودن مبنای فکری وی داده شود.

۳/۳- «ایجاد قدرت شکستن» تمامی مناسبات نظام کفر، برای دانشجو توسط استاد در سطح بالندگی

اولین سؤالی که در این مورد پیدا می شود این است که اصلاً مخاطبین اصلی آقای کینز در این کتب، چه کسانی هستند؟ این محقق، برای چه جهتی و چه کسانی رنج تحقیق را برخود هموار کرده است؟ مخاطب او چه جامعه ای است؟ او چه مقصدی از بیان این مطالب داشته است؟ نظر او به کدامین تغییر در جامعه تعلق گرفته است؟ مدعی او چیست؟ بااندکی تأمل می بینیم که مدعی او این بوده است که می تواند جامعه را از بیماریهای پولی نجات دهد! اما این امر در کدام جهت و کدام عدالت و یا ناامنی

بگونه ای برای او مطرح کند که براحتی پی به کنه بحث ببرد و بدنبال آن نسبت به فهم خود مبتهج شود چنین استادی سعی براین دارد که در این مفاهمه، او احساس حقارت نکند بلکه احساس کسرامت کنند. پس شیوه های روانشناسی، در پرورش وضعیت روانی شاگرد در این بخش از آموزش، اساس کار است.

البته نباید جایگاه این امر را از شیوه های فرهنگی و منطقی پائین تر دانست. یعنی روشها باید به صورت اجرائی درآید و برای آن، شاخصه هایی را نیز معین کرد و در کنار آنها اساتید خوب و بد را از یکدیگر جدا کرد. چرا که آموزش در واقع همان تصرفی است که در محصل می شود لذا نباید تمام امر را بدست استاد سپرد که هر طور شود بشود! مسلماً این امر، پذیرفتنی نیست که وضعیت تحصیلی شاگردان یک کلاس بهتر شود اما وضعیت روانی آنها روز بروز بدتر شود. اما از آنطرف می توان یک شاگرد را بگونه ای تربیت کرد که علم در او راسخ شود و سپس آنرا به دیار کفر بفرستید تا مقابل مکتبهای باطل بتواند بایستد و با درک صحیح از مبانی آنها، نقاط آسیب پذیر مکاتب باطل را پیدا کرده و بتواند با آنها مقابله صحیح و منطقی کند. ولی اگر پرورش همین فرد، منفی باشد مسلماً در مقابله با آنها رنگ خواهد باخت.

از این رو ضروری است «علم اخلاق آموزش» و روشهای پرورشی مورد دقت قرار گیرد. به تعبیر دیگری از ابعاد آموزش، بعد روانی یا اخلاقی یا ارزشی است که باید نظام آنرا مشخص کرد و به صورت روشمند و قاعده مند ارائه داد. هم چنین باید سطوح مختلف (اخلاق) را مشخص کند و بگوید برای چه سطحی چه نوع اخلاقی

پولی تعریف می شود؟ مثلاً اگر در جهت ناامنی یا هرج و مرج پولی باشد بسیار بد است. پس می خواهد چنین سیری به گردش منظمی برسد چرا که اصولاً نظم در نتیجه دارای تعریف است؛ مسلماً کسی که نظم را به خودش تعریف نمی کند، باید انسان بسیار ساده باشد که چنین کند! پس همیشه نظم را باید در ثمره و نتیجه تعریف کرد. این حقیقت را در محتوا، به شاگرد تعلیم داده و گفته اند هماهنگی هر چیزی، نتیجه ای را نتیجه می دهد. یعنی این هماهنگ است اما نسبت به رسیدن به چنین محصولی، هر چند که همین نظم، امری ناهماهنگ است. اگر قرار باشد در این نقطه قرار گیریم که بالطبع باید نسبت های آنرا عوض کرد. چه اینکه ضریب فنی خاصی که بین چند بازار است حتماً چنین جهتی را (نتیجه) نمی دهد، اگر در پیش فرض و مبنای آن دخالتی نداشته باشد.

بله این مطلب را در کل می داند که چنین چیزی برای دنیا و نظم مادی و ابتهاجات غیر الهی است که کاری به آخرت ندارد. اما در نظر چنین کسی این است که باید محور همه امور را توجه به آخرت قرار داد. این، در بعد نتیجه است اما در مورد رابطه بین نظام ارزشی و مبنای آن نیز چنین نظر می دهد که همواره یکطرف امور را نظام ارزشی تشکیل می دهد که مربوط به آن هدفی است که باید به آن طرف حرکت کند؛ ثمره ای که دارد و وزن مخصوصی که در چنین نظامی باید دارا باشد و مثلاً ارزش آن صد تومان است یا هزار تومان یا... که همه اینها نسبت به سیر در فلان جهت مشخص معلوم می گردد. حال روبروی نظام ارزش، مبنای فلسفی قرار دارد. لذا اگر مبنای فلسفی، از خدا و رسول و معاد صحبت می کند نمی توان

پذیرفت که در نظام ارزشی آن صحبت از این حقایق نشود. اگر می بینید که در نظام ارزشی این گونه صحبت نمی کند دلالت بر این دارد که در مبنای فلسفی هم چنین نگفته است. مسلماً دستگاه طرف مقابل در نظر ما هیچ عزت و ارزشی ندارد. از اینرو هیچگاه خود را تسلیم آنها نمی بینیم بلکه در مقابل آنها موضع گرفته و در این موضع گیری هم مطلب را به مبنای آنها می رسانیم. هر چند که در ابتدای کار نمی توان سرعت لازم را در رساندن موضع به مبنای فکری ایشان متوقع بود اما آرام آرام می توان به سرعت لازم رسید تا جایی که با اساتید قوی آنها می تواند چنین برخوردی کند و ایشان را به اسکات بکشانند. سپس می تواند مبنای و پس از آن هم ارزشهای ایشان را مورد حمله قرار دهد. پس سرعت اولیه، مربوط به سرعت در جهت گیری اجمالی مبدأ و مقصد است اما در آخر کار قدرت شکستن نمایی مناسبات (نظام کفر) را فراهم دارد.

۳/۳/۱ - کیفیت ایجاد «استقرار روحی» برای دانشجو در این سطح از آموزش

حال اگر جلسه درسی همراه با تنوع و بازی بود و همین کار را یاد گرفت آیا استقرار روحی برخورد را می تواند داشته باشد یا اینکه چنین استقراری باید هماهنگ با ابزاری باشد که در اختیار دارد؟ اگر مطلب را توسط ملاحظه فرهنگی بدست آورده باشد در آنجا هم متمایل به بازی کردن با مطلب می شود بدین معنا که گاهی اینطرف قضیه را بچرباند و گاهی آنطرف را! یعنی بدنبال ارضاء طرف مقابل خود و پیدا کردن نقطه مشترک خواهد بود. به تعبیر بهتر در آنجا هم که قرار می گیرد بنحوی معاشقه فرهنگی می کند بگونه ای که از خوشامدی غیر، خوشامدی خودش را

طلب می‌کند؛ می‌خواهد به او بگوید «سلام...» تا او هم به خودش چنین بگوید! می‌خواهد به او بگوید من به تو علاقمندم تا او نیز بدنبال چنین کلامی، همین را تکرار کند! بدیهی است که چنین برخوردی بسیار خطرناک است و نمی‌توان به او در مقابله با کفر اعتماد کرد چون چنین فردی، سربازی نیست که جریزه رفتن روی مین را داشته باشد. او نه تنها جان برکف و نیروی افتخاری اسلام در جنبه فرهنگی نیست بلکه اهل معامله و بده و بستان است آنهم نه از موضع قدرت؛ که از موضع ضعف. نهایتاً سراغ چنین فرد ضعیفی را باید در میان افراد جناح مقابل گرفت.

من اشاره‌ای به یک کتاب می‌کنم از باب اینکه آنرا یک فسق مسلم می‌دانم. در این کتاب وقتی که قضیه ولایت فقیه را امری لاینحل می‌شمارد در واقع اعلام می‌کند که من حاضر نیستم روی این موضوع بحث کنم که آیا اگر ولایت بدست کفار باشد اسلام در معرض خطر قرار می‌گیرد یا خیر؟ آیا غیر از این است که نتیجه حاکمیت دموکراسی و نظام اهواء که محصول نظام غرب است توافق بر سر دنیاست و نه توجه دادن مردم به آخرت؟ چنین کسی از این خوشحال است که برای اینکه از این دانشگاه به آن دانشگاه برای تدریس برود می‌تواند از هواپیمای خصوصی استفاده کند و چنین امکاناتی را در اختیار دارد! یعنی عزت در دستگاه کفار پیدا کرده است و اینجا هم میدانی به او نداده‌اند. بنظر من چنین شخصی باید عمامه خود را قاضی کند و بگوید یک عده افراد بی سواد که نه فرزند مرحوم شیخ عبدالکریم حائری یزدی بودند و نه چیزی بلد بودند بلکه تنها دنباله رو امام خود رفته‌اند - که بنظر ما این تبعیت کاملاً هم بجا و منطقی بوده است اما

برای امثال شیخ مهدی حائری چنین برداشتی غلط است - و جنگی هم در ۸ سال انجام داده‌اند که باعث شده است آمریکا از اسلام بترسد و تصمیم‌گیران دنیا هم با خود حساب کنند که مردم بطرف اسلام تمایل پیدا کرده‌اند آیا با این اوصاف باز می‌تواند چنان نظری را در کتاب خود ارائه دهد؟! هرکسی به هراندازه که با افکار امام (ره) هم فاصله داشته باشد اما لاقلاً باید متوجه باشد که این همه ثمرات انقلاب در قالب تمایل عمومی مردم به اسلام، امری نیست که براحتی بتوان از آن چشم پوشید. چنین کسی دیده است که ۳۰ تا ۴۰ سال در آنجا زندگی می‌کند اما نتوانسته است چنین موجی را ایجاد کند ولو که مرتباً فلسفه هزم هستی را تدریس کند. بنابراین ملاحظه چنین ثمره‌ای باید او را به فکر وادارد - اگر واقعاً اهل فکر است که این کسی که به عنوان ولی فقیه در نظام اسلامی بوده است چگونه به انجام این عمل مهم موفق شده است؟ سپس باید با خود بگوید اگر این واقعیات با مبانی فلسفی من سازگار نیست باید در این مبانی که وحی الهی نیست تجدید نظر کنم. چه اینکه اگر مثلاً فتاوی فقهاء با مطلقه بودن ولایت تناسبی نداشته باشد باید در مورد آن فتاوا فکر کنم چرا که این ثمره بزرگی است. اما اینکه متنسک به این باشیم که آن اصطلاحات محکم است ولو اینکه باعث شود که کفار بر ما غلبه کنند و اگر هم ما متاع خود را به بازار آنها ببریم باز نتواند جانی را فتح کند حتماً برخورد غلطی است که می‌تواند با چنین واقعیتی شود. آیا با این همه واقعیت باز می‌توان مدعی شد که این مسئله کماکان لاینحل است ولو اینکه باعث شکست کفار و پیروزی مسلمین شده است؟! آیا غیر از این است که چنین تحلیلهائی، از عجب ناشی می‌شود و تنسک به آن

اصطلاحات است که حجاب انسان از ملاحظه این نوع محاسبات می‌گردد؟ بله بعداً هم چنین افکار متحجری را می‌توان در زورق پیچید و صحبت از این کرد که آیا قانون اساسی دلالت بر ولایت (ولی) دارد یا وکالت او؟ مسلماً چنین فردی عالم است اما این برخورد ناصحیح او ناشی از چه چیزی است؟ متأسفانه چنین افرادی را در نظام پرورشی به صورت فردی بار آورده‌اند لذا هرگز نمی‌تواند خود را به عنوان فرمانده فرهنگ اسلام و در مقابل فرمانده فرهنگ کفار ببیند. تازه آنروزی هم که برای خود استدلال می‌کرده است دلخوش به این بوده است که مطالب خود را بتواند در جایی بگوید! از این رو چنین افرادی در عمل، مبتلا به لیبرالیزم فرهنگی می‌شوند. مسلماً این نوع لیبرالیزم به مراتب بدتر از لیبرالیزم سیاسی است چرا که در واقع نصیح لیبرالیزم سیاسی محسوب می‌شود. این آزاداندیشی و آزاد نگری که در واقع مصداق هندوانه زیر بغل او گذاشتن است، باعث شده که این فرد به لحاظ فرهنگی به چنین روزی بیفتد که حتی باندازه یک بی‌سواد هم نمی‌تواند برای فرهنگ اسلام مؤثر باشد بلکه وجود او اثر منفی بر این فرهنگ مقدس دارد.

چون برادران (برای طرح این مطالب) حدود ۵۶ جلسه را در نظر گرفته بودند من بحث را در اینجا ختم می‌کنم. اما در مورد اینکه اخلاق آموزشی چگونه باید در سه سطح، قاعده‌مند شود و چه شاخصه‌ها و روشهایی دارد انشاء... در جلسات آینده بحث خواهیم کرد. اگر برادران سؤالی دارند بفرمایند.

۴- «تولی، استقرار، قدرت تصرف» به معنای «عهد، وفا، قوت» آثار روحی در امر آموزش

برادر پیروزمند: پس اجمالاً در این دو جلسه می‌خواستید بفرمائید که آثار قوت روحی در امر آموزش چیست؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: آثار آن را قبلاً اشاره کردیم ولی وارد تفصیل آن نشدیم بلکه گفتیم که وظیفه ما در بیان روشها در این قسمت از بحث، وارد شدن در مقوله کیفیات داخلی فرهنگ به عنوان اینکه نهایتاً به قاعده‌مند کردن ارزیابی فرهنگ در بخش اندیشه دست پیدا کنیم نیست. لذا بالا بردن بنیه سنجش از نظر قدرت محاسبه نباید نظر اصلی ما باشد بلکه باید قدرت روحی برخورد را بالا برد. (س): پس موضوع صحبت این بود که چرا این کار ضرورت دارد و کلاً چه آثاری را در بر دارد. (ج): بله.

(س): اما این بحث «قدرت و عزت و رحمت» را...

(ج): اینها به عنوان اوصافی است که دیگر فلسفی نیستند بر خلاف اوصاف قبلی که کاملاً فلسفی بودند و براساس مبنای خودمان است. یعنی اگر بگوئیم ما «تولی» را به «عهد» تعریف می‌کنیم و «استقرار» را به «وفا» و «قوت» را به «قدرت تصرف» و هر سه اینها هم رویهم معنی بالا بردن ظرفیت یا شدت یا تکاملی این مطلب را می‌دهد آنگاه باید بپذیریم که چنین اوصافی با اصطلاحات آقایان عرفاء در معنی وفا و قدرت تصرف و تأثیر و عهد نمی‌سازد (که هر سه رویهم سه بعد قوت هستند) بلکه تنها این تعاریفی را که به صورت تولی و استقرار در نظام و تصرف در مادیون گفتیم همگی مربوط به اصطلاحات فلسفی خودمان است. اما این را به زبان اوصافی که برای مردم

مأنوس تر است ترجمه می‌کنیم و می‌گوئیم باید قدرت و عزت و رحمت داشته باشد اما قدرتی که در اینجا می‌گوئیم غیر از قوتی است که در آنجا بمعنی بالا رفتن ظرفیت قدرت گفتم چسرا که قدرت در اینجا همان قدرت اصطلاحی مردم است نه اصطلاح خاص خودمان. هم چنین عزت هم بمعنی پست نبودن است بلکه بلحاظ فرهنگی منیع الطبع باشد. و بالاخره رحمت هم بمعنی رحیم بودن بر مادیون است. و اما منیع باشد بدین معناست که نه متکبر باشد و نه هزل.

حال اگر ما بخواهیم اینها را در شاخصه‌های رفتاری ببریم آنگاه...

۲/۱- معنا شدن قدرت به عدم انفعال در مقابل غیره بر مبنای ولایت (س): معنی مستعارف قدرت را در اینجا چه چیز گرفتید؟

(ج): یعنی از نظر بنیة روحی دچار عجله و ضعف نشدن. پس قدرتی را که در اینجا می‌گوئیم به این معناست که فرد دارای یک قوه و بنیه و نیروئی باشد - که بنابر شاخصه عرفی که منظور نظر ما بود - خودش را نیازد و دستپاچه نشود. به تعبیر دیگر منظور از آن، خود را نباختن است. اما از آنطرف، چنین حالتی که انسان خودش را نیازد چه زمانی اتفاق می‌افتد؟ می‌گوئیم هرگاه برای غیر خدا سجده کند در واقع خود را باخته است؛ هرگاه که دل انسان به چیزی (غیر از او) متمایل شود مثل پست و مقام و یا هر نوع لذت مادی دیگر که برای او دلبری کرده است؛ جلال یک کشور و یا جمال یک کارآئی او را گرفته است. مثلاً می‌گوید در اروپا چه کارهای راحت و متعددی را می‌توان در آنجا انجام داد که در اینجا چنین نیست! مثل اینکه

هنگام رانندگی تلفن موبایل او زنگ می‌زند و او با فشار چند دکمه، کارهای می‌کند در حالی که اتوموبیل خود را کنار خیابان پارک کرده است. به چنین فردی می‌گوئیم چکار کردید؟ می‌گوید به من تلفنی اطلاع دادند که نرم افزار کامپیوتر فلان مرکز دچار اشکال شده است اما من از همین اتوموبیل خود با دستگاهی که در اختیار داشتم توانستم اشکال مزبور را بر طرف کنم. می‌گوئیم چگونه دچار اشکال شده بود؟ می‌گوید در محاسباتی که برای برنامه کامپیوتر در نظر گرفته بودیم یک موضوع تعریف نشده وجود داشت لذا در دسته‌بندیها سرگردان شده بود و من توانستم از همین جا آن دسته‌بندیها را یک شعاع توسعه داده و آنرا اصلاح کنم که الآن کامپیوتر آنها مجدداً شروع به کار کرده است. پس در واقع چنین فردی از همین اتوموبیل خود مرکز کامپیوتری یک حسابداری یا کارخانه را کنترل کرده است. شما هم ممکن است بگوئید عجب! این فرد هنگام بازگشت به منزل خود توانست چنین کاری را از کنار جاده انجام دهد، واقعاً ما کجا هستیم و آنها کجا؟! به تعبیر دیگر احساس حقارت نسبت به کار آمدی آن می‌کنید. یعنی نفوذ اراده‌ی وی در حل یک مشکل نظام را می‌بینید بگونه‌ای که با ابزار موجود در دستش می‌تواند کاری را شدیداً تسهیل کند. حال قتی که قلب شما به آنطرف متمایل شد در واقع او را سجده کرده اید ولو که خود متوجه آن نباشد. یعنی همین که ذهن او مشغول شد و مرتباً با خود گفت «ما کجائیم و آنها کجا؟»، در واقع به تعجید و عبادت او پرداخته است؛ مثل یک جوان مسلمان که عاشق یک دختر یهودی شود! آیا فکر می‌کنید که چنین فردی دیگر می‌تواند مسلمان باقی بماند؟! با بروز همین علاقه،

سیطره در می آوریم اما نه برای اینکه آنرا برای خودمان استفاده کنیم. بلکه علمی که اینها مطرح می کنند بمنزله یک چوب خیرانی است که فقط می توان با آن چنین کرد!

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

تمحض خاطرش به سمت چنین فردی متمایل شده و در واقع شکسته می شود. لذا خود را به آب و آتش می زند که به او چگونه بگوید که من مسلمانم؟ مثل اینکه دیگر خود را ورشکسته احساس می کند! ولی اگر همین فرد دارای صلابت روحی باشد هنگام برخورد به راحتی «نه» می گوید.^۱

بنا براین اگر قوت روحی نباشد و پرورش پیدا نکنند حتماً به مشکلات شدید در برخورد دچار می شود. معنای تهاجم فرهنگی و پرورش مهاجم فرهنگی به عنوان سربازی که بتواند به مقابله با جناح مقابل برخیزد نیز در همین راستا قابل توجه است. آیا این فرد تحت پرورش شما برای رزم است یا بزم؟! اگر قرار است که مقابله و دفاع فرهنگی کند باید بتواند وجود فرهنگی طرف مقابل را نفی فیزیکی کند و اگر بخواهد چنین کند باید معتقد باشد که او نجس است همچنانکه باید پذیرفته باشد که «المزلة لله و لرسوله وللمؤمنین» یعنی مؤمن پاک و عزیز است و غیر مؤمن هم نجس.

بواد رضائی: آیا می توان از تئوریهای کفار به عنوان امری که در یک منزلت تبعی است استفاده کرد؟

حجة الاسلام والسلمین حسینی: بلکه اما برای اینکه همین را توی سر خود شان بزنیم!

(س): منظورم این است که برای خودمان استفاده کنیم چون اینها را بر اساس پشتوانه علمی بیان کرده اند که بعداً می توان جهت آنها را تغییر داد.

(ج): انشاء... در جای خود خواهیم گفت که «علم بی جهت» از خیالات و اوهام بشری است! حتی علم ریاضی هم جهتدار است. البته ما به صورت تبعی اینها را تحت

۱- از یک نفر سؤال شده بود که آیا شما از دیدن دخترهای سنی یا غربی، تحریک شدید یا خیر؟ او هم جواب داده بود که خدا میداند خیر چرا که هیچگاه مایل نیستم با یک نجاست جمع شوم و موقع دیدن آنها واقعاً احساس می کردم که یک نوع نجاست را دیده ام چون واقعاً نجس هستند و اگر به آنها دست تر بزنیم باید آنرا طاهر کرد. اینکه این حکم حکمی سیاسی است و یا اوهم مثل ما آدم است حرفهای بی ربطی است. مگر نمی بینید که منزلت چنین کسی منزلت یک مار سمی کشنده بر علیه وجدان بشری است. بلکه مستضعف فکری هستند و باید آنها را هدایت کرد تا قلوبشان منقلب شود و با گفتن شهادتین، شرافت و طهارت پیدا کنند کانه خلق جدید میشوند. لذا نباید فکر کرد که مثل سابق هستند و هیچ تغییری نکرده اند! خیر آنها منقلب می شوند و از گروه حیوانات خارج شده و به جامعه انسانی می پیوندند. اینکه می گوئیم تولی حیوانی، به همین معناست که انسان در این تولی از همه حیوانات خطرناکتر است و در تولی الهی، همدیاف ملک و گاهی جلوتر از آن است معنا ندارد که در تولی حیوانی باشد اما گزنده نباشد. اگر چنین بگوئیم باین معناست که ما گزندگی و نجاست او را کم بحساب می آوریم.

جلسه ۲

تاریخ: ۷۵/۲/۵

الگوی تنظیم برنامه

آموزش حوزه

تنظیم: گروه تحقیقات مبنایی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

بررسی سطوح سه گانه تقوای فرهنگی در آموزش

فهرست

* - مقدمه: تأثیر تقوای فرهنگی در توسعه تفاهم اجتماعی

۱ - تکامل پذیر بودن تفاهم در جامعه

۲ - «همدلی، همفکری، همکاری» در جامعه زمینه ساز توسعه تفاهم

۲/۱ - تناقض درونی و عدم ایجاد تفاهم در جامعه الهادی

۲/۲ - عدم تناقض و ایجاد بستر توسعه فرهنگ در نظام الهی

۳ - توسعه همدلی در جامعه الهی متناسب با درگیری و موضوعگیری نسبت به کفار

* - اصل بحث:

۱ - سطوح سه گانه تقوای فرهنگی در آموزش

۱/۱ - سطح اول: ایجاد حالت بی اعتمادی نسبت به کفار و مفاهیم آنها در دانشجو

۱/۱/۱ - لزوم ایجاد تمییز در دانشجو نسبت به کلمات وحی و معصومین (علیهم السلام)

۲ ۱/۲ - سطح دوم: ایجاد زمینه درگیری با مفاهیم کفر و تولی به ولایة الهی در دانشجو

۵ ۱/۳ - سطح سوم: ایجاد نیاز در دانشجو نسبت به تأسیس نظام فرهنگی

۶ ۱/۳/۱ - موضعگیری سازمانی دانشجو در مقابل کفار لازمة اخلاق این سطح

۶ ۱/۳/۲ - مرورشدن به ابزارها و روشها و تولی محض، به ولایة الهی نشانه بلوغ فرهنگی در دانشجو

۶ ۲ - «مجبوری، تصرفی، تبعی» بودن «اخلاق آموزشی، اندیشه، مقادورات عینی» در پرورش دانشجو

۷ ۳ - ضرورت تسلیم اخلاق فرهنگی به طلبه علاوه بر اخلاق فردی

۸ ۴/۱ - شکل گیری اخلاق فرهنگی در سایه شناخت لوازم مفاهیم کفار و آثار آن مفاهیم در ایجاد محرومیتها

۸ * - خلاصه بحث

نام جزوه:	الگوی تنظیم برنامه آموزش حوزه	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۵۵۰۰۴
استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه یا تدوین:	۷۵/۲/۵
عنوان گذار:	برادر جمالی	تاریخ انتشار:	۷۵/۰۴/۱۹
ویراستار:	برادر چمالی	تاریخ بایگانی:	۷۵/۰۴/۱۹
حروفچینی:	نمونه سازان - پاساژ قدس، پلاک ۱۴۶	تیراژ:	۲۰ نسخه



تاریخ: ۷۵/۲/۵

الگوی تنظیم برنامه آموزش حوزه

جلسه ۲

« ۵۳ دقیقه »

بررسی سطوح سه گانه تقوای فرهنگی در آموزش

* - مقدمه: تاثیر تقوای فرهنگی در توسعه تفاهم اجتماعی

بحث، جلسه قبل در رابطه با تقوای فرهنگی و روش آموزش بود، در این جلسه قدری بازتر و ریشه‌ای‌تر بحث می‌کنیم و انشاء در پایان در سه سطح برای آن روش بیان می‌کنیم. یعنی در سه مرحله از تکامل آموزش هماهنگ با تکامل ذهنی و تکامل عینی برای تکامل روحی روش ذکر کنیم.

مقدمتاً باید بررسی کنیم که آیا فرهنگ منشأ توسعه تفاهم در یک جهت واقع می‌شود؟ و آیا میتوانیم از اوصاف آن بحث کنیم و بگوئیم مبنای فرهنگ جهت است و تکامل آن تکامل توسعه تفاهم است؟ آیا می‌توانیم بگوئیم اخلاقی که در توسعه تفاهم می‌تواند مؤثر باشد در بخش آموزش قرار می‌گیرد؟

۱- تکامل پذیر بودن تفاهم در جامعه

مفروض این است که تفاهم در جامعه تکامل پذیر است، یعنی چیزی را که شما فهمیدید یا تولی‌ای که شما در منزلتان پیدا کرده اید، اگر نتوانید آنرا بصورت قاعدمند

به شهر دوم برسانید محال است توسعه پیدا کند و لذا باید بتوانید آنرا بغیر منتقل کنید. پس وجود فهمیدن و فهماندن در آن ضرورت دارد، یعنی شما در یک زاویه و یک منزلت و یک نقطه مختصات قرار دارید و دیگری هم در نقطه مختصات دیگری می‌باشد.

انعکاس اینها در همدیگر منشاء این می‌شود که بستر گمان زنی گسترده‌تر بشود و در گسترش آن هم برای شما امکان رسیدن به موضوع جدید جهت فهم وجود دارد. هرگاه تحقیق فردی انجام بگیرد سرعت آن قطعاً به سرعت تحقیق اجتماعی نیست و دامنه آنهم نیز محدود می‌شود.

۲- «همدلی، همفکری، همکاری» در جامعه زمینه ساز توسعه تفاهم

حال توسعه تفاهم از نظر روانی نیاز به همدلی، همکاری و همفکری دارد و همدلی نیاز به بالا رفتن محبت، ایثار و خود محور نبودن دارد. اینها مقدمه برای بیان تقوای فرهنگی است به اینک می‌خواهیم در آخر شاخصه‌های قدرت، عزت و رحمت را در روش

بررسی کنیم.

گاه می‌گوئید انسان از آن چیزهایی که آلم می‌آورد گریزان و به آن چیزهایی که از آن لذت می‌برد راغب است. به عبارت دیگر در یک دید ساده و ابتدائی می‌گوئید انگیزه حرکت در انسان، جلب منفعت و دفع مفسده است. اما مورد نقض این قاعده آنجائی است که شخصی روی مین می‌رود و تکه تکه می‌شود و از خطر استقبال کند، در اینصورت دیگر نباید به مطلب سطحی نگاه کرد. اگر بشر مثل یک حیوان بود بلی انگیزه حرکت او تنها جلب منفعت بود ولی به بشر برای انتخاب و آزادی‌اش بگونه‌های مختلف می‌توانیم نگاه کنیم مثلاً در سه سطح می‌توانیم آزادی او را معنا کنیم. در سطح اول آزادی را به معنای آزادی درون جنگل تعریف کنیم. در سطح دوم می‌گوئیم انسان نمی‌خواهد قدرت‌گزینش در یک دایره محدود و در یک شعاع محدود داشته باشد بلکه یک دسته از محدودیت‌ها را می‌پذیرد زیرا در جامعه می‌آید و لذا می‌گوئیم آزادی مدنی. در آزادی مدنی آزادی دیگران سلب نمی‌شود و بلکه انسان یک شعاع جدیدی از قدرت را برای گزینش پیدا می‌کند. در سطح بعدی می‌گوئیم انسان این نظام اجتماعی را می‌خواهد به کمال برساند و این شعاع را در افق جدید مطرح کند. در اینجا آزادی را آزادی تاریخی می‌گوئیم.

البته این محدوده‌های آزادی قابلیت رشد دارند. اگر سؤال شود که میل بشر به کدام طرف خوبست که باشد؟ می‌گوئید: میل ابتدائی بشر تا محدود است و هرچه بیشتر ادراک پیدا کند بهتر است و البته صرف نظر از مباحث فلسفی اینجا که می‌گوئیم انسان حتماً بطرف کمال مطلق،

انگیزه حرکت دارد) می‌گوئیم دو نوع جهت‌گیری برای تاریخ ممکن است. یکی اینکه به عالم دنیا ختم شود و دیگر اینکه به عالم دنیا ختم نشود.

۲/۱- تناقض درونی و عدم ایجاد تفاهم در جامعه الحادی

نظامی که به عالم دنیا ختم می‌شود نمی‌تواند از تنازع درون سازمانی رها شود زیرا با انگیزه تحریض به دنیا و توأم با طبقاتی کردن دنیا، امکان تأثیر برای آن پیدا می‌شود. به تعبیر دیگر مدل مدیریت هرچند حزبی باشد مثل احزاب سوسیالیسم که اراده اشخاص درون مخروط حزبی بالا می‌رود و گفته می‌شود مشارکت است ولی با اینحال تنها مشارکت در امور خرد است و در امور کلان اینگونه نیست زیرا حتماً متوجه به عنوان وحدت قدرت اراده اجتماعی روی کثرت انتخابها اثر می‌گذارد، یعنی در تعیین محدوده متوجه نظام اثر می‌گذارد و آن را محدود می‌کند به اینکه تصمیم‌گیری بالاتر برای پائینی‌ها مطرح می‌شود و لذا حتماً از نظر سیاسی در این جامعه طبقات مطرح می‌شود. به عبارت دیگر هرچند از نظر اقتصادی طبقاتی باشد یا نباشد ولی آزادی انگیزه و قدرتی که در افراد وجود دارد در شکل اجتماعی که میرسد نظام و طبقه بندی پیدا می‌کند. قدرت چه براساس سرمایه و چه بر اساس سیاست تعریف شود این شکل از طبقه بندی را دارد. حالا تأثیر این مطلب در بحث تقوای فرهنگی چیست؟ می‌خواهیم بگوئیم انگیزه در دستگاه الحادی نظامش را مجبور به تناقض درونی بین منافع فرد و جمع و اراده فرد با اراده جمع می‌کند. (تحسبهم جمعاً و قلوبهم شتی) تفاهم بر مبنای همدلی - همکاری و همفکری منطقاً در آنجا پیدا نمی‌شود.

۲/۲ - عدم تناقض و ایجاد بستر توسعه فرهنگ در نظام الهی

* - اصل بحث:

۱ - سطوح سه گانه تقوای فرهنگی در آموزش

۱/۱ - سطح اول: ایجاد حالت بی اعتمادی نسبت به کفار و مناهیم آنها

در دانشجو

این حب و بغض باید از ابتداء در اخلاق آموزشی پرورش داده شود تا اینکه قدرت، عزت و رحمت در فرد دانش آموزش توسعه پیدا کند. از نظر محتوی باید به او شناسانید که اشیاء و موضوعاتی تناسب با جهت تکاملی بشر ندارد. چگونه به او یاد می دهید که مسواک بزند و بهداشت را رعایت کند و الا مریض می شود و یا یاد می دهید که شرب خمر و زنا حرام است، باید به او بگوئید که این حب و بغضها محدودیت می آورد ولی محدودیتی که در کنار آزادی تاریخی مطرح می شود. به او باید یاد بدهید که کسی که در باره خدا ظلم می کند نجس است. ظلم یک انحراف و ناهنجاری است ولی اگر ظلم به ظلم تاریخی تبدیل شد و ظلم ظالم به جهت تکامل انجام بگیرد، دیگر آن ظالم نجس است. سپس به فرد دانش آموز می گوئید: الخبیثات للخیثین زنان کافر هم نفس با مردان کافر هستند و شأن تو نیست که هم عنان و هم نفس با شیء نجس بشویی. اگر در ظاهرش خط و خالی مثل مار هست ولی باطن او ضد تاریخ و ضد بشر است. بلکه اگر مستضعف باشد می توانی به او ترحم کنی و حق را به او یاد بدهی ولی اگر موضع گرفت و خواست در موضع خودش سر سختی نشان دهد شدیداً باید پرهیز کنی. همچنین باید به دانش آموز یاد داد که اول کار وظیفه همه نیست آنها را هدایت کنند بلکه وظیفه کسانی است که واکسینه شده اند زیرا آنها باید با بیمارهای مسری برخورد

در دستگاه الهی که منتهای کمال طلبی به دنیا ختم نمی شود اصلاً نمی توان تنازع را به نسبتی که تقوی پیدا بشود فرض کرد مگر به ضعف تفاهم. پس فرهنگ در نظام الهی بستر توسعه دارد. لذا در این جلسه می خواهیم عوامل ایجاد این توسعه را توضیح دهیم.

۲ - توسعه همدلی در جامعه اسلامی متناسب با درگیری و موضع گیری نسبت به کفار

میل و نفرت در دستگاه الهی که تبدیل به یک مستجه می شود حتماً باید نسبت به بیرون انسجام شدیدتر پیدا کند تا نسبت به درون. هر قدر افراد جامعه شدیدتر بر کفار باشند انسجام و رحمت درونی آنها شدیدتر می شود. دقیقاً مثل یک لشکر که از شهر قم به طرف جبهه رفته است. در اینجا شاید افراد همدیگر را نشناسند ولی در آنجا وقتی او با شخص دیگری آربی جی میزنند گویا با همدیگر یک کار می کنند و لذا اگر گلوله آربی جی او تمام شود می دود و برای او می آورد و خودش را سهم در عمل او می داند و اگر آن شخص زخم خورد گویا برادرش زخم خورده است. همینگونه ریسک خطرات را تند می کند. یعنی همدلی متناسب با درگیری توسعه پیدا می کند. به عبارت دیگر جنگ و درگیری با نظامی که می خواهد نظام او را نفی کند انسجام درونی برای او می آورد. لذا تضاد آن درونی نیست بلکه با بیرون است. و تضاد آن تضاد طبقاتی نیست بکه تضاد دو جهت تاریخی است.

کنند. بنا براین باید دانش آموز از ابتدا درک کند که کافر یک بیمار روانی خطرناک و بمراتب از دیوانه بدتر می باشد. باید از ابتدا به دانشجو فهماند که کلمات باطل مسموم و بیمار می کنند، ولو اینکه خودت تشخیص ندهی که بیمار شده ای. باید به او یاد داد که هرگز افکار متفکرین را در کنار وحی انبیاء نگذارد و تولی به آنها پیدا نکند.

البته در مرتبه قضاوت باید روی حرفها دقت کرد و تا آنجائیکه نسبتش با وحی تمام شد باید نسبت به آن خضوع کرد و زانو زد. ولی نسبت به حرف متفکرین هرگز نباید زانو زد، حتی نسبت به کلمات علماء شیعه، زیرا او یک نفر و من هم یک نفر هستیم، بلکه باهم تعاون داریم ولی اینطور نیست که عصمت داشته باشیم. بنا براین جنگ، اصل در توسعه و تکامل سیاسی، فرهنگی، اقتصادی می باشد. لذا باید آداب و مناسک نرمشهای قبل از جنگ را به دانش آموز یاد داد و به او گفت: که رفتار عینی حتماً بر روی رفتار نظری اثر دارد. این مطالب را بعنوان مناسک حتماً در جلسه درس باید به دانش آموز گوشزد کرد، چطور به او گفته می شود با وضو در جلسه درس حاضر باش، باید همچنین به او بگوئیم دشمنی داری بنام ابلیس که سخت در کمین است. مناسکی که برای مجلس عبادت هست برای اخلاق فرهنگی هم وجود دارد که باید به دانش آموز یاد داد.

استاد باید او را از اینکه خودش را بر اقرانش از شیعیان برتر بداند تحزیر کند و به او بفهماند که از مجادله در مباحثه ها بر حذر باشد. مجادله به احسن حربیه فرهنگی نسبت به دشمن است ولی نسبت به دوست هرگز اینطور نمی باشد. اگر دیدید اشخاص در تحقیر و تجلیل، حرف

کفار را با تجلیل ذکر می کند و نسبت به روایات و آیات حریم نمی گیرند بدانید که علامت بیماری در بین آنها هست. گاه انسان به حرف دین که می رسد اجازه نمی دهد که حرف دین درون بحث آورده شود زیرا قائل است که موضوعاً ما در آن حد نیستیم که از این مطلب بیاوریم و از آن طرف حرف کفار را با سبک کردن رد می کند، که این حالت فرق می کند با حالتی که در معنی آیات و روایات خیلی گستاخانه حرف می زند و در عوض حرف کفار را وحی منزل می داند. مناسک این اخلاق را باید درون آموزش وارد کرد.

۱/۱/۱ - لزوم ایجاد تعبد در دانشجو نسبت به کلمات وحی و معصومین

(علیهوم السلام)

استاد علاوه بر آموزش محتوایی باید روش برخورد نسبت به نام معصوم و کلمات الهی را به دانش آموز تعلیم دهد. اجازه ندهد که در مجلس بسادگی با کلمات وحی برخورد شود. ادب حضور را نسبت به کلمات مانند ادب حضور در عبادت بدانند. در درس اخلاق در ابتدا لازم نیست از اوصاف نفسانی صحبت شود بلکه ابتداً اوصاف تعلیم و تعلم را باید به دانش آموز تعلیم داد. این سطح اول است که باید منشاء تقوای فرهنگی باشد.

۱/۲ - سطح دوم: ایجاد زمینه درگیری با مفاهیم کفر و تولی به ولایة الهی

در دانشجو

سطح دوم تجلیل و تحقیر نسبت به درگیری با مفاهیم و ابطال مفاهیم و تولی به ولایة الهی می باشند. باید روش برخورد با کلمات کفر به آنها یاد داده شود. یعنی روش اینکه سخن کفار را به بی اساس بودن برسانند به دانشجو تعلیم داده شود، نه اینکه فقط موضع بگیرند. یعنی راحت

بتواند بگوید: آنچه پیش فرضهای گفته های کفار حسی و کار آمدی آنها هم حسی است و لذا این روش کفار یک روش کاربردی است که نمی تواند دعوی مطلق داشته باشد. استاد باید بگونه ای شاگرد را پرورش دهد که بتواند در شناخت شناسی کفار و انگیزه آنها را زیر سؤال برد. استاد باید از نظر محتوایی راه موضع گیری برای ابطال را که همان مجادله به احسن باشد را به او یاد بدهد. روش کار استاد هم باید بدینگونه باشد که کسی را که قدرت ابطال دار را تحلیل کند و شخص بی تفاوت نسبت به ابطال کفار را تحقیر کند. یک دانشجو باید قدرت داشته باشد که آثار ابطال را در جوانب مختلف بررسی کنند. مثلاً بگوید: این حرف کسب آثارش در تحمیل محرومیت اقتصادی و محرومیت سیاسی چه می باشد و نشان دهد که این حرف زهر است و این مطلب را با وجد هم نشان دهد. استاد هم باید او را تحسین کند و او را یک افسر جنگی بشناسند ولو اینکه قدرت تأسیس ندارد، مثل کسی که در امر به معروف و نهی از منکر در یک جامعه برخورد فعال می کند و با حاکم ظالم درگیر می شود ولی قدرت تأسیس حکومت را ندارد. مظالم فرهنگی حتماً خطرناکتر از مظالم عینی می باشد. اصلاً مظالم عینی در عالم پیدا نمی شود تا وقتی که طرح و نقشه آن از ذهن عبور نکند. یعنی اگر کسی بگوید که فساد غرب تنها از طریق انگیزه داخل یک کشور می شود به اینکه چون مردم انگیزه شان فاسد است فساد را پسندیده اند من میگویم. خیر اینگونه نیست زیرا اگر این فساد از فیلتر فرهنگ نگذرد محال است که تحقق پیدا کند یعنی روش و معادله می خواهد. لذا باید برای دانشجو معادله ای که در واسطه عمل فساد واقع شده شکافته شود

و معلوم شود که کدام اراده و کدام مقصد چه تأثیری بر عینیت جهان گذاشته است. این آموزشی که تحقیر و تجلیل دانشجو را روی موضعگیری می برد که نسبت به تحلیل مظالم می باشد، انسجام درونی را یک پله بالاتر می برد و بالطبع اعتماد به مفاهیم سازمانی داخلی را یک مرتبه شدیدتر می کند.

۱/۴ - سطح سوم: ایجاد نیاز در دانشجو نسبت به تأسیس نظام فرهنگی در اینجا دیگر دانشجو می فهمد که نیازمند به همکاری فرهنگی می باشد و فردی نمی شود اینکارها را انجام داد. لذا در مرحله سوم دیگر ضرورت تأسیس نظام فرهنگی برای او مشخص می شود.

حال اگر در اخلاق، اخلاق جنگ را برای او بیان کردیم باید به او تعلیم داده شود که در اینجا باید تناسب با ظرفیت مسئولیت، توسلات و رحمت نسبت به مؤمنین بیشتر شود و سخت گیری نسبت به کفار شدیدتر باشد (اشدا علی الکفار رحماء بینهم). باید دانشجو خطر را نزدیک خودش ببیند و به شایستگی خودش نسبت به مرزداري معرفت پیدا کند. اگر اخلاق فرهنگی در مرحله سوم که شناخت همکاری در نظام تولی ولایت باشد برای فرد در عمل پیدا شود دیگر شخص خودش را در سازمان تأسیس می داند ولو اینکه مؤسس نباشد. یعنی میگوید با یک کار کوچک هم می توان زمینه توسعه تفاهم را شدیدتر کرد. دیگر این شخص نسبت به داخل تکبر ندارد ولی نسبت به خارج تکبر دارد. نسبت به دشمن رجز می خواند ولی در داخل تواضع بالائی دارد. توسعه قوت و بالارفتن ظرفیت تولید فرهنگی در این سطح (سوم) منشاء پیدایش مفاهیم جدید میشود. یعنی آموزش به سطحی می رسد که دیگر

دانشجو فارغ التحصیل می شود و خودش می تواند داخل محققین بشود و خودش تولید بکند. یعنی دوره آموزشی کامل می شود.

۱/۳/۱ - موضعگیری سازمانی دانشجو در مقابل کفار لازمه اخلاق

این سطح

در این سطح دانشجو سازمانی فکر می کند و موضع سازمانی در مقابل کفار می گیرد و جهت تکامل را فقط جهت تئوری به ولایت انبیاء می شناسد و در معرفت بالاترین خضوع را نسبت به معصومین پیدا می کند و آنها را حاضر و معطی نعمت می داند و هرگز بفکر اینکه از کفار چیزی بخوانم تا چیزی بدست بیاورم نمی افتد. همیشه از معصومین می خواهد که حربه ای به من بدهید که دشمنان را رسوا کنم و نگذارم دل مردم به در خانه شما سرد و به در خانه ابلیس گرم شود، نگذارم میل به دنیا در قلوب زمینه پیدا کند و نگذارم ریشه همه مظالم که شرک است در عالم زمینه رشد پیدا کند.

۱/۳/۲ - مغرور نشدن به ابزارها و روشها و تولی محض، به ولایة الهی

نشانه بلوغ فرهنگی در دانشجو

در اینجا دیگر دانشجو باید خودش را نیازمند به دهای جوشن و توسل بداند و هرگز نباید مغرور شود به ابزاری که دارد ولو اینکه روشها باشد. این مطلب اگر در قلوب کسی واقع بشود به بلوغ فرهنگی نزدیک است. «من ابصر الیه اغمته» اگر به مقدرات این عالم و اسباب ولو روشها باشند. چشم درختی کور می شوی و بصیرت الهی از تو گرفته می شود زیرا برای خدا شریک قائل می شوی ولی «من ابصر بها بصرته» اگر اینها را سیله قرار دادی برای تولی به ولایت الله و گفتن این مطلب که اینها خودشان چیزی

ندارند و من این راه را که می روم بدلیل آنست که شما گفتید، دارای بصیرت الهی می شوی. مثلاً ساعت را تنظیم می کنیم که زنگ بزند، اگر این کار نکنید و منتظر باشید که زنگ بزند خلاف است و نیز اگر اینکار را بکنید و صد درصد مطمئن باشید که زنگ بزند این هم نیز خلاف است، ولی اگر اینکار را انجام دادید و گفتید خدا یا من سعی کردم ولی قدرت تو است که زنگ را بصدا در می آورد و از تو تقاضا می کنم که این زنگ بزند تا من بیدار شوم این حین توکل است. این مطلب نه فقط در ساعت است بلکه در تمام جوانب است. برای تکامل، صاحب و سرپرست قائل باشید و بدانید که احتمالات یا از طرف ابلیس است و یا از طرف ولی عصر، یا «ان الشیاطین لیوحون الی اولیائه». و یا ملائکه. ملائکه وقتی خیالی را بذهن برسانند بدون اذن ولی خدا اینکار را نمی کنند و شیطان هم اگر چیزی را بذهن برساند خیری از آن بر نمی خیزد. به این وسوسه و ابلیس، که انبیاء از ابلیس نصیحت گرفتند هرگز توجه نکنید. در قرآن بیشترین تحزیر نسبت به تبعیت از خطوای شیاطین می باشد. یعنی هیچ تحزیری شدیدتر از این نمی باشد.

آ - «محوری، تصرفی، تبعی» بودن «اخلاق آموزشی، اندیشه، مقدرات دینی» در پرورش دانشجو

سهم «اخلاق آموزشی» حتماً در پرورش دانشجو سهم محوری است و سهم تصرفی «سهم اندیشه» و سهم تبعی «سهم مقدرات عینی» می باشد.

هر سه مطلب در شکل فردی آن «شکل تبعی» و در شکل گروهی آن والتفات به خطرها و قدرت تجزیه و تحلیل ها سهم فرعی یا تصرفی می شود. مرحله بالاتر آن سهم محوری می شود که فرد به یک بلوغ ولایت فرهنگی

رسیده است. در آنجا که ولایت فرهنگی می‌کند دیگر مولد است و می‌تواند به فرهنگ پایین‌تر هم کمک بکند و براساس جایگاهی که دارد می‌تواند قدرت تأسیس داشته باشد.

به عبارت دیگر سطح فردی تبعی و سطح گروهی آن تصرفی است و سطح قدرت سازماندهی و کلام سازی و قدرت ایجاد حاکمیت برای اسلام نسبت به جایگاهی که دارد (گروه‌بان باشد یا سرلشکر) سهم محوری است که در این مرحله آخر فرهنگ آموزشی تکمیل شده است.

بنابراین دانشجو در مرحله اول کارش باید قدرت موضعگیری داشته باشد و در مرحله دوم باید قدرت درگیری داشته باشد و در آخر باید در سازمان قدرت درگیری داشته باشد.

عزت و قدرت در شکل فردی به این است که شخص خود را در پایگاه محکم ببیند و زیر باز دشمن نرود، یعنی کفار در نظر او پست باشد و نسبت به مؤمنین رحیم باشد و به مؤمن هرگز علم فروشی نکند ولی کافر را هم هرگز بدون تحقیر نگذارد. برای مفاهیم و مناسک و روشهای کفار هرگز قدری قائل نباشد و آنها را ضد ارزش بداند. همین دقدرت، عزت و رحمت که درگیری با منکرات فرهنگی و برخورد به موارد و آثار سوء و افشاء نمودن آنها

می‌باشد، اگر فردی هم انجام بگیرد دیگر شخص نمی‌تواند بدون دغدغه بخوابد و استقراری پیدا کند. در حدی که اگر استاد به او اجازه بدهد که یک کتاب را نقد و نقض کند، این شخص با اینکه کتاب را نقد کرده است ولی با اینحال خیلی ناراحت است و می‌گوید: این کتاب چه بر سر مردم می‌آورد، همه که آنرا نقض نمی‌کنند و لذا

نمی‌تواند آرامش بگیرد. دنبال این است که این کلمه چقدر افراد را بیمار می‌کند و مردم در چه فشاری هستند. مثل مظلومی که در یک ده از یک خان می‌بینید به اینکه افراد را کتک بزنند و براحتهی بچه رعیت را می‌کشند برای اینکه تیراندازیش خوب بشود و همینطور در مردم مانند حیوانات تصرف می‌کند. این دانشجو نسبت به مطالب این کتاب مانند این مظلوم، برآشفته می‌شود. مفاهیم جنایتشان برای بشر از این مظلوم برای کسی که به پله امر به معروف و نهی از منکر فرهنگی رسیده باشد بدتر جلوه می‌کنند. شخصی که به چنین بلوغ فرهنگی ای رسیده باشد هرگز درجه اول اهمیت را به بد حجاب تهران نمی‌دهد، بلکه می‌گوید این بینچاره‌ها بیمار شده‌اند و دنبال آنست که ببیند کدام نظام مفاهیمی این بلایا بر سر آنها آورده است. این اشخاص دیگر نمی‌توانند انضباط الهی در روابط اجتماعی داشته باشند. چه کسی آنها را مریض کرده است؟ چرا نمی‌توانند مانند آن مادر شهید سرباز خوبی برای اسلام باشند؟ آنها آسیب خورده‌اند و اگر هم سرباز شوند سربازی نمی‌شوند که در برابر تهاجم بتوانند بایستند و تنها می‌توانند. سمپات باشند، یعنی کسانی بروند جانی را بگیرند و بعد به او بگویند بیا اینجا بایست و نگهداری بده و بعد هم نتواند بایستد و با یک حمله فرار کند.

بنا بر این در این سطح دانشجو باید احساس کند که می‌تواند برای مقابله سازماندهی کند و همچنین از نشر باطل و مفاهیم کفر عصبانی بشود.

۳- ضرورت تعلیم اخلاق فرهنگی به طلبه علاوه بر

اخلاق فردی

ب عبارت دیگر گاه به طلبه درس اخلاق فردی داده

* - خلاصه بحث:

خلاصه بحث این شد که سه سطح از اخلاق گفته شد و در عین حال بیان شد که روشمند کردن و قاعده مند کردن قواعد و مناسک و آدابی که برای تحقیر و تجلیل، نفرت و حب در شکل فردی و گروهی و سازمانی وجود دارد برای اخلاق آموزشی لازم است که تنظیم شود. استراتژی حاکم بر فرهنگ باید در جهت تکامل، درگیر باشد همانگونه که استراتژی جنگ با کفار برای ما، هم استراتژی تکامل سیاسی و هم فرهنگی و هم اقتصادی می باشد. بعبارت دیگر نفرت‌های داخلی اگر تبدیل به نفرت واحد بر علیه نظام کفر نشود موجب فساد داخلی می شود و اگر تبدیل بشود نه فقط موجب فساد نمی شود بلکه پایگاه پیدایش انسجام و محبت داخلی می شود و تفاهم پس از بالارفتن توسعه محبت ایجاد می شود. یعنی همدلی باید توسعه پیدا کند و همراه با تکامل همدلی، همفکری و همراه با تکامل در همفکری توسعه همکاری ایجاد شود. برادر پیروزمند: پس محور در توسعه همدلی، مقابله با کفر می باشد.

«حجة الاسلام والمسلمین حسینی: هم باید بصورت سیاسی نفی فیزیکی بکنید و بگوئید می کشم و هم باید بگوئید باطل می کنم و رسوا می کنم، یعنی مفاهیم آنها را مثل سحر بدانید و بگوئید من نمی گذارم تو بشر را سحر کنی مگر اینکه من نباشم. در اقتصاد هم بگوئی که نمی گذارم منافعی و معادن بشر را ببری و ...

(س): در سطح اول فرمودید که حب و بغض برای خدا منشأ همدلی می شود ولی در دو سطح بعدی صراحتاً بیان نشده است.

می شود به اینکه اخلاق رذیله و اخلاق حمیده چیست؟ که این اخلاق هر چند لازم است اما طلبه حتماً باید اخلاق فرهنگی هم داشته باشد.

اخلاق فرهنگی یعنی وقتی به مخالف برخورد کرد بی قرار شود و نتواند راحت بخوابد. دردش بگیرد و وقتی می خواهد ابطال کند ملاحظه طرف را نکند. پرخاش گر باشد و اگر متین حرف می زند و بدون پرخاش، دردش شدیدترین پرخاشها موج بزند نسبت به کلمه باطل کینه ورزی در او پیدا شود.

۳/۱- شکل گیری اخلاق فرهنگی در سایه شناخت لوازم مفاهیم

کفار و آثار آن مفاهیم در ایجاد محرومیتها

این اخلاق هم در او شکل نمی گیرد مگر اینکه بداند این مفاهیم کفار چه لوازمی دارد و بداند که این حرف ها چه جمعیت‌های عظیمی را بیچاره می کند و بداند چه محرومیت‌هایی در اراده و فکر و عمل آنها ایجاد می کند و بداند بالاترین محرومیتی که آنها ایجاد می کنند محرومیت های مادی نیستند و بلکه محرومیت از جهت گیری الهی از همه بالاتر است.

امام (ره) در نامه به گورباچف فرمودند: ضربه ای که این کشور در قضیه اعتقادات خورده از همه مظلالم بدتر است دین زدائی که در آن کشور شده بود از بدترین ظلم بوده است. امام (ره) نمی گوید که شما در هفتاد سال اخیر اینها را به عدالت اقتصادی نرسانده اید، بلکه تحزیر شان می کند از اینکه بطرف سرمایه داری بروند.

از شکل وصل محبت فردی (رأفت به مومنین و بعض فردی نسبت به مفاهیم کفر و افراد کافر) تبدیل به محبت گروهی شود ارتقایی پیدا نمی‌شود. یعنی اگر بعد از همدلی موضعگیری ایجاد نشود (به اینکه هرکس در هر سطحی که هست بخواهد کفر را بشکند) ارتقاء پیدا نمی‌شود.

از این مرحله هم باید سراغ مرحله بالاتر رفت به اینکه سازماندهی صورت بگیرد و ولایت فرهنگی را قبول بکنیم و تولی به ولایت داشته باشیم و تقسیم کار بکنیم و در گمانه زنی همکاری داشته باشیم. یعنی دشمن را ببینیم که سازمان تولید مفهوم درست کرده و ما هم سازمان تولید مفهوم درست کنیم.

بنا بر این بطور کلی سه محور همزمان است، در سطح اول که طلبه قرار دارد هم از نظر اخلاق و هم از نظر اندیشه و هم از نظر عمل، فردی است. در سطح دوم اخلاق او گروهی می‌شود ولی سازمان ندارد، یعنی تقسیم کار می‌کنند ولی شخصی کار می‌کنند و سرپرست مقتدری هم ندارند و اهمیت آنرا هم نمیدانند. یعنی ابطلال می‌کنند ولی بطور انفرادی ابطلال می‌کنند و مانند خدا کند کاری که در حوزه فعلی می‌شود. در سطح سوم می‌دانند که اینگونه به نتیجه نمی‌رسند و لذا بدنال این می‌باشند که سازمان را هم توسعه بدهند، یعنی «مدیریت تحقیقات» را هم به رسمیت می‌شناسند و اخلاق مدیریتی و اخلاق سازمانی در مدیریت را هم می‌پذیرند و با این سازمان سراغ ابطلال کردن می‌روند.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

(ج): ایجاد حب و بغض همان سیاست حاکم بر فرهنگ است که فرهنگ فرهنگ می‌شود و اخلاق در حقیقت، فرهنگ فرهنگ می‌باشد که جهت فرهنگی را حاکم می‌کند یعنی شخص وقتی می‌خواهد این جهتگیری را حاکم کند علاوه بر اینکه به ولی سیاسی تولی دارد یعنی به منزلت تکامل سیاسی تولی دارد، در عین حال بدنال اینست که چگونه و با چه ابزاری می‌توان نیاز سیاسی این زمان را بر طرف کرد تا بتوان هجوم خود را بالاتر برد؟ به عبارت دیگر شخص خود را لجستیک دستگاه سیاسی می‌بیند به اینکه بتواند ابزار بسازد و دست آنها بدهد یعنی می‌گوید: اگر ما درست کار کنیم، اختلافات از بین می‌رود و بلکه تفاهم و حتی تأثیرات مادی هم بالاتر می‌رود، یعنی تفاهم در تولید ابزار هم پیدا می‌کنند.

(س): شخص در دو سطح بعدی در فرهنگ وارد نمی‌شود، یعنی در حقیقت بحث در تقوای فرهنگی نیست، بلکه در رابطه با قدرت فرهنگی است. به تعبیر دیگر در واقع توسعه تفاهم ایجاد می‌شود. آیا می‌خواستید این مطلب را در سه سطح نسبت به تقوای فرهنگی بیان کنید؟

(ج): بله، سه سطح در تقوای فرهنگی، یعنی آنچه را که در سیاست ضرب می‌کنیم «همدلی، همفکری و همکاری» می‌باشد و همین را هم در فرهنگ ضرب می‌کنیم و می‌گوئیم در فرهنگ سازماندهی ایجاد نمی‌شود مگر اینکه از ابتدا همدلی پیدا شود. اگر همدلی هم نتواند



جلسه ۵

تاریخ: ۷۵/۲/۱۱

الگوی تنظیم برنامه

آموزش حوزه

تنظیم: گروه تحقیقات مبنایی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسین الی‌هاشمی

نگاتی پیرامون کیفیت ارائه « طرح کلیات » و « طرح توجیهی »
نظام آموزشی حوزه

فهرست

- ۱- لزوم ارائه طرح کلیات و طرح توجیهی برای تبیین خلاء موجود آموزش حوزه و بهینه سازی آن
- ۱/۱- بارور کردن اعتقادات متناسب با نیازمندیهای موجود «هدف» از طرح آموزش
- ۱/۲- لزوم تبدیل طرح کلیات به طرح توجیهی به وسیله تبدیل «استراتژی، هدف، موضوع، به «سیاستها»
- ۲- اهداف مرحله‌ای و سر فصلها
- ۳- لزوم بازنگری و آسیب شناسی موضعگیریها و تکامل آنها در برابر دشمن
- ۳/۱- لزوم تعصب نسبت به حفظ جهت و عدم تعصب نسبت به حفظ ادراکات
- ۴- ارائه ندادن «نظام فکری» به طلبه در آموزش حوزه
- ۴/۱- لزوم وحدت مبنا در نظام آموزشی

نام جزوه :	الگوی تنظیم برنامه « آموزش حوزه »	کد بایگانی کامپیوتری :	۰۱۰۵۵۰۰۵
استاد :	حجة الاسلام والمسلمین حسین الی‌هاشمی	تاریخ جلسه یا تدوین :	۷۵/۲/۱۱
عنوان گذار :	برادر جمالی	تاریخ انتشار :	۷۵/۰۴/۱۳
ویراستار :	برادر جمالی	تاریخ بایگانی :	۷۵/۰۴/۱۳
حروفچینی :	نمونه سازان - پاساژ قدس، پلاک ۱۴۶	تیراژ :	۲۰ نسخه



تاریخ: ۷۵/۲/۱۰۱

الگوی تنظیم برنامه «آموزش حوزه»

جلسه ۵

« ۲۷ دقیقه »

نکاتی پیرامون کیفیت ارائه «طرح کلیات» و «طرح توجیهی» نظام آموزشی حوزه

۱- لزوم ارائه طرح کلیات و طرح توجیهی برای تبیین خلاء

موجود آموزش حوزه و بهینه سازی آن

بحث این مباحث از آموزش تا اینجا به شما امکان می دهد که کلیات طرح و طرح توجیهی را بنویسید. طرح تفصیلی هم تا حدود زیادی شاخصه های آن بیان شده که برای تکمیل آن نیازمند به جمع آوری اطلاعات عینی می باشیم. بنابراین می توان دفتر چهارم را هم در آموزش تنظیم کرد و نشر داد؛ که قسمت اول آن طرح توجیهی بخش آموزش می شود. در طرح توجیهی سعی کنید سه چیز را خوب توضیح دهید. قسمت اول در باره تعریف آموزش، قسمت دوم ضرورت بررسی بخش آموزش و تأثیر آن در دو بخش دیگر (تحقیق و تبلیغ) و قسمت سوم هدف آموزش. این سه رویهم طرح توجیهی آموزش را بیان می کند. بعبارت دیگر با این مباحث خلاء موجود تبیین می شود، یعنی باید مشخص شود که اگر این خلاء بر طرف شود چه واقع خواهد شد و چه انتظاری از پیاده شدن این طرح داریم؟ مطالب در اینجا اشارتاً بیان شده است ولی

شما باید آن را تنظیم کنید.

۱/۱- بارور کردن اعتقادات متناسب با نیازمندیهای موجود هدف از

طرح آموزش

باید با این طرح، نیروی ما با همان اعتقادات خرد بگونه ای پرورش پیدا کند که قدرت کار آمدی متناسب با تهاجم کفر پیدا کند لذا هرگز نباید بگوئیم حقایقی است که باید آنها را جدا بخوانیم و یک نیازمندیهای اجتماعی هم هست که باید جدا گانه آنها را بشناسیم و مسئله برخورد با فرهنگ کفر هم جدا گانه باید بررسی کنیم، بلکه باید همیشه بگوئیم آن اعتقاد تأثیرش در پاسخگویی به نیاز و اثرش و منزلتش در موضعگیری در برابر خصم چیست؟ البته اگر به این نتیجه رسیدیم که آن اعتقاد کار آمدی ندارد، یک صحبت این است که بگوئیم جوهره آن اعتقادات غلط است که این حرف خیلی بی ربط است و کسی اینچنین حرفی را نمی زند. صحبت دیگر اینست که بگوئیم ادراک از آن حقایق باید بشکلی توسعه پیدا کند که ما را در کرسی سرپرستی قرار دهد. یعنی بعبارت دیگر گاه می گوئیم خدا

پرستی بنا بر تعریف یک روحانی روستا نمی تواند به معضلات بزرگ و به وحدت رساندن انگیزه های بشر جواب دهد، و لذا باید این تعریف توسعه پیدا کند و نباید بگوئیم چون نمی تواند جواب دهد پس خدا پرستی دیگری باید بیاوریم. یعنی باید بگوئیم تکامل این معنی یعنی چه؟ و بگوئیم این تعریفی را که او از توحید ارائه می دهد تعریفی است که بریده از تعریف جامعه می باشد. بنا براین ما در طرح توجیهی باید بتوانیم ضرورت موضوع بهینه سازی قرار گرفتن بخش آموزش را مورد توجه قرار دهیم. در حوزه ای که مراکز تحقیقاتی آن بیش از صد تا که لا اقل ۳۰ تای از آنها معروف باشند نباید تنها مرکزی که پس از فرهنگستان صحبت از آموزش بکند صدا و سیما باشد. یعنی در حقیقت ما مستقل از دستگاه آموزش موجود دانشگاهها فکر کردیم.^۱

۱/۲- ازوم تبدیل طرح کلیات به طرح توجیهی بوسیله تبدیل، «استراتژی، هدف، موضوع، به سیاستها، اهداف مرحله ای و سر فصلها» صحبت بر سر اینست که در نظام آموزشی، مسئله فراگیری و ارتباطات جمعی موضوع بحث می باشد که نسبت به هریک از اینها در حوزه کارهایی انجام شده است، ولی شما باید برای حوزه درست ترسیم کنید که این کاری که بطور طبیعی انجام میگرفته باید مرتباً مورد دقت قرار بگیرد و توسعه پیدا کند. بنا براین یک طرح کلیات و یک طرح توجیهی دارید که در طرح کلیات باید بتوانید برای موضوع، هدف و راه رسیدن به هدف ابتدائاً تعریفی ارائه بدهید و سپس آن را اجرا بکنید. یعنی استراتژی باید تبدیل به سیاستها و هدف تبدیل به اهداف هر مرحله و موضوع به بخش ها و سر فصلها خرد بشود.

بنا براین مطالبی که در اینجا داریم بعنوان موادی هستند که باید برای ارائه نظام جدید بکار گرفته شوند. یعنی باید در طرح تفصیلی موضوعات به سر فصلها خرد شوند. عبارت دیگر اگر گفتید انگیزه، اندیشه، انجام در اخلاق آموزشی و روشهای آموزشی اینگونه است و روش گردش عملیات در آموزش هم اینست باید در مراحل بعد این مطالب را خرد کنید مثلاً بگوئید کارهای اخلاقی که باید در سطح اول آموزش انجام بگیرد و روشهایی که در سطح اول باید بکار گرفته اینها می باشد و گردش عملیات آموزشی باید در سطح اول اینگونه باشد. و خلاصه اینکه نحوه به مقصد رساندن و به جمع بندی رساندن دانشجو در مرحله اول اینگونه است و در مرحله دوم و مرحله سوم هم اینگونه است. به تعبیر دیگر در نظام آموزشی که در برنامه تان می باشد باید بگوئید چه بحثهایی را در چه سطحهایی و چگونه باید مورد آموزش قرار بگیرند. ممکن است در سطحهایی از آموزش نیاز به فیلم و اسلاید داشته باشید مثلاً برای طلبه مبتدی اینچنین می باشد ولی هرگز برای طلبه ای که در سطح عالی است نیاز به فیلم و اسلاید نیست. به عبارت دیگر گاه در آموزش می خواهید آثار ظلم های مستکبرین را، از فقر گرسنگان آفریقا گرفته تا مظالم سیاسی، فرهنگی، اقتصادی را برای طلبه باز گو کنید، در اینصورت اگر طلبه مبتدی باشد باید این مظالم از طریق فیلم نشان داده شود. در سطح دوم باید این مظالم با اصطلاحاتش رابطه پیدا کند و در سطح سوم باید از طریق

۱- البته در دستگاه فکری ما این موضوع قابلیت بررسی دارد. یعنی اگر یک موضوع به ما داده شود و ما حتی اگر راجع به آن فکر نکرده باشیم می توانیم نسبت آن موضوع را به فلسفه ما بر اساس کار آمدی اش بیان کنیم.

آن طرح ریزی کرد.

۲/۱- لزوم تعصب نسبت به حفظ جهت و عدم تعصب نسبت به حفظ

ادراکات

بنا بر این اولاً: باید نسبت به جهت تکاملی تعصب داشته باشیم ولی نسبت به ادراکاتی که متناسب با جهت می باشند نباید تعصب داشته باشیم و هر روز باید تکاملش بدهیم. ثانیاً: این تعصب نسبت به جهت را نباید به گونه ای ابراز کنیم که ارتباط فرهنگیمان را نسبت به دشمن قطع بکند، بلکه باید همیشه مبنائی را که او در دعوت اصل قرار می دهد مورد دقت قرار دهیم و با رأفت آن را بشکنیم. کفر به ارضاء هوی دعوت می کند شما باید نشان بدهید که آنچه که آنها می خواهند تحقق پیدا نمی کند، بلکه آلوده با مظالم است و تنها ارضاء هوی یک عده و تألم و ایزاء یک عده دیگر می باشد. مشارکت در دموکراسی یعنی انسانیت نفس عده ای و تسلیم عده دیگر، که این دموکراسی وسیله ارضاء می شود. شما باید از آنان پرسید که آیا شما با این دموکراسی می خواهید مردم را از زیر سلطه سلاطین خارج کنید یا اینکه می خواهید آنها را مکانیزه و ماشینی کنید؟ آیا محدوده آزادی که در نظام اختیارات جامعه مطرح می کنی، ساختاری حاکم بر آن قرار نمی دهی؟ از نظر علوم سیاسی روشن است که اینان قدرت دیگران را به نفع عده خاصی مهار می کنند، زیرا مبنای جامعه گرایان دستگاه مادی به همان مبنائی ختم می شود که مبناء سرمایه داران و فردگرایشان یعنی سوسیال دموکرات می باشد. لذا از این دموکراسی برای بشر نجات از حاکمیت عده ای و انتقال قدرت بشر از یک دسته به دسته دیگر بیرون نمی آید جدا که نقص از اصل جهت گیری مادی است و اصلاً ممنوع

علائم نموداری بتوانید به طلبه تفهیم کنید و حتی، کلمات هم خلاصه شوند. سپس باید موضعی که باید در مقابل این مظالم داشت باشید درست به طلبه آموزش داده شود.

۲- لزوم بازنگری و آسیب شناسی موضعگیریها و تکامل آنها در برابر دشمن

یک نکته حساس را باید در اینجا تذکر دهیم و آن اینکه پرورش طلبه در حوزه فعلی به شکل خاصی صورت می گیرد ولی او در تبلیغ جامعه کار دیگری باید بکند. طلبه باید از نظر روانی خیلی قوی پرورش پیدا کند بگونه ای که از هیچ چیز ترسد و هیچ مکتبی او را به تردید نکشاند و حتی قدرت حل مکاتب را در برابر جهت گیری الهی داشته باشد و یقین به این داشته باشد که جهت گیری الهی قابلیت تردید تا ابد را ندارد. در عین حال طلبه باید قدرت بازنگری نقص موضع گیری متناسب با جهت خودش را هم بشناسد و بگوید: این جهت ما یقیناً حق است ولی با میزان دقتی که کرده ایم باز در این قسمت آسیب پذیر است. باید توجه داشت که این بازنگری حقیقتاً مکتب غیر را نمی رساند بلکه تنبلی ما را می رساند. اگر دیدیم در این قسمت از موضع گیری اشکال وارد است نباید متعصبانه بگوئیم: خیر درست است و یا از طرفی نباید برگردیم و بگوئیم جهت غلط است، بلکه باید اعتراف کنیم که تنبلی کرده ایم و پیرامون برطرف کردن آسیب فکر نکرده ایم. بنا بر این تکامل موضع گیری در برابر دشمن بهترین نحوه استفاده کردن از حملات دشمن است، یعنی در کمرسی جدید باید حمله قوی تری به دستگاه دشمن بکنیم. دقیقاً عین یک جنگ نظامی وقتی که جایی آسیب می پذیرد نباید به دشمن تسلیم شد بلکه باید نقشه دیگری برای حمله به

مادی تعریف می‌کند. یعنی گاه شخص جامعه‌شناسی را بنا بر لغت نامه درک می‌کند و خیال می‌کند که چون به فلان عالم می‌گویند: مردم را خوب می‌شناسد، آن عالم جامعه‌شناس است و حال اینکه جامعه‌شناس از پیدایش و از بین رفتن ساختارها تحلیل می‌کند و پیرامون پیدایش زبان و تکمیل و تحولات آن تحقیقات میدانی انجام می‌دهد. لذا ادراکات ضعیف از جامعه‌شناسی و علوم دیگر و نشناختن آنها و سپس مخلوط کردن آنها و اینکه در ویرین مغازه‌ها از هردری سخن باشد تا دیگران بگویند مغازه فلانی تکمیل است خیلی بد است.

۳/۱- لزوم وحدت مبنا در نظام آموزشی

باید بررسی شود که این مطلب به چه نسبت و از کجا و به چه وحدت بنائی و چگونه است؟ چیزی که خارج از وحدت مبنی باشد نباید در نظام آموزشی از اول تا آخر بیاید. اگر هم می‌گوئیم «در پله آخر باید کتب ضلال بررسی شود به خاطر اینست که می‌گوئیم بر اساس مبنا آن کتب جراحی و یا ابطال شوند ولی هرگز نباید اینگونه شود که دانشجو چند شخصیتی و چند مبنائی شود. اگر یک نفر احساس هویت‌های متعدد فرهنگی کرد خیلی بد است زیرا اولاً آن شخص از کار افتاده می‌شود و ثانیاً در افکار خودش سرگردان می‌شود. هرگاه ابداع احتمال و یا فراگیری اطلاع به وحدت و نظام نرسد هرج و مرج در سنجش فرد پیدا می‌شود و آثار هرج و مرج هم تلون در موضعگیری است، یعنی یک فرد خوب و حزبی و یک فرد مذهبی می‌تواند باشد. برای انسجام و وحدت نظام اطلاعات باید در آنجائی که حضور فعال در تنظیم کردن نیست و حضور نیمه فعال مطرح می‌باشد زمینه و بستر فراهم بیاورید و در

است که از جهت گیری مادی ایثار بیرون بیاید. از این مطلب می‌گذریم و به اصل بحث می‌پردازیم.

شما در سرفصلها باید قدرت خرد کردن داشته باشید و موضوعات برنامه را مشخص کنید و حتماً باید به محتوی اشاره کنید. یعنی باید شاخصه‌های محتوای مطلوب را بیان کنید و لو اینکه در مرحله بعد در اشکال سنجی بیائیم بگوئیم چه چیزهائی نداریم.

۳- ارائه ندادن «نظام فکری» به طلبه در آموزش حوزه

به نظر ما حوزه نظام فکری که بتواند رابطه اعتقاد و عمل را تحویل بدهد ندارد و تنسک و تبعید او روی اعتقادات پراکنده بسیار بد است. مثلاً در حوزه گفته می‌شود ما بحثی در باره هستی‌شناسی و بحث دیگری در باره انقلاب و یک بحث دیگری هم در باره تاریخ و یک بحث هم ... داریم که اینگونه مطرح کردن بحثها نتیجه‌ای جز سرگردانی دانشجو ندارد. بله گاهی می‌گوئید ما یک نظام فکری داریم که در قسمتی از آن باید نهج البلاغه را مطرح کرد و این نتیجه را گرفت و در قسمتی هم باید تاریخ گفت، ولی در ابتدا باید فلسفه‌ای که براساس آن اینها کنار هم چیده می‌شوند را به دانشجو آموخت. به عبارت دیگر گاهی پراکنده و از هردری سخنی به دانشجو یاد داده می‌شود و به او گفته می‌شود هم اقتصاد خریست، هم مدیریت و هم جامعه‌شناسی، که نتیجه این پراکنده گوئی اینست که کسی چیزی را امضاء می‌کند به خیال اینکه جامعه‌شناسی را خوب می‌داند ولی نمیداند جامعه‌شناسی یعنی چه؟ خیال می‌کند که چون می‌تواند کسی با مردم سخن بگوید، جامعه‌شناس شده است و حال اینکه توجه ندارد که جامعه‌شناسی کلیه امور و از جمله دین را

آنجائیکه حضور فعال مطرح است نظام سازی کنید.

بنابراین باید متناسب با مراحل آموزش، محتوا ارائه شود و در هر سطح سر فصلها و موضوعات خرد شوند یعنی به حوزه می خواهیم بگوئیم: اگر سراغ امکان سنجی و زمانبندی برویم بعد از آن می توانیم بگوئیم چگونه باید نظام آموزشی را اصلاح کنید. لذا تا قبل از امکان سنجی و زمانبندی باید جلو برویم، یعنی بگوئیم چه موضوعاتی و چه راه کارهائی و چه کارهائی داریم. پس سطح اول، طرح توجیهی شد که موضوع و ضرورت و هدف را نشان میدهد و بخش دوم طرح کلیات می باشد که در آن سر فصلها و سیاستها و اهداف تحویل داده می شود و بخش سوم موضوعات خرد می شود و روشهای خرد کردن برای نظام

آموزشی بیان می شود و محتوای آموزشی هم تعریف می شود. بعد میگوید برای نظام آموزشی چه کارهائی باید بکنیم.

باید توجه داشت که نظام آموزشی بخش آموزش در پایان بریده از روش آموزشی و محتوای آموزشی نیست. بخش آموزش بخشی است که باید موضوع آموزش در آن قبل از امکان سنجی و زمانبندی در ارتباط با محتوا و نظام مورد دقت و ارزیابی قرار بگیرد. بحث در اینجا تمام است، حال شما باید بررسی کنید که برای ارائه دفتر چهارم چه مقدار از تعاریف موجود است و در کجاها ابهام دارید و بر روی چه چیزهائی باید بیشتر کار شود که انشاءا... با این ارزیابی مجدد می توانیم این جزوه را هم ارائه دهید.

وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

الگوی تنظیم برنامه آموزش حوزه

تنظیم: گروه تحقیقات مبانی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

کلیات روش برنامه‌ریزی

فهرست

- ۱ - اکتفا به سطح حفظ و ترمیم در برنامه فعلی حوزه
- ۲ - ضرورت ارائه طرح آموزش در سه سطح «حفظ، ترمیم، بالندگی»
- ۳ - ضرورت و کیفیت بیان استراتژی طرح در مقدمه طرح
- ۴/۱ - استراتژی محور هماهنگ‌سازی سیاست‌های بلند مدت
- ۴ - معنای سرفصل‌ها و سیاست‌ها و تفاوت این دو در برنامه
- ۵ - معنای فعالیت‌های اجرایی و تفاوت آن با استراتژی
- ۶ - ضرورت و کیفیت تعیین اهداف کوتاه مدت و بلند مدت در برنامه
- ۷ - تفاوت موضوع برنامه با فعالیت‌های اجرایی

نام جزوه	: الگوی تنظیم برنامه آموزش حوزه	کد بایگانی	: ۰۱۵۵۰۰۶
اسسسته اد	: حجة الاسلام والد سلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه	: ۷۵/۲/۱۲
عنوان گذار	: آقای مصطفی جمالی	تاریخ انتشار	: ۷۵/۰۸/۲۹
ویراستار	: آقای سید مهدی رضوی	تیراژ	: ۲۰ نسخه
حروفچینی و تکثیر	: واحد انتشارات دفتر فرهنگستان	نوبت تکثیر	: اول



تاریخ: ۷۵/۲/۱۲

الگوی تنظیم برنامه آموزش حوزه

جلسه ۶

« ۵۲ دقیقه »

کلیات روش برنامه ریزی

وجود ندارد که حالا علاوه بر تعریف بخواهند برنامه اثر را

۱- اکتفاء به سطح حفظ و ترمیم در برنامه فعلی حوزه

۱- نوع تألیفات حوزه قوی تر از کتاب آقای میانجی درباره لزوم وزارت اطلاعات نیست. ایشان یک مقدار از روایاتی را که مناسب به مطلب دارد به ترتیب به دنبال هم جمع کرده اند. بعد از جمع آوری، نظمی به آن داده اند که در فهرست آمده است. حالا اگر فهرست را ملاحظه نمایم خواهیم دید که ایشان یک حکم استنباطی در امر اطلاعات را استنتاج نکرده اند؛ یعنی قواعد اصولی را در آن به کار نگرفته اند. اگر هم بخواهیم بگوییم که در موضوع اطلاعات، قواعدی را کشف کرده اند؛ یعنی یک اصول استنباط حکومتی را آورده و پس از آن قواعدی را کشف کرده که اطلاعاتی را به معنی مصطلح یعنی وزارت اطلاعات تحویل دهد، این چنین نیز نبوده است. بله البته اگر بخواهند برای برادران اطلاعات منبر بروند یک مقدار روایت برای منبر رفتن درست کرده اند؛ یعنی موعظه ناقصی است. زیرا وقتی که حدود مطلب استنباط نشد، شما می گوید به مدت شش روز فردی را زندان کرده اند، بعد ضامن او شده اند و او را آزاد کرده اند. هیچ دستگاهی اینگونه برخورد نمی کند. به طور کلی موضوعاً این کار اطلاعات موجود نیست. این کار حتی از اداره آگاهی هم که در امر کشف جرایم کیفری جزئی باشد، بر نمی آید. گاهی به نظر می رسد که ممکن است افراد را هم دچار تردید بکنند که حالا آیا دستور را بر حسب این روایت اجرا نمایم یا خیر! همه آقایان صدر و ذیل کردن روایات را برای استنباط می دانند. اولین کاری که در مراد و استنباط از یک روایت می شود چیست؟ حاج آقا مرتضی حائری را که خدا رحمت کند. یکبار یک روایت را شانزده رقم معنی کرد و اگر شما بودید احساس می کردید که معنی را به روایت نمی چسباند اما معنی اول را که می دیدید، درست بود و دومی هم همینطور با معانی شانزدهم. بالاخره هم می گفت: شما باید جمع بندی کنید و قوی را به دست بیاورید.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: آیا به نظر شما باید یک طرحی برای «حفظ» و طرح دیگری برای «ترمیم» ارائه دهیم؟ به نظر می آید مؤسسات تحقیقاتی حوزه به «بالندگی» کاری ندارند. بسیاری از مؤسسات تحقیقاتی حوزه اصلاً کارشان یک نحوه کنار تألیفی است؛ حتی تصنیف نیست؛ یعنی به گونه ای نیست که قواعد جدید را در موضوعات پیاده کنند بلکه فقط تألیفاتی دارند؛ یعنی یک دسته بندی را به دسته بندی دیگری تغییر می دهند. آنهم اینگونه نیست که بر روی آن دسته بندی کار منطقی خاصی بکنند^۱. یک دسته از مؤسسات تحقیقاتی کارشان در حد «حفظ» است لذا می توان برای آنها طرح داد و یک عده ای نیز در مرحله «ترمیم» هستند؛ یعنی قواعدی را در مطالبی پیاده می کنند. مثلاً مجله فقهی که می نویسند گاهی به نظر می آید که بر «ترمیم» سعی دارند؛ یعنی سعی می کنند آیات و روایات و قواعد را به گونه ای بیاورند که یک مطلب و موضوع جزئی را که قبلاً تطبیق نشده، تطبیق بدهند. ولی این فقه حکومتی نیست بلکه مبتلا به فرد است. در حوزه اساساً تعریف دقیقی از «بالندگی»

ارائه بدهند.

۲- ضرورت ارائه طرح آموزش در سه سطح «حفظ، ترمیم،

بالندگی»

حالا می‌خواستم سؤال کنم که آیا خوبست در طرح توجیهی، آموزش را در سه سطح بیاوریم و تعریفها را مقایسه کنیم و بعد انتخاب تعریف کنیم؟

برادر ارجمندینا: «حفظ» که الان هست و نیاز به توضیح ندارد.

(ج): «حفظ» را برای این توضیح بدهند که دیگران بدانند کاری که می‌کنند حفظ است؛ یعنی به وسیله سنجش این مطلب را متوجه شوند. البته قاعده طرح توجیهی اینگونه نیست. هرچند ممکن است بگویید در طرح توجیهی بهتر این است که مقایسه هم انجام بدهیم.

برادر سلطانی: اگر حفظ و ترمیم و بالندگی با همین الفاظ به کار برده شود از آنجا که ناظر به فرمایشات مقام معظم رهبری است خواهند گفت: اینها دقیقاً آن فرمایشات را می‌خواهند تدوین کنند؛ مثلاً از جزوات قبلی که در سطح «حفظ، ترمیم و بالندگی» تنظیم شد، دقیقاً اینگونه تلقی شده است که اینها خواسته‌اند طبق آن پیام به طور صد در صد کاری انجام دهند.

(ج): یعنی می‌فرمایید اثر سیاسی آنهم خوبست. بله!

در تبلیغ، اثر سیاسی هم حساب می‌شود.

برادر رضایی: قالب طرح در جهت «بالندگی» باشد و چون

به دنبال «بالندگی» هستیم، حتی در جهت «ترمیم» هم

برنامه‌های کوتاه مدت و میان مدت که می‌خواهیم بدهیم

باید (مانند یک پل عبور) یک امر موقت و زودگذر باشد.

باید از اینها پلی جهت رسیدن به «بالندگی» استفاده کنیم و

بیان مرحله «حفظ» هم فقط به جهت این است که

نارسایی‌ها بیان شده و آنرا مقداری تبیین و تشریح کنیم و

در غیر این صورت خودش چندان ماهیتی ندارد که به آن

پردازیم.

(ج): آیا شما یک مقدمه‌ای لازم ندارید که همین را

اشاره بکنید؛ یعنی هر چند که جهت طرح به طرف تبیین

«بالندگی» در آموزش هست ولیکن برای تسهیل انتقال از

فرمایش مقام معظم رهبری تبعیت نموده و مقایسه می‌کنیم

تا مطلب برای اذهان خوانندگان محترم روشن شود.

۳- ضرورت و کیفیت بیان استراتژی طرح در مقدمه طرح.

(س): از آنجا که هر طرحی مقدمه‌ای دارد لذا در مقدمه

باید شمای کلی را توضیح دهیم. اینکه جهت‌گیری طرح را

هم از کجا شروع می‌کنیم و به کجا ختم می‌کنیم باید به طور

کاملاً کلی بیان کنیم و بگوییم این را از اینجا شروع می‌کنیم

و به اینجا ختم می‌کنیم.

(ج): پاسخ شما خوبست. حال قبل از اینکه به آن دسته

بندی شما وارد شویم ابتدائاً سرتیترها را می‌خوانیم. اول

اینکه چه تعریفی از استراتژی دارید؟

(س): «استراتژی» به منزله طرق است که ما را به

هدفمان می‌رساند.

(ج): اگر کارشناسی تر بخواهید با آن برخورد کنید چه

می‌گویید؟

(س): استراتژی، سیاست‌هایی اصولی حاکم بر آن برنامه‌ای است که شما برای انتقال به مقصد و جهت رسیدن به وضع مطلوب دارا می‌باشید.

(ج): باز اگر عمیق‌تر بخواهید بحث کنید چه خواهید گفت؟

یک تعبیر این است که بگوییم: یک محوری داریم که به وسیله این محور سیاست‌های مرحله‌ای را هماهنگ می‌کنیم. اندکی از این دقیق‌تر این است که موضوع متغیر ما وقتی می‌خواهد از وضعیت فعلی به وضعیت مطلوب مستقل شود یک عاملی باید در آن باشد که به عنوان متغیر اصلی باشد. آن متغیر اصلی باید به گونه‌ای تعریف شود که وضعیت حرکت و تغییر آن، اساس برای تغییر موضوع قرارگیرد. حال می‌گوییم خود متغیر اصلی شرایط بیرونی و درونی تغییر آن چیست؟ آنوقت می‌گوییم بر مبنای این موضوع، تغییرات را آغاز می‌کنیم. پس اگر بخواهیم از نظر فلسفی، «استراتژی» را تعریف کنیم اینگونه می‌شود.

بنابراین به نظر ما «استراتژی» یک جاده خارج از موضوع نمی‌آید. به عنوان مثال می‌گویید استراتژی توسعه در اسلام، جنگ با ناهنجاریها است. بعد می‌گویید به هر میزان که درگیری با ناهنجاریها توسعه پیدا کند انسجام درونی نیز بالا می‌رود؛ به عبارت دیگر نفرت از درجا زدن، نفرت از گرایش به دنیا به هر میزان توسعه پیدا کند، زمینه پیدایش محبت و قرب الی الله پیدا می‌شود. این را در

انسان‌شناسی تان می‌گویید. اما در جامعه‌شناسی تان درگیری با کفر را مطرح می‌کنید؛ برای آن چیزی که گفته بودید و اماندن هست، مظهر درست می‌کنید و برای مظهر آن، جامعه را تعریف می‌کنید که جامعه الحادی می‌شود. حال مقابله با جامعه الحادی یعنی «مبارزه» اصل، در انسجام داخلی است. به هر نسبت که رهبری فرهنگی، «مبارزه» را توسعه دهد امکان انسجام داخلی را بالا می‌برد؛ یعنی پیدایش تعارضی را که ممکن می‌سازد که با هم در یک جهت هماهنگ باشند. بنابر این مبنا شما می‌گویید که قبول معادلات دیگران در نظام فرهنگی به مفهوم پذیرش نفوذ فرهنگ دیگران در داخل می‌باشد. ترکیب کردن مفاهیم آنها با مفاهیم خودمان نیز به منزله لیبرال فرهنگی شدن و سازشکار شدن است. نظیر موضع‌گیری داشتن در امور سیاسی، موضع‌گیری در امور فرهنگی است؛ یعنی اگر کلیه ابزارهای اجتماعی که می‌خواهد نظام مبارزه را درست کند متعلق به خودمان باشد، «انسجام» هم طبیعتاً پیدا می‌شود. «انسجام» یعنی حول محور جهت‌گیری اصولی مان، مبارزه و انسجام‌ها شکل می‌گیرد و لذا می‌گویید حول محور پرستش خدا، درگیری با کفر و محبت به دوستان می‌تواند گسترش پیدا کند. پس پرستش خدای متعال، جهت‌گیری اصولی شما شده است و پرستش دنیا جهت‌گیری اصولی کفار شده است. مفاهیمی که حول این جهت قرار می‌گیرد باید در عمل مبارزه، قدرت مقابله با طرف مقابل را داشته باشد.

حالا اگر بخواهیم اوصاف «توسعه، ساختار و کارایی» را در دستگاه خودمان روی این مطلب بیاوریم، خواهیم گفت اوصاف نسبت بین وحدت یا انسجام و مبارزه مساوی است با اوصاف توسعه یا اوصاف نظام ولایت فرهنگی. اوصاف وحدت هم مساوی است با نظام تولی یا ساختار (محوری، فرعی، تبعی). اوصاف کارایی هم مساوی است با اوصاف مبارزات. این را وقتی اینگونه تقسیم می‌کنیم که خودمان و کارایی مان و نسبت بین کارایی و خودمان را که «ولایت» است می‌سنجیم؛ یعنی می‌گوییم سرپرستی جنگ، انسجام درونی را تحویل می‌دهد. اگر بخواهیم این دایره را بزرگ‌تر نموده و خودمان و دشمن را بگوییم، نتیجه آن مبارزه است. می‌گوییم ما چه سهمی در مسیر تاریخ و مسیر تحول داریم و آنها چه سهمی دارند؛ یعنی نسبت غالب سهم از آن ما می‌باشد یا نسبت غالب از آن دشمن است. عوامل درون‌زایی مجموعه ما عبارت است مثلاً «فرهنگ، سیاست، اقتصاد» و سنجشهایی که دارد و عوامل برون‌زایی ما هم «سیاست، فرهنگ و اقتصاد» کفار می‌شود. نتیجه آن هم چیزی است که حاصل تلاش اسلام و کفر می‌شود. حال اگر خدای ناخواسته تلاش آنها و سهم تأثیر آنها بیشتر بود، تاریخی به طرف کفر است و اگر سهم تأثیر ما بیشتر بود، جهت تاریخی به طرف اسلام است؛ منظورمان این است که باید در «فرهنگ» حرف روشنی داشته باشید. پس ما یک خطی برای فلسفه تاریخ رسم می‌کنیم و حالا هم در

درون خودمان می‌گوییم: در مبارزه فرهنگی یک مقدار ضعیف هستیم؛ چون معادلات آنها را هم در علم تجربی و هم در علوم انسانی و هم در علوم دقیقه می‌آوریم و تنها در بخشی از علوم دقیقه که مخصوص به اعتقادات است (آنهم در شکل فردی آن) مفاهیمی داریم؛ آنهم با این اشکال که آیا در آن بخش انسجامی هست که ربطی به عمل داشته باشد یا همان بخش هم ربطش به عمل بریده است؟ یعنی آیا در همان بخش در امور فردی هم ربط به موضوع را به مکلف می‌سپارید؟ فعلاً ما کاری به لاین بحث نداریم. بنابراین می‌گوییم نمره فرهنگ شما خوب نیست ولی نمره سیاست شما خوب است. اگر در مبارزه بخواهیم وضعیت را تغییر دهیم بایستی مبارزه را به عنوان کارآمدی دستگاه خودمان نوشته، آنگاه نسبت کارآمدی به وحدت کلمه و انسجام درونی مان، نظام ولایت فرهنگی می‌شود. حال می‌گوییم وضع نظام ولایت فرهنگی شما خوب نیست. اما برای اینکه وضع نظام ولایت فرهنگی خوب شود باید اینگونه باشد که قدرت شناختن «استراتژی» یعنی محور هماهنگ کردن را داشته باشید. حال سیاستهای مرحله‌ای شما از طریق استراتژی، هماهنگ می‌شود. پس «استراتژی» را به عنوان جاده گفتن یک تعریف نازل است. آنجا که ادراک طرف مقابل خیلی بالا نباشد، جاده بگوییم عیبی ندارد ولی اگر یک مقدار دقیق‌تر باشد جاده نمی‌گوییم بلکه می‌گوییم: «استراتژی» ابزار هماهنگ‌سازی سیاستهای بلند مدت برنامه است؛

یعنی یک مرحله تمام شده، یک بازتابی داشته است. این را هم ابتدائاً بدانید که در برنامه غیر ذهنی و عملی حتماً تغییر پیدا می‌شود؛ یعنی حتماً مجبور به بهینه‌سازی هستید؛ یعنی باید تکامل در شناخت و ادراک خودتان از تعاریف و معادلات خودتان و عینیت انجام بگیرد. بعد هم که انجام گرفت برای اینکه متشتت عمل نکنید، باید استراتژی‌تان را تعریف کنید.^(۱)

۳/۱ - استراتژی محور هماهنگ‌سازی سیاست‌های بلندمدت

ما استراتژی را به معنی محور هماهنگ‌سازی سیاست‌های بلند مدت می‌دانیم. حال تعریفمان از به دست آوردن این محور؛ یعنی راه دستیابی به این محور چه می‌شود؟ تعریفی که از تغییرات متغیر اصلی موضوع دارید چه می‌شود؟ یعنی می‌گویید چرا متغیر اصلی تغییر نمود؟ شما بر اساس فلسفه‌تان باید برای این مطلب تعریف بدهید. آنوقت آن تعریفها باید به شما کمک کنند که بگویید ابزار هماهنگ‌سازی سیاست‌های دراز مدت ما این است. مثلاً بنابر فلسفه خودتان (یعنی تولی و ولایت) می‌فرمایید «تکامل» یعنی «توسعه ولایت و توسعه تولی». حال این تکامل چگونه پیدا می‌شود؟ جواب این است که هر قدر فرد درجه ولایت خود را بالا ببرد باید وحدت و کثرتش را بالا ببرد و هر قدر پایین بیاورد به معنی این است که ولایت، ولایت حیوانی است و قرب را نتیجه نمی‌دهد. «استراتژی» هم درگیری با واماندن یعنی «مبارزه» می‌شود. به نظر ما شکی ندارد که جنگ، مسحور و اصل است؛ ولی نه به تعبیری که در تضاد دیالکتیک مارکس می‌گویند. ما نفرت را از درون جامعه به بیرون می‌فرستیم.

حال برادران از «هدف» چه تعریفی ارائه کرده‌اند؟

(س): تمام تعریف ما قید آموزشی دارد. ما تعاریف را

در نظام آموزشی منحصراً کرده‌ایم

(ج): یک مورد را که دیدم قیدی نداشت. در اینجا

نوشته شده است «استراتژی طرح: استراتژی به منزله

جساده‌ایست که دستیابی به اهداف اصولی را معین

۱ - اگر استراتژی انقلاب در بخش اقتصاد کاملاً تعریف شده بود هرگز شما نمی‌گفتید یک مدت این طرف را به طرف دیگر ترجیح دهید و یک مدت دیگر هم طرف دیگر را! چرا که این بی‌اعتمادی می‌آورد. شما اگر یک مدت در اقتصاد گفتید که مستضعف و مستکبر و فئودال و سرمایه دار و بعد از مدتی دقیقاً ضد آنرا گفتید به گونه‌ای که اگر اینها چند بار تکرار شود بی‌اعتمادی به دنبال می‌آورد. اگر شما استراتژی انقلاب را تعریف کنید و بگویید بر اساس این استراتژی سیاست مرحله‌ای فعلی‌مان این است و بر اساس این سیاست مرحله‌ای تا این مدت بنا داریم این کار را بکنیم به گونه‌ای که این کار و سقف زمانی آن معلوم باشد. مثلاً بنا است بعد از ۸ سال کار دیگری بکنید. اما به هر حال باید سیاست مرحله اول و سیاست مرحله دوم و سیاست مرحله سوم هر کدام کاملاً روشن باشد. بدین طریق استراتژی هم در تمامی آنها حفظ شده است؛ یعنی علاوه بر «جهت»، «استراتژی» هم که محور هماهنگ‌کردن سیاست‌های دراز مدت است باید تمام باشد. تعریف نشدن استراتژی انقلاب در بخش اقتصاد را هم هرگز به عهده دولت و بخش برنامه نمی‌اندازیم بلکه به نظر می‌آید مستقیماً به عهده آن بخش است که ارتباط انقلاب را به دین وصل می‌کند. آن بخش باید استراتژی را تحویل دهد. اگر آن بخش، استراتژی را تحویل داده بود امکان داشت که دانشگاه را مجبور نمود تا برای معادلاتش کار کند؛ یعنی در حقیقت حوزه مقصر است. امام خمینی (ره) دانشگاه را به سوی حوزه فرستاد و آن را تسلیم کرد اما به نظر من حوزه اصلاً متوجه نشد که امام خمینی چه می‌گوید که حالا بخواهد جواب دهد. تنها به نظرشان می‌آمد که کتابهای موجود حوزه را به زبان روز ترجمه نموده و به زبان دانشگاهی درآوریم و همان را هم به دانشگاه بدهیم؛ اما برای این مطلب کار نکردند. البته اضافه کنم که اگر می‌بینید دانشگاه نسبت به حوزه گستاخی می‌کند، گستاخی بی‌مورد نیست؛ زیرا به نظرشان می‌آمد که حوزه گفته است اینها وظیفه دین نیست و ما مطلبی نداریم؛ یعنی حتی اینگونه نگفته است که باید تلاش کنیم تا به دست بیاوریم بلکه گفته است وظیفه ما در همان کلیات هست.

می سازد». در یک سطح این تعریف عیب ندارد. البته باید دید طرف مقابل شما چه کسی می باشد.

(س): بنابر تستی که آقایان کرده اند این تعریف را انتخاب کرده اند.

(ج): بیم آن می رود که اگر این را تفسیر فلسفی کنید و شناختن متغیر اصلی موضوع و علت تغییر آن را مطرح کنید آنها چندان مسلط نشوند.

(س): یعنی می شود آنها را در پاورقی آورد؛ یعنی همانگونه که می فرمایید عبارتهای سنگین را در پاورقی بیاوریم ولی عبارتهای سبک را در متن بیاوریم، البته راه دیگر هم برعکس این است.

برادر ارجمندنیا: این تعریف ما همان معنای حرفی نیست که حاج آقا (حسینی) برای استراتژی می فرمایند.

برادر رضایی: «جاده» یک عنوان عامی است.

برادر ارجمندنیا: اگر محور باشد، چگونه خواهد بود؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: محور با جاده فرق دارد.

(س): فرمودید «استراتژی» برای سیاستهای دراز مدت است ولی به نظر می آید برای سیاستهای کوتاه مدت و میان مدت نیز همین گونه است و فرقی نمی کند.

(ج): وظیفه استراتژی، سیاست دراز مدت است که ما به آن «مرحله ای» می گوئیم. پس استراتژی کاری می کند که مراحل را از تشتت نجات می دهد؛ یعنی ابزار هماهنگ سازی مراحل است. سیاست های بلند مدت هم باید سیاستهای کوتاه مدت را خط دهد. وقتی به سیاستهای بلند مدت می رسید، لزوماً یک چیز نیست بلکه چند خط مشی و سیاست بلند مدت دارید. بعد از این به رفتارهایی می رسید که ذیل سیاستهای کوتاه مدت گفته

می شود که دیگر رفتارهای برنامه ای است. مثلاً بر اساس این سرفصلها باید این کارها انجام گیرد. البته نکته اینجاست که برخورد حوزه با مسئله جنگ یک برخورد بسیار سطحی است. به گونه ای که اگر شما تمام تکامل و تفاهم را با مبارزه ذکر کردید خیال می کنند شما کمونیست هستید و از اختلاف طبقاتی داخلی سخن می گوئید. حال آنکه اصلاً به این توجهی نمی کند که شما از اساس، وحدت و انسجام درونی را اصل قرار می دهید و دستگاه هگل اصلاً نمی تواند این را بپذیرد. شما اصولاً عامل حرکت را بر مبنای تضاد ذکر نمی کنید بلکه عامل تکامل را بر این مبنای ذکر می کنید. عامل حرکت را به «تولی» تعریف می کنید نه به «تضاد». «تولایت» را نیز هم در جهت غایی و هم در مبداء اصل قرار می دهید.

این مطلب از این جهت اشاره کردم که بیان نحوه مبارزه طوری شود که استیحا ش برای شورای مدیریت حوزه نیاورد.

برادر حسینی: باید از یک ادبیات انتقالی استفاده کرد.

(ج): جهت تکاملی خوبست.

برادر رضایی: از ادبیات فقهی موجود هم می شود استفاده

کرد. تکامل را کم آب و رنگ تر از مبارزه است

برادر رضایی: از ادبیات فقهی موجود هم می توان استفاده

کرد.

(ج): «تکامل» کم آب و رنگ تر از «مبارزه» است هر چند به نظر بنده برای قشر جوان حوزه مخصوصاً آنها بی به دنبال درک مطالب شما هستند بالعکس این خوب است. باید برای آنها روشن شود که دستگاه نظری ما چرا اینگونه می گوید و چرا درگیری را اصل قرار می دهد.

سیاسی» را هم در یک شکل معقولی در اصطلاح خودشان بد نمی‌دانند. می‌گویند: بشر با همدیگر بسازند و هر کسی در خانه خودش آزاد است!

برادر محسنی: همزیستی مسالمت آمیز داشته باشند!

برادر رضایی: آزادی را احکام عبادی خود همینکه مردم آزادی برای عبادت داشته باشند، کافی است. ولی همان را هم باید متوجه باشند که دشمن نمی‌گذارد. مثلاً این مسلمانان بوسنی که مسلمان نیستند، فردی می‌گفت: در آنجا خواهر و برادری به عبادت بی‌اطلاعی از احکام یا همدیگر ازدواج کرده‌اند. دشمن حتی به این حد نیز رضایت نمی‌دهد. از طرفی عده‌ای می‌گویند؟ یعنی به قول حضرت تعالی آنها هم کفار مانند حیوانات کار می‌کنند و همه چیز را برای ما در دنیا فراهم می‌کنند و مشکلی هم نیست!

(ج): تا آنجا که مسلمین را هم مدیریت می‌کنند. البته در دستگاه آنها برای جمهوری اسلامی نیز حسابی باز نمی‌شود.

۴ - معنای سرفصلها و سیاستها و تفاوت این دو در برنامه

حال بگذریم. بفرمایید تفاوت سرفصلهای برنامه با سیاستها چیست؟

(س): سیاستها همان جهت‌گیری‌ها و محورهای طرح را معلوم می‌کند ولی در سرفصلها همانها خردتر می‌شوند. (ج): آیا موضوع، فرد می‌شود یا اینکه سیاستها فردی شود؟ با دقت بیشتری بیان می‌داریم که «استراتژی» و «سیاستها» و «فعالیت‌های برنامه» از یک سنخ هستند.

(س): یک تلقی دیگر از سیاستها می‌شود.

(ج): فعالیت یعنی کار.

برادر رضایی: حتی اگر «تکامل» را هم بیان کنیم، برای آن معنایی غیر از معنای مورد نظر ما قایل هستند. اینگونه نیست که بخواهند تکامل را محور مبارزه و نفی کفر بدانند. (ج): یک تکامل لیبرالیستی است؛ یعنی از دیگران هم اتخاذ نموده و با مطالب خودشان مخلوط می‌کنند. به تعبیری «آشش از آنها و نعناع داعش از اینها». از آنها و نعناع دانش از ما می‌شود توصیف از خود تکامل باز هم... (س): بله! همین گونه

برادر محسنی: در این طرح اصلاً نباید متعرض مبانی فلسفی شویم؛ یعنی حتی در پاورقی هم به آن اشاره نکنیم زیرا ممکن است خوب مفاهیم برقرار نشود و یک برداشت‌های دیگری داشته باشند.

(ج): در اینجا حضرت تعالی ظاهراً برای سیاستهای دراز مدت میان مدت و کوتاه مدت تعریفی نداده‌اید.

برادر رضایی: بله! تعریف نداده‌ایم فقط خواسته‌ایم فهرست را معین کنیم. در اصل باید برای هر کدام تعریف هم می‌دادیم. مثلاً سیاستهای بلند مدت را چه می‌دانیم و...؛ یعنی در آنجا در هر مرحله‌ای باید تعریف بدیم.

(ج): نکته دیگر این است که اصلاً سلیقه خیلی از آقایان اسلام را به معنای مبارزه نمی‌شناسند.

(س): اصلاً معنی مبارزه را در دفاع از خود محدود می‌کنند. فردی می‌گفت: «اگر این یک معنی التقاطی است و با مبانی اسلامی نمی‌خواند و این را به عنوان انحراف عقیدتی می‌دانست!

(ج): چون این فرد خود را متکفل یک تعریف همه جانبه برای نظام فکری نمی‌داند و اصلاً توجه ندارد که خطر «لیبرالیسم فرهنگی» چیست. هر چند «لیبرالیسم

(س): موضوعات زیادی را می پوشاند.

(ج): ولی موضوعی که کار نسبت به آن انجام می گیرد باید از خرد شدن موضوع به دست بیاید. در واقع یک «اموری» است و یک «موضوعاتی». امور یعنی کارهایی که باید انجام گیرد. این کارها را که دسته بندی نموده و بزرگ می نماییم، به «تغییرات» تبدیل می شوند و تغییرات هم به محور تغییرات، یعنی به «استراتژی» تبدیل می شوند.

۵- معنای فعالیتهای اجرایی و تفاوت آن با استراتژی

(س): فرق فعالیتها با استراتژی چیست؟

(ج): فعالیتها که در پایین هرم هستند در بالای هرم همان استراتژی می شوند. به طور کلی سه تا ستون درست کنید در یک ستون بگویید این کثرت وقتی به وحدت رسید، استراتژی می شود. در یکی ستون دیگر بگویید موضوعات متنوع که باید موضوع فعل باشد دائماً کلی می شوند تا اینکه همان موضوع اصلی شما می شود؛ یعنی تعریفی می شود که ابتدای کار می دهید. شما از ابتدا تا آخر، یک چیز ندارید. شما یک استراتژی دارید که قبل از آن موضوع را تعریف می کنید. پس ما یک موضوعی داریم که دارای کثرت زیادی است. مثلاً ده هزار شیء (پاک کن، قلم، تلفن، میکروفرن و) هست که باید اینگونه شود (البته بعداً کمی و کیفی آنها را عرض می کنم) تا هدفی که داریم به دست آید. کل این موضوعاتی را که در این طرف داریم دائماً دسته بندی می کنیم. از موضوعات خرد، سرفصلها و عناوین برنامه در می آید. عناوین برنامه را که کلی تر می کنیم خود موضوع برنامه در می آید. پس سر فصل، خرد شده موضوع است. حال علت اینکه چرا سرفصل را سر فصل می گوئیم این است که سر فصل

همیشه انتزاعی است. دسته بندی های کلیه موضوعات خردی که در یک برنامه وجود دارد سرفصلهای آن برنامه را تشکیل می دهد. حال اگر سرفصلها را دسته بندی دیگری نمایم، موضوع برنامه را نشان می دهد. بعد هم امور یا کارها یا فعالیتهایی است که باید انجام بگیرد که این غیر از گردش عملیاتی است که بعداً می گوئیم برای سازمان است. فعالیت، نسبت به بیرون از سازمان بر روی محصول است که در بخش آموزش دانشجو محصول است نه کادر آموزشی. دانشجو محصول است نه کادر اداری. یک فعلهایی را کادر اداری از کادر آموزشی می خواهند و می گویند کارهای شما را مدیریت می کنیم. می گویند روش خود را بیاور، نظام خود را بیاور، تویخ، تشویق و شاخصه شما چیست؟ بنابراین کارها یعنی فعالیتی که باید نسبت به موضوعات انجام گیرد. این کارها دسته بندی می شود. (آنهم از قبیل دسته بندی که برای موضوعات انجام گرفت) بعد دیگر اسمشان را عناوین سرفصلهای برنامه نمی گذاریم بلکه اینها را «سیاستها» می نامیم. سیاستها، عنوان فعل برنامه را می گوید نه عنوان موضوعات را. حال اگر سیاستها را دسته بندی کنیم، استراتژی به دست می آید. می گوئیم اینها باید به وسیله افعالی که روی آنها انجام می شود تغییراتی نمایند. آن افعال در دسته بندی بزرگتر، سیاستها را می دهند. ولی برای متوجه اصلی یعنی محور سیاستها باید متغیر موضوع اصلی را نگاه کنیم. حال اگر سؤال شود چه فعلی، چه حرکتی باید در موضوعات اصلی ما انجام بگیرد؟ می گوئیم متغیر اصلی موضوع چیست تا بگوئیم چه فعلی انجام بگیرد. وقتی موضوع را که به صورت کلی می آورید

برای آن متغیر اصلی ذکر می کنید. می گویند متغیر در مبنای استراتژی می آید، علت تغییر موضوع در استراتژی می آید. وقتی آن علت تغییر، خرد می شود روشهای تغییر می شود و وقتی روشهای تغییر، خرد می شود افعالی خواهد شد که نسبت به موضوعات منشاء تغییر می شوند. افعال هم در اینجا علت تغییر هست ولی علت تغییر موضوعات بسیار کوچک. پس بالای مخروط افعال، استراتژی است و بالای مخروط موضوعات، موضوع برنامه است.

۶- ضرورت و کیفیت تعیین اهداف کوتاه مدت و بلند مدت در برنامه

حالا بررسی می نماییم که اهداف باید از چه چیزی درست شود. شما یک اهداف کمی - کیفی نسبت به اشیاء تعیین می کنید. مثلاً می گویند باید سد بزنیم، کارخانه بسازیم و باید این کارها را در بخش اقتصاد انجام دهیم. حالا موضوع ما تغییری می کند که آن تغییر، مطلوب ماست؛ یعنی موضوع در فرض وضعیت فعلی اش، مطلوب ما نیست. مطلوب ما از موضوع، هدف قرار می گیرد. مطلوب از موضوع در کلی ترین شکل هدف را مشخص می کند. وقتی کاملاً پایین می آید، موضوعات معین می شوند. مثلاً می گویند این معدن اینگونه شود. این آبها و نزولات سمایی در پشت سد متراکم شده است تا عامل بالا رفتن حجم کشاورزی شود. پس بالا رفتن حجم کشاورزی که برای ما جزء اهداف کوتاه مدت بود از طریق سد بستن ممکن می شود. اما وقتی به سطح سیاستها می رسیم دیگر نمی گوئیم عامل اقتصادی اصل است بلکه ممکن است بگوئیم عامل سیاسی در رفع مشکلات اقتصادی اصل است. متغیر اصلی ما لزوماً نمی تواند به خود این موضوع

تعریف شود. مثلاً سؤال می کنند چه کار می خواهید بکنید؟ شما هم می گویند می خواهیم مثلاً تبلیغاتمان را اینگونه انجام دهیم. می گویند این چه ربطی به زیاد شدن گندم دارد؟! خواهید گفت این کار که انجام گیرد آن کار هم به تبع انجام می گیرد؛ زیرا متغیر اصلی مجموعه مثلاً گرایش سیاسی است. به عنوان مثال آیا می بینید چگونه کفار تبلیغات را زیاد می کنند تا حرص بالا برود و بعد هم می گویند این تبلیغات منشاء تولید است؟ ولی ما در تبلیغات به گونه ای عمل می کنیم که ایثار بالا برود. مثلاً درگیری با آمریکا را تبلیغ می کنیم و بعد این تبلیغ جواب می دهد مثلاً نیروی انسانی را تغییر می دهد؛ به گونه ای که می توانیم فلان کار را انجام دهیم و بعد در آخر می گوئیم به تبع اینها اقتصاد هم توسعه پیدا می کند.

به طور کلی سه مطلب را در این جلسه تمام کردیم (از این که مرتباً این عناوین را عوض کنید باکی نداشته باشید. در واقع اینها فهرست است و ما خود متن را نگفتم عوض کنید) با این توضیحات برای شما دقیق تر روشن شد که موضوع چگونه باید خرد شود و چگونه قبل از اینکه کاملاً خرد شود به آن، موضوعات کلان می گوئیم. موضوع برنامه به موضوعات کلان تبدیل می شود و موضوعات کلان، موضوعات سرفصلهای برنامه است. موضوعات کلان هم خرد می شود و در پایین کارهایی می شود که باید نسبت به یک اشیایی انجام گیرد؛ یعنی یک فعالیت های اجرایی می شود که نسبت به موضوع انجام می گیرد. خود فعالیتها یعنی کارهایی که باید انجام گیرد وقتی به متغیر اصلی می رسد «استراتژی» نام دارد. بعد خرد شدن متغیر اصلی، سیاستها را تحویل می دهد و خرد شدن سیاستها کارها و

اموری را که باید انجام بگیرد تحویل می دهد.

۷- تفاوت موضوع برنامه با فعالیت های اجرایی

برادر پیروزمند: لطفاً برای بیان تفاوت موضوع با فعالیت، مثالی راجع به آموزش یا یک مثال دیگری بفرمایید.

(ج): ما به عنوان مثال در آموزش می گوئیم موضوعاتی در آموزش می باشد؛ سپس از خردترین موضوع شروع کرده و بیان می کنیم. از طرفی می گوئیم در نهایت هدفمان این است که می خواهیم دانشجو را از یک سطحی به سطوح دیگری ببریم که قدرت رویارویی فرهنگی با دشمن پیدا کند و بر دشمن غلبه فرهنگی پیدا کند. نیاز انقلاب هم این است که از نظر فرهنگی مغلوب نشود. غلبه فرهنگی یعنی بالا رفتن نسبت تأثیر فرهنگ شما در فلسفه تاریخ، در جریان تاریخ. حال برای تأمین این هدف حتماً بایستی مفاهیم تولید شود، عناصر تولید شود. عناصر نیز اینگونه تولید می شود که وضعیت روحی، ذهنی و موضع گیری شان مناسب با این برخورد شود. در عمل آموزش که پرورش اخلاقی یا روحی، پرورش ذهن یا سنجش و پرورش ایجاد نظام مفاهیم یا حضور در انجام فعالیت فرهنگی است، موضوع ما پرورش نیروی انسانی آنها پرورش روحی، ذهنی و عینی او می باشد. موضع گیری فرهنگی به معنای جا دادن موضوعات سر جای خودشان می باشد. یعنی فرد بتواند مفاهیم باطل را در جای ابطال نشانده و در مورد مفاهیم حق هم فکر نکند که تمام آنها یک وزن دارد؛ به اصطلاح خودمان بتواند «اصلی، فرعی، تبعی» کند. حالا بر فرض در جنگ هستیم و شما می خواهید حمله کنید، در این صورت باید بتوانید در مقابل فرهنگ غیر موضع محوری انتخاب نمایید و باید

بدانید که از کجا کم بگذارید عیب ندارد و از کجا کم بگذارید به هیچ وجه قبول نمی شود. مفهومی که می خواهد تعریف را تمام بکند چه قسمتی از آن به اصطلاح خودمان منطقه استراتژیک است؛ یعنی محور مبدل قدرت شما یا در غلبه است یا در ضعف، حال نسبت به آنجا که نباید کوتاه بیاید بایستی به گونه ای موضع گیری کنید که عین جنگ نظامی مرتباً دشمن را از سنگرش به سنگر دیگر بکشانید. محور استراتژیکی و متغیر اصلی جنگ را که نباید به دشمن سپرد و بعد در خرد و ریز با او دعوا کرد. مثلاً دشمن در مورد بی حجابی، عرق خوردن و ربا با شما صحبت می کند؛ شما حتماً باید بلافاصله بالاتر بیایید. مثلاً دشمن می گوید آیا ارتش زن و مرد برابر است یا نه؟ آیا حق طلاق به دست زن است یا مرد و یا به دست هر دو است؟ (موضوعاتی که فرضاً در کنفرانس پکن هست) حال آیا شما در مقابل دشمن باید نسبت به احکام خودتان حالت دفاعی بگیرید یا اینکه باید بگویید این موضوعات به درد زنان نمی خورد و شما عوامفریبی می کنید؟ شما چرا در تصمیماتی که در امنیت بشر دخالت دارد به این قشر اجازه حضور نمی دهید؟ چرا این قشر حق ندارد همانند آمریکا که «وتو» می کند بگویند در هر جنگی که زن کشته شد ما آن جنگ را «وتو» می کنیم؟ چرا این قشر نمی تواند از بچه شیرخواره ای که در مقابل مادرش می کشند، دفاع کنند؟ چرا جنایات وارده بر این قشر را به عنوان جرم جنگی نازل شمرده و دست و پای ما را در این مقیاسهای بسیار بزرگ می شکنید و بعد در مقیاس خرد می خواهید به ما کمک کنید؟! به این طریق در واقع جواب طرف را نداده اید است بلکه صورت مسئله را خط زده اید؛ یعنی

اجازه نداده‌اید است که او از این راه بیاید. شما در مسئله کارگر، یک وقت می‌گویید چند کشور هستند که رعایت حقوق کارگر را می‌کنند و یک وقت هم می‌گویید به چه دلیل تقسیم حقوق جهانی بر اساس منطقه‌ها و اقلیم‌های تعریف شده ژئوپلیتیک باشد؟ چرا بر اساس منافع اقلیم اجتماعی بشر نباشد تا معلوم شود چه کسی به دنبال عدالت است؟ شما چه وقت به دنبال عدالت بوده‌اید؟ در واقع فقر را شما به دنیا تحمیل کرده‌اید. چرا شما عدل را که صفت فعل است به منطقه تعریف می‌کنید؟ با این سؤالات کل آن دستگاه را زیر سؤال می‌برید. یک وقت در همان چارچوبه دست و پا می‌زنید که مثلاً این «واو» را این طرف و آن طرف بگذارم. ما اینگونه با کتاب «کفایه» برخورد نمی‌کنیم که بگوییم دلالت بحث «مشتق» یا بحث «وضع» را باید تغییر داد؛ بلکه سؤال می‌کنیم مواد شما به چه حدی می‌خورد؟ و حکم شما به چه حدی می‌خورد؟ ما در تعریف مواد و حکم‌مان حرف داریم. اگر گفتید در تعریف مواد و حکم حرف داریم دیگر کسی بحث مشتق، اجتماع، امر و نهی و... را زیر سؤال نبرده است. با توجه به این است که می‌گوییم شما هیچ وقت محور استراتژی‌کنان را از دست ندهید. اگر از دست دادید بدانید که در هر بحثی محکوم این چارچوب هستید. اگر ورودی شما ورودی آنها شد بعد هم به این بحث وارد شدید که حالا حد این موضوع را این طرف یا آن طرف بگذارم در آن صورت تحت فشار قرار می‌گیرید.

(س): این را برای این فرمودید که پرورش عینی را توضیح دهید اما قبل از این می‌خواستیم تفاوت موضوع را با فعالیت بگویید.

(ج): موضوعی به نام «پرورش» داریم که یک محصولی دارد. هدف از پرورش این است که نیروی توانمند برای بالا بردن سهم تأثیر فرهنگ ایجاد کنیم. یک افعالی به نام افعال پرورشی است که به اصطلاح متغیر موضوع ما هستند؛ یعنی متغیر مراحل پرورشی هستند. در سطح اول از پرورش لازم است که این شخص قدرت موضع‌گیری و سرپا ایستادن را پیدا کند؛ در سطح دوم از پرورش قدرت گستاخی و پرخاشگری پیدا کند؛ به تعبیری از نظر فرهنگی قدرت امر به معروف و نهی از منکر پیدا کند و در سطح سوم از پرورش قدرت سازماندهی واژه پیدا کند. با این توضیح به صورت خیلی کلی اشاره شد و گمان می‌کنم ان شاء الله تعالی شما می‌توانید بر روی آن تجدید نظر کنید.

برادر محترم: این استراتژی، سیاست، برنامه، موضوع و هدف را فرمودید یک‌بار نسبت به کل آموزش مطرح بشود؛ خل آیا نسبت به پرورش روحی - فکری و انجام کار در آموزش نیز می‌شود تجزیه کرد؟

(ج): می‌گویید موضوع آموزش، پرورش است. استراتژی آن هم چیزی می‌شود که جوهره همه فعالیتها قرار می‌گیرد. مثلاً می‌گویید درگیری فرهنگی و مبارزه فرهنگی محور استراتژیک است. بعد می‌گویید این محور استراتژیکی (یعنی این درگیری را در چه سطحهایی و چگونه انجام دهد) سیاستهای مرحله‌ای می‌شود. بعد می‌گویند مرحله اول باید این کار را انجام دهید تا موضع‌گیری پیدا شود. «موضع‌گیری»، اولین مرحله‌ای است که شاگرد، دعوای داخلی را در وجود خود تمرین می‌کند. بعد هم در مرحله دوم پرخاشگری می‌کند.

برادر رضایی: این مراحل را برای کدام قسمت

می فرمایید؟

(ج): شما یک موضوعی دارید که اسمش «پرورش»

است؛ حال باید تغییر کند تا موضوع مرحله دوم شود. بعد

یک تغییر دیگری که بکند موضوع مرحله سوم می شود.

یک بار دیگر هم که تغییر کند موضوعی می شود که در

هدف آنرا می بینیم؛ یعنی کارآیی جدید دارد.

(س): آیا همان اهداف مرحله ای است؟

(ج): ما هم هدف مرحله ای و هم موضوع مرحله ای و

هم کار مرحله ای داریم. موضوع باید سیری را در جریان

تولید بپیماید تا اینکه به نتیجه برسد. مثلاً می گویند این

شیء از نفت شدن تا مداد پاک کن شدن باید سیری را

بپیماید. حال خود این سیری که باید بپیماید و تحت یک

برنامه قرار بگیرد، مرتباً باید عوض شود تا اینکه به یک

چیزی تبدیل شود که کارآیی جدید دارد.

(س): همین گونه که می فرمایید: سیر آن طولی است.

(ج): این سیری که داریم متعاقب همدیگر انجام

می گیرد. در بالای این سیر پشت سر هم بگویید موضوع

چیست؟ بعد بگویید افعال متغیر این موضوع چیست؟

سپس بگویید اهدافش یعنی خاصیتهايش که عوض

می شود چه خواهد شد؟ تا اینکه به خاصیت پایانی که

عوض می شود، برسید. بنابراین از موضوعاتی که در اینجا

هستند ده تا موضوع را اینجا بگذارید و بگویید این

موضوعات در یک دسته بندی بزرگی که قرار می گیرند،

سرفصلها می شود. از سرفصلها هم یک دسته بندی دیگری

درست می شود که موضوع اصلی ما می شود. پس موضوع

اصلی داریم که دیگر هیچکدام از موضوعات کوچک را در

آن نمی بینیم. یک کارهایی هم داریم که وقتی بالا می آید

متغیر اصلی می شود که «استراتژی برنامه» نام دارد.

کارآمدی اصلی را هم بعد از موضوع اصلی و متغیر اصلی

دارید که «هدف» می شود.

برادر پیرومند: با توجه به تعریفی که از «موضوع» ارائه

کردید مگر موضوع اصلی ما کارآمدی را معلوم نمی کند؟

(ج): موضوع اصلی شما پرورش است، هدف از

پرورش چیست؟ هدف، بالا بردن سهم تأثیر فرهنگی

انقلاب است. حال اگر موضوع شما یعنی پرورش شما

توانست به اینجا برسد در آنصورت به هدف رسیده است.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

الگوی تنظیم برنامه

آموزش حوزه

تنظیم: گروه تحقیقات مبنایی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

۱- بیان خصوصیات «طرح توجیهی، طرح کلیات، طرح تفصیلی»
به عنوان مرحله اول برنامه اصلاح حوزه
۲- تفاوت «برنامه» با «مطالعه»

فهرست

- ۱- استفاده نشدن از شیوه ضرب عناوین برای دستیابی به عناوین خرد برنامه
- ۱/۱- متفاوت بودن شیوه تبدیل وحدت به کثرت، با شیوه ضرب عناوین
- ۱/۲- قابل تعویض نبودن موضوعات هر سطح با سطح دیگر
- ۱/۳- تبدیل نتیجه به عناوین انتزاعی و عناوین انتزاعی به عنوان خاص یک موضوع عینی، به وسیله روش تبدیل وحدت به کثرت
- ۲- ارائه «طرح توجیهی، طرح کلیات، طرح تفصیلی»، مرحله اول برنامه ریزی برای بهسازی حوزه
- ۲/۱- تفاوت برنامه بمعنی اعم با برنامه بمعنی الاخص
- ۲/۱/۱- خصوصیات برنامه بمعنی اعم
- ۲/۱/۲- خصوصیات برنامه بمعنی الاخص
- ۲/۱/۲/۱- عدم وجود گردش عملیات، سازماندهی، الگوی تخصیص و ضرائب کمی در برنامه بمعنی الاخص

۴	۲/۱/۲/۲- وجود طرح توجیهی، طرح کلیات، طرح تفصیلی در برنامه به معنی الاخص
۵	۲/۲- اجزاء طرح توجیهی (ضرورت، موضوع، هدف، استراتژی)
۶	پاورقی: متفاوت بودن روش تکثیر عناوین و روش ترکیب عناوین
۷	۲/۳- اجزاء طرح کلیات (سر فصل ها، سیاست ها، اهداف)
۷	۲/۴- اجزاء طرح تفصیلی (موضوعات، فعالیت ها، محصولات)
۷	۲/۴/۱- «استراتژی» شاخصه هماهنگی مراحل تغییر
۸	۲/۴/۲- «سیاست ها» شاخصه هماهنگی مراحل تغییر
۸	۲/۴/۳- «مراحل تغییر» شاخصه تعیین فعالیت های موازی
۸	۳- تفاوت «برنامه» با «معادله»
۸	۳/۱- احتیاج به «برنامه» سازمان، اجراء پس از «اصطلاحات، تعاریف، معادلات» برای عینی شدن تصرفات
۱۱	۳/۲- اختصاص داشتن برنامه به موضوع خاص بر خلاف معادله
۱۲	۳/۳- بیان «احکام تصرف» در برنامه و بیان «روش صدور حکم» در معادله
۱۲	۳/۴- «قاعده مندسازی تغییرات موضوع» با معادله، و «قاعده مندسازی سازمان مجری تغییرات» با برنامه
۱۳	۳/۵- امکان جریان معادله در صورت «تنظیم فعل سازمان نسبت به موضوع»
۱۳	۳/۶- تفاوت «معادله عینی» با «برنامه عینی»

نام جزوه:	الگوی تنظیم برنامه آموزش حوزه	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۵۲۰۰۷
اسناد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه یا تدوین:	۷۵/۲/۱۹
عنوان گذار:	برادر پیرومند	تاریخ انتشار:	۷۵/۰۶/۲۵
ویراستار:	برادر جمالی	تاریخ بایگانی:	۷۵/۰۶/۲۵
حروفچینی:	واحد حروفچینی دفتر فرهنگستان	تیراژ:	۲۰ نسخه



تاریخ: ۷۵/۲/۱۹

الگوی تنظیم برنامه حوزه

جلسه ۷

« ۶۶ دقیقه »

۱- بیان خصوصیات «طرح توجیهی، طرح کلیات، طرح تفصیلی»

به عنوان مرحله اول برنامه اصلاح حوزه

۲- تفاوت «برنامه» با «معادله»

مثلاً بنویسیم «سیاست‌ها، سرفصل‌ها و اهداف» و بعد هم آنها در هم ضرب کنیم و بگوییم:

موضوع سیاست‌ها، موضوع سرفصل‌ها و موضوع اهداف، استراتژی سیاست‌ها، استراتژی سرفصل‌ها و استراتژی اهداف و بعد هم بگوییم هدف اهداف؛ این کار یقیناً غلط می‌باشد. بلکه یک سطح از کار بیان طرح توجیهی می‌باشد و در طرح توجیهی هم موضوع، استراتژی و هدف را تمام می‌کنیم ولی دیگر در هم ضرب نمی‌کنیم، یعنی براساس آن پایه به سطح دیگری از کار، غیر از کار قبلی منتقل می‌شویم.

۱/۱- متفاوت بودن شیوه تبدیل وحدت به کثرت با شیوه ضرب عناوین مطلبی را هم که بنده می‌خواهم در این جلسه خوب روشن بکنم این است که خیال نکنیم که هر کاری را که می‌خواهیم انجام بدهیم و تعداد آن را بدانیم بایستی فوری آن را در جدول بیاوریم و نحوه جدول هم همان نحوه

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: قبل از شروع بحث باید به این نکته توجه داشت که نحوه برخورد ما با ۳ سطحی که ذکر می‌کنیم نباید مثل برخورد ما با ترسیم الگوی تنظیم برنامه باشد، یعنی نباید منتظر سطر و ستون کردن و در هم ضرب کردن باشیم، زیرا این مرحله از کار غیر از آن مرحله می‌باشد.

در سطح اول باید بتوانیم طرح توجیهی و در سطح دوم، طرح کلیات و در سطح سوم طرح تفصیلی را ارائه بدهیم.

۱- استفاده نشدن از شیوه ضرب عناوین برای دستیابی به عناوین خرد برنامه

حال آیا ما باید بگوییم: آنچه را که در طرح توجیهی داریم باید همان را ضرب کنیم و به صورت مضاف و مضاف‌الیه بیاوریم و آنچه را هم که در طرح کلیات داریم ضرب کنیم؟ مثلاً آیا باید بالای یک جدول این ۳ عنوان «موضوع، استراتژی و هدف» را بنویسیم و در ستونش هم

البته سیر تبدیلیش را بیان خواهیم کرد، به این که مکانیزم و راه این که چگونه می توان یک وحدت را به کثرت منتقل کرد چیست؟

۱/۲ - قابل تعویض نبودن موضوعات هر سطح با سطح دیگر

نکسته دیگر این است که هر سطح خاصیت ها و خصوصیت های همان سطح را دارد که نمی شود با حفظ آن خصوصیت ها آن را پایین تر آورد و نمی شود آن را بالاتر برد. اگر گفتیم «شیء علت تغییر شیء و تغییر شیء باید در «موضوع، استراتژی و هدف» ملاحظه شود، دیگر موضوع اولتان که برنامه تغییر است نمی شود برنامه موضوع، علت تغییر و تغییر نداشته باشد. آنگاه اگر گفتیم که موضوع وحدتی است که ملاحظه می کنید و عنوان نتیجه هست، نباید این عنوان نتیجه روی نتایج بیاید زیرا نتیجه یک وحدت است مثل نتیجه جامعه یا «نتیجه یک دفتر کار یا...

۱/۳ - تبدیل نتیجه به عناوین انتزاعی و عناوین انتزاعی به عنوان خاص

یک موضوع عینی، به وسیله روش تبدیل وحدت به کثرت

برای این که مطلب ملموس و روشن شود مثالی می زنم: نه این که کار دفتر فرهنگستان تولید مفهوم می باشد. تولید کردن مفهوم یعنی فعالیت دفتر در انقلاب فرهنگی که باید در این کار یک موضوع که فرهنگ باشد و یک «استراتژی تغییر» و یک «هدفی» لحاظ شود. این مطلب در سطح دیگر به «عناوین انتزاعی» تبدیل می شود، یعنی باید درباره روش ها، مبانی و ثمرات سخن گفته شود، سر فصل های کار مطرح شود. بعد باید «مراحل فعالیت» برای «تغییر مفاهیم» بیان شود به این که مثلاً چگونه مباحثه، دقت و ابداع احتمال، چگونه خودشان را مقید به نحوه و روش ورود و خروج در مطالب به شیوه سلف

جدول ماتریسی باشد که با ضرب سطر و ستون به دست می آید. بلکه شما می خواهید آن کاری را که موضوعاتش را معین کرده اید جمع بندی کنید، یعنی می خواهید بگویید وحدت و کثرت این چگونه درست می شود و لذا در هر سطح، دیگر مساحت از منزلت ها نیست بلکه در موضوعات صحبت می کنید. از باب مثال اگر ۲۷ حرف حروف الفبا را زیر یک قاعده هرم بنویسیم و بخواهیم اینها را یک دسته بندی های کلی بکنیم و در سطح دوم بیاوریم، در سطح دوم دیگر هیچ کدام از آن الفباها وجود ندارند و در سطح بالاتر و بالای مخروط دیگر آن پایین ها هم وجود ندارند.

«نسبت» و مکانیزم و رابطه ای که بتواند آن بالای هرم را تبدیل به بدنه و بدنه را منتهی به قاعده بکند اساسی ترین مطلبی هست که شما لازم دارید.

یعنی شما باید بتوانید که بگویید ما یک موضوع واحد را چگونه به ۳ موضوع مختلف تبدیل می کنیم و چگونه آن ۳ موضوع مختلف را به ۹ موضوعی که موضوعاً با ۳ موضوع قبل تفاوت اصولی دارند تبدیل می کنیم، نه این که به چیزی دیگری اضافه و ضرب بشوند و ۹ تا بشوند. اگر ما در جلسه قبل بیان کردیم که موضوعی داریم که باید این موضوع تبدیل بشود و عناوین انتزاعی سر فصل ها را بدهد منظورمان این نبود که موضوعمان مثلاً ضربدر سر فصل، سیاست و اهداف شود و چنین مطلبی را تحویل بدهد. اگر گفتیم «استراتژی» باید «محور هماهنگ کننده تغییرات» و «مغیر اصلی موضوع» باشد منظورمان این نبود که آن را اضافه به ۳ قید کلیات بکنیم و بعد بگوییم حالا این شد، بلکه منظورمان این بود که باید در آن تبدیل واقع بشود و

صالح نکنند و خودشان را مقید به «جهت» نکنند؟ به تعبیر دیگر باید متعبد به جهت باشند و متنسک به حرف بزرگان نباشند به توسعه، تغییر و تکامل و قدرت فراگیری و کارآمدی بحث‌ها حتماً اهتمام داشته باشند.

در این سطح شروع به بیان یک سری از مطالبی می‌شود که وصف کار در دفتر می‌باشد. یک مطالبی هم درباره هدف بیان می‌شود، مثلاً ارائه «معادله کار بردی»، اصول استنباط احکام و احکام استنباط اداره. به عبارت دیگر در این سطح هدف اولی که انقلاب فرهنگی بود، خرد شد و به اهداف کلی پایین‌تر تبدیل شد «مثلاً» هدف ارائه معادلات کار بردی، «احکام نظری» و «احکام ارتباطی» شد. بعد از این سطح، در سطح پایین‌تر باید برای هر کدام از این عناوین کارهای جزئی انجام بگیرید مثلاً می‌گویید بحث فعلی ما بحث خجیت، فلسفه تغییر، وحدت و کثرت و... می‌باشد. یعنی سرفصل‌های موضوع کارمان از آن موضوعی که اول کار بود اینها می‌باشد. به تعبیر دیگر «موضوع منتهجه» به «عناوین انتزاعی» و عناوین انتزاعی به عناوین خردی تبدیل شد که بایستی روی اینها کار انجام بگیرید. همچنین استراتژی‌مان در عناوین کلی و سیاست‌ها آمده است. بنابراین روش کار ما در اینجا ضرب کردن و مضاف و مضاف الیه درست کردن و منزلت مشخص کردن نمی‌باشد بلکه روش ما در اینجا حتماً باید روشی باشد که بتوانیم توسط آن یک نتیجه را تکثیر کنیم که باید برای این کار با مکانیزم تعریف کنیم و آن را قاعده‌مند کنیم یعنی باید بگوییم از چه طریقی و با چه نظامی می‌توانیم یک موضوع را به ۳ عنوان اصلی خرد کنیم. همچنین چه کار باید انجام دهیم تا بتوانیم آن عناوینی

را که به تعبیری پشت سرش «اوصاف منتهجه» هست به عناوین انتزاعی بازگردانیم. اصلاً ربط بین عناوین حقیقی و انتزاعی چه چیزی می‌باشد؟ در مرحله بعد چگونه باید این عناوین انتزاعی را به عناوین موضوعات جزئی تبدیل کنیم که دیگر لقب آنها انتزاعی هم نباشد، بلکه دیگر اسم آنها یک موضوع، یک کار و یک هدف خاص عینی باشد.

۲- ارائه «طرح توجیهی، طرح کلیات و طرح تفصیلی»
مرحله اول برنامه ریزی برای بهسازی حوزه

۲/۱- تفاوت برنامه به معنی اعم و برنامه به معنی الاخص

۲/۱/۱- خصوصیات برنامه به معنی اعم

زمانی شما می‌گویید راه سیر کردن و رسیدن و دستیابی به آنجا چیست؟ در راه دستیابی هم ممکن است مثلاً بگوییم این جدولی را که قبلاً درست کردیم، (جدول برنامه به معنی اعم) خیلی به ما کمک می‌کند مخصوصاً اگر دوتا قسمت دیگرش هم ضرب بشود. شاید سؤال کنید برنامه به معنی اعم یعنی چه؟ می‌گوییم در اینجا فقط برنامه مصطلح در کار نیست، بلکه در اینجا «سازمان»، «گردش عملیات سازمان»، «مبانی فلسفی»، «الگوی تخصیص» و امثال ذالک هم در آن می‌باشد؛ ولی مفروض در برنامه ریزی این است که قبلاً الگوتان را درست کرده‌اید. در اینجا تنظیم نیازمندی‌ها و تعیین ضرورت هست، نه این که تنها استدلال بر ضرورت بدون تعیین اولویت باشد. در اینجا «برنامه یک طرح جامع تحقیقاتی» می‌باشد. البته بیان کردم که این مطلب با حفظ ضرب شدن در جایگاه، و پایگاه ارزش می‌باشد و لکن در اینجا بسیاری از مطالب را می‌خواهیم ولی خیلی از چیزها را حذف می‌کنیم. مثلاً ما از بخش «پیدایش»، فقط «هدف و موضوع» و از بخش دوم،

چگونه در اینها باید بکار گرفت؟ انشاءالله تعالی تفصیل این مطالب را در آینده خواهیم گفت، اما در این جلسه به صورت خیلی کلی مطلب را بیان می‌کنم. البته شناختن چیزهای که در اینجا هست به راحتی هدف، موضوع، استراتژی و کلیات برنامه را در اختیار ما قرار می‌دهد، یعنی اگر آن اطلاعات را داشته باشیم به راحتی می‌توانیم اینها را داشته باشیم. ولی حال مفروض این است که آیا می‌توان بدون آن دسته از اطلاعات با یک درصد از تخمین اینها را تحویل داد.

۲/۱/۲- خصوصیات برنامه بمعنی الاخص

۲/۱/۲/۱- مدم وجود گردش عملیات، سازماندهی، الگوی تخصیص،

و ضرائب کمی در برنامه بمعنی الاخص

بنابراین کاری که ما می‌خواهیم برنامه بمعنی الاخص می‌باشد. در برنامه بمعنی الاخص بسیاری از چیزها ابداً وجود ندارد، یعنی در آن اولاً: مسئله گردش عملیات و سازماندهی وجود ندارد. و ثانیاً: در خود برنامه «تولید ابزارهای برنامه‌ریزی» وجود ندارد (ابزارها یعنی الگوی تخصیص و ضرائب کمی) زیرا مفروض این است که در نظام معادله، ضراب کمی یا معادلات و الگوی تخصیص به دست آمده است و الآن ما آنها را برای کار برنامه‌ریزی به کار می‌گیریم. بنابراین عناوینی که در برنامه لازم است عناوین ابزارهایی نیستند که باید برای برنامه‌ریزی داشته باشیم.

۲/۱/۲/۲- وجود طرح توجیهی، طرح کلیات و طرح تفصیلی در برنامه

بمعنی الاخص

خلاصه این که ویژگی‌های برنامه بمعنی الاخص این است که در آن تنها طرح توجیهی، طرح کلیات و طرح

«استراتژی» و از بخش سوم هم «تنها کلیات برنامه» و «برنامه تفصیلی» را مطرح کرده‌ایم و را غیر از اینها چیز دیگری بیان نکرده‌ایم. حال عوامل متغیر موضوع و عوامل تغییر موضوع را در این جدول خاستگاه کرده‌ایم و از آن، استراتژی که شامل مقید موضوع است را به دست آورده‌ایم. خنوب عنایت بفرمایید به این که چگونه ما وضعیت موضوع را مطالعه بکنیم و چگونه وضعیت مطلوب را تنظیم بکنیم؟ معنایش این است که چگونه و از چه راهی سراغ سرفصل‌ها بیاییم و چگونه ضرورت را تمام بکنیم؟ به تعبیر دیگر معنایش این است که چگونه نیازمندی‌ها را طبقه‌بندی بکنیم؟ معنای این کار ارائه الگوی برنامه بمعنی الاخص و آن کار ارائه «برنامه طرح جامع» می‌باشد. اگر ما اینها را تا آخر داشته باشیم نیازمند به چیزی برای دادن یک طرح بزرگ نیستیم مگر این که داخل هرکدام از اینها بروید. اگر داخل هرکدام از اینها بروید دوباره می‌توانید طرح جامع را بیاورید و ملاحظه بکنید. یعنی شما می‌توانید مثلاً نظام فلسفی را در خود این ۲۷ تا یا ۷۲۹ و یا ۱۹ هزار تا به یک گونه ضرب بکنید و داخل آن را بشکافید و بگویید ضرورت، نظام فلسفی، هدف، موضوع، و الگوی ارزیابی آن چیست؟ البته شاید سؤال کنید که آیا اگر آن را خرد کنیم به جایی می‌رسیم؟ می‌گوییم خیر شما یک چیز دیگری را هم لازم دارید و فقط این جدول که نیست بلکه یک جدول دیگری هم وجود دارد. شما باید روش به دست آوردن و جمع‌بندی این احتمالات را هم داشته باشید. یعنی یک نظامی به اسم «نظام تعریف» و یک احکامی به نام «نظام معادله» دارید که باید قدرت داشته باشند که بگویند «چه موضوعاتی را

تفصیلی ارائه می شود.

۲/۲- اجزاء طرح توجیهی (ضرورت، موضوع، هدف، استراتژی)

در طرح توجیهی باید یک مقدمه بیان شود که در آن مقدمه باید نیاز اجتماعی و «ضرورت به تغییر و تحول» بیان شود. بعد از مقدمه بایستی موضوع را درست تعریف کرد و هدف از تغییر آن و استراتژی رسیدن یا علت تغییر یا عامل اصولی تغییر آن را بیان کرد. در ذیل آن می توانید برای فهم بهتر از مثال های ساده کمک بگیرید مثل این که ما برای پیمودن مسافتی از یک منطقه به منطقه دیگر راه می خواهیم که در این پیمودن راه گاهی خود موضوع تغییر می کند که دیگر مسافتش درون خودش می باشد. برای تقریب به اذهان خوزوی ها این مطالب در «حرکت جوهری» واضح است. یعنی می گوئیم مسافت دیگر خارج از خود موضوع نیست و حرکت آن حرکت مکانیکی نیست. حرکت مکانیکی یعنی حرکت در ساختار، در منزلت، در جایگاه و انتقال شیئی از جایی و جایگاهی به جایی دیگر. اما این که چرا به این حرکت، حرکت مکانیکی و حرکت ساختاری می گوئیم زیرا منزلت ساختاری این عوض شده است. به تعبیر دیگر حرکتی را حرکت جوهری می گوئیم که حرکت در خود موضوع واقع شده باشد. مثلاً شکوفه سیب تکامل پیدا کرده و سیب درشت شد، موضوع این از یک جایی به جای دیگری نرفته است و به اصطلاح آقایان باید به این اضافه بکنید تا بتوانید لقب حرکت به آن بدهید. یعنی باید بگوئید قیمتش اضافه شد و معنایش این است که قیمت از امور اضافی است والا اگر بخواهید این مطلب را نگوئید و تنها بگوئید این حرکت کرده است این را نمی پذیرند. درست شدن آن را می پذیرند

و قبول دارند که جای آن شاخه سوم درخت بوده و تا وقتی هم که بزرگ شده جایش سر شاخه سوم درخت هست و به دلیل بزرگ تر شدن هم شاخه کج شده و لکن به این تغییرات لقب حرکت نمی دهند. ولی با توجه به حرکت جوهری صحیح است که لقب حرکتی به آن بدهیم که معنای حرکت هم سیر تکاملی در درون خود موضوع می باشد.

بنابراین می خواهیم علت تغییر را در درون خود موضوع بشناسیم زیرا با این شناخت می توانیم هر تعریفی را که برای استراتژی کردیم به کلیه سیاست هایی که برای تغییر لازم است نسبت بدهیم. همچنین باید مرحله اول، مرحله دوم و مرحله سوم برای کارمان قرار بدهیم و پس از ذکر مراحل باید بیابیم آنها را خرد بکنیم. بگوئیم در چه مرحله ای چه کارهای موازی باید انجام بگیرد و نتیجه آن چه چیزی هست و چگونه باید کنترل بشود تا در نتیجه آن تغییری که می خواهیم واقع شود. بنابراین در سطح اول پس از بیان نیاز اجتماعی و ضرورت در مقدمه باید در طرح توجیهی موضوع برنامه و هدف از تغییر آن (یعنی هدف برنامه که تغییر موضوع می شود) و عامل تغییر را بیان کنیم. برادر محسنی: آیا ضرورت و نیازی را که در طرح توجیهی مطرح می کنید مقید به موضوع خاصمان می باشد یا جدا می باشد؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: در آنجا می آیم نیاز اجتماعی که اولویت این برنامه و این موضوع را می دهد طرح می کنیم. به عبارت دیگر صحیح است که نیازمندی ها را به شرایط حاکم برگزینش موضوع و تغییرات آن تعریف کنیم.

(س): یعنی مثلاً در بحث آموزش ضرورت و نیاز اجتماعی آموزش را طرح می‌کنیم.

(ج): احسنت! یعنی شما نیاز و ضرورت را می‌گویید، مثلاً می‌گویید چون فعلاً در دنیا فرهنگ‌های مخالف این گونه هستند و ما باید قدرت رویارویی و غلبه را دانست. باشیم پس این نیاز در اولویت هست که ما موضوع آموزش را مورد دقت قرار بدهیم. بنابراین به نظر بنده می‌آید در این جلسه توجیه مطلب واضح‌تر شد.

- پاورقی: متفاوت بودن روش تکثیر عناوین و روش ترکیب عناوین

البته در جلسه قبل مسئله طراحی در نظر برادرها به نظر بنده خیلی منظم شده بود. یعنی برادران می‌دانستند که جدا جدا روی چه موضوعاتی باید کار کرد و نوع فعالیت‌ها را هم جداگانه می‌دانستند ولی این که چگونه این کثرت‌ها را باید به وحدت رسانند، روشش در دست آقایان نمی‌باشد. البته شاید تصور کنید که برای به وحدت رسانیدن کثرت از همان راهی که ضرب کردیم باید برگردیم. مثلاً یک عناوینی را در سطر و ستون نوشته و ضرب کرده بودید و ۲۷ تا شده بود، حال که می‌خواهید وحدت درست کنید از همان راهی که آمده بودید بر می‌گشتید تا به وحدت برسید. اما این راه اشکال دارد، یعنی نباید از راهی که برای تکثیر مفاهیم استفاده می‌کنیم و با اضافه کردن موضوعات انتزاعی را به دست می‌آوریم از همان راه برگشت و با تجرید موضوعات انتزاعی دوباره به مفاهیم مشترک و یا به اصطلاح نوعیه برسیم. به عبارت دیگر ما یک عناوین انتزاعی را در هم ضرب و باهم اضافه می‌کنیم و به یک موضوعاتی می‌رسیم که البته اولش صحیح است که بگوییم منزلت شکل می‌گیرد که در آن

منزلت‌ها یک موضوعاتی قرار می‌گیرند. حال آیا صحیح است که دوباره بیاییم و اوصاف آن موضوعات را مثل منطق صوری انتزاع کنیم و دوباره آنها را تبدیل به یک عنوان کلی بکنیم؟ آیا با این کار نظام تحویل داده می‌شود؟ (تجربیه یک نشست ۲۷ تا بی در ست کردیم آیا باید بیاییم مابه‌الاشتراک‌های آنها را بگیریم و دوباره آنها را طراحی بکنیم تا به عنوان‌های واحد انتزاعی برسند؟ مثلاً اگر ما «پیدایش، تغیرات و تکامل» را در «درونی، بیرونی، ارتباطی» و «موجود، مطلوب، انتقال» ضرب کردیم و ۲۷ منزلت درست شد^۱ آیا دوباره بیاییم برای درست کردن وحدت، اینها را تجرید بکنیم؟ یعنی از مفاهیم انتزاعی به منزلت‌های رسیده‌ایم که موضوعات کار بردی و اجزا به وجود آورنده یک سیستم و یک نظام را تحویل داده‌اند، حال اگر دوباره بخواهیم این اجزا را به وحدت برسانیم آیا باید کلی‌گیری بکنیم و مثلاً بگوییم: نوع انسان، حیوان، جسم؟ آیا اگر این گونه عمل کنیم نظام تحویل داده می‌شود؟ البته شاید سؤال شود که مگر برنامه باید نظام داشته باشد؟ می‌گوییم: بعد از اجرا برنامه می‌خواهید نسبت را کنترل و برنامه را بهینه بکنید.

اگر در برنامه به تقسیمات تجریدی برسیم و نام‌هایی انتزاعی برای موضوعات، کارها و افعال مشخص کنیم و قدرت بهینه کردن آن را نداشته باشیم، این حتماً برنامه نیست. زمانی برنامه برنامه است که به یک موضوع، فعالیت و آثاری نظام بدهد که خود برنامه به

۱ - عین همین کار را در بقیه تعاریف حوزوی مثلاً در آموزش امثال آن می‌توانید انجام بدهید که این عناوین اگر آثار را بیان کنند «هدف» و اگر کاری را بیان کنند «فعالیت» و اگر موضوعی کار را بیان کند «موضوع» می‌شوند.

لحاظ کارآمدیش قابلیت تکامل دارد. برنامه به لحاظ کارآمدی باید قدرت و ظرفیت پذیرش بهینه را داشته باشد تا اگر در برنامه تنجز به یک صور فعلی باشد که هیچگونه تعریفی نسبت به آینده نداشته باشد مجبور به تلون و شکست می باشد و دیگر اسمش برنامه نخواهد بود و نمی تواند نتیجه را بهینه کند و یا خودش واسطه برای ایجاد شی قرار بگیرد. به عبارت دیگر در این نوع از برنامه انتزاعی چیزهایی کنار هم گذاشته می شود و با روش انتزاع کار انجام می گیرد زیرا از همان راهی که موضوعات خرد شده اند از همان راه آنها به دسته بندی کلان تبدیل می شوند، یعنی موضوعات متعدد از راه منطق انتزاعی بر یک عنوان انتزاعی واحد می رسند که عمده اشکال این نوع از برنامه هم که باید بگویید این است که یک نظام با اعضاء فعال شکل نمی گیرد و اصلاً سؤال ما این است که اگر یک سطح از عناوین انتزاعی شوند و رابطه بین آنها برقرار شود، آیا می توانیم بین سرفصل ها نسبت برقرار نکنیم؟ آیا می توانیم برای سیاست ها مرحله تعریف نکنیم؟ آیا می توانیم اهداف را که باید نسبت هایی را تحویل دهند نسبت آنها را به سرفصل های مختلف نشان ندهیم؟

۲/۳- اجزاء طرح کلیات (سرفصل ها، سیاست ها و اهداف)

۲/۴- اجزاء طرح تفصیلی (موضوعات، فعالیت ها و محصولات)

به اصل بحث بر می گردیم، بیان شد که طرح توجیهی ما سه قسمت داشت؛ یک مقدمه و سه قسمت: قسمت اول، طرح کلیات که تشکیل شده از «سرفصل ها، سیاست ها و اهداف» قسمت دوم، طرح تفصیلی که تشکیل شده از «موضوعات، فعالیت ها و آثاری» را که از هر فعالیتی باید انتظار داشت، که می توان به آنها موضوع، فعالیت و

محصول» هم گفت، یعنی باید بگویید روی این موضوع، این کار خاص باید انجام بگیرد تا این محصول به دست بیاید. به عبارت دیگر باید بتوانید مسیر گردش عملیات را در تمام مراحل مشخص کنید و مثلاً بگویید در این مرحله، این کار انجام گرفت و این مواد واسطه ای پیدا شده و روی این مواد واسطه ای هم کارهای دیگری باید انجام بگیرد. مثل یک پروژه تولید و مسیر تولید، که می گویند در این مرحله مورد از معدن استخراج می شود و این کارها روی آنها انجام می شود و در مرحله بعد مواد واسطه ای می شود و سپس به کارخانه ارسال می شود تا در آخر کار محصول به دست بیاید تا در هر مرحله از این عملیات صحیح است که بگویید برای استخراج محصولمان این مواد اولیه طبیعی و این دسته از فعالیت ها لازم است. یعنی محصولات نهایی روی هم باید مجموعه ای را تحویل بدهند.

۲/۴/۱- «استراتژی» شاخص هماهنگی سیاست ها

مثلاً اگر بگوییم فرضاً کار سه مرحله می باشد محصولات نهایی باید اهداف مرحله سوم را نشان بدهد. لذا باید نسبت به هدفی که از تفسیر موضوع داشتیم تغییرات مطلوب در محصول نهایی انجام گرفته باشد.

بنابراین اگر سؤال شود که شما چگونه توانستید وحدت این سیاست ها را در سه مرحله حفظ بکنید؟ می گوئیم: متغیر اصلی مان و علت تغییر را، علت استراتژی می دانستیم و در هر مرحله ای کارها را با آن می سنجیدیم و لذا تغییرات متغیر اصلی، اصل در رسیدن به هدف می باشند.

۲/۴/۲ - سیاست‌ها، شاخصه هماهنگی مراحل تغییر

شاید سؤال شود چگونه توانستید فعالیت‌های جزئی را مرحله‌بندی بکنید؟ می‌گوییم: برای این که مراحل تغییر را دسته‌بندی بکنیم، سیاست‌ها اصل می‌باشند.

۲/۴/۳ - مراحل تغییر، شاخصه تعیین فعالیت‌های موازی

سؤال می‌شود: حال که مراحل تغییر حفظ شد چه خاصیتی پیدا شد؟ می‌گوییم: دیگر می‌توانیم فعالیت‌های موازی را بشناسیم. سؤال می‌شود فعالیت‌ها موازی یعنی چه؟ می‌گوییم: گاه ماده‌ای که استخراج می‌شود قسمتی از آن خالص می‌شود و تا آخر خط برده و یک دانه قطعه از آن ساخته می‌شود و سپس با قسمت دیگر آن دوباره قطعه دومی از ابتدا تا آخر خط برده می‌شود و دوباره از ابتدا قطعه سومی تولید می‌شود. ولی گاه همزمان باهم روی مواد مختلفی که از این معدن و معادن متعدد به دست می‌آید باهم کار می‌شود و از قبل هم می‌دانیم که در هر مرحله‌ای چه تحولات و چه محصولات به دست می‌آید و در آخر هم به محصول نهایی می‌رسیم. یعنی خطوط موازی فعالیت‌ها، خطوط موازی موضوعات و خطوط موازی اهداف از ابتدا مشخص می‌شود که اسم این خطوط همان‌هایی می‌باشد که در سرفصل برنامه گفتیم، یعنی سیاست‌های مرحله‌ای. اگر اهداف مرحله‌ای را بخواهیم سطر و ستون بکنیم اهداف مرحله‌ای به صورت ستونی و سه مرحله متوالی پشت سرهم را نشان می‌دهد و سرفصل‌ها به صورت پرشی آن را قطع می‌کنند. یعنی سرفصل‌هایی که داریم می‌توانیم در سطر یا ستون بنویسیم و روی‌روی آن اهداف را بنویسیم که اهداف، آثار و سرفصل‌ها موضوعات می‌باشند. با این کار سیاست‌ها به

دست می‌آید که اگر سؤال شود سیاست‌ها در چند مرحله می‌باشد؟ می‌گوییم نسبت آثار را به موضوعات ملاحظه بکن. بنابراین فعالیت‌ها بین موضوعات آثار معین می‌شود. به تعبیر ساده باید گفت: چه کاری روی این موضوع بکنم تا چه اثری را داشته باشد؟

اثر دومی را که این موضوع پیدا می‌کند هدف از کاری می‌باشد که روی آن انجام می‌دهید. یعنی کاری روی موضوع انجام می‌دهید برای این که به تغییری برسید.

۳ - تفاوت «برنامه» با «معادله»

۳/۱ - احتیاج به «برنامه، سازمان و اجراء» پس از «اصطلاحات، تعاریف و معادلات» برای عینی شدن تصرفات

برادر پیروزمند: کمی رشته بحث از دست‌مان بیرون رفته، به این ترتیب که زمانی حضرت عالی کاری به بحث‌های قبل و این که می‌خواهیم چه کار بکنیم و چه گفتیم اصلاً ندارید و می‌گویید الان ما هستیم و یک برنامه و یک روش برنامه و می‌خواهیم بگوییم برنامه که می‌خواهید ارائه دهید باید از یک طرح کلیات و یک طرح تفصیلی، و یک طرح توجیهی تشکیل شده باشد. و در هر کدام از آنها هم این عناوین با این تعاریف مطرح است و لذا دیگر کاری به هیچ بحث دیگری نداریم و فعلاً خود همین را می‌خواهیم پیاده و پیگیری کنیم که هر کدام از مراحل را در یک نمونه چگونه می‌شود انجام داد. اگر بخواهید این مطلب را بفرمایید مشکلی ندارد، یعنی براساس همین روالی که فرموده‌اید روی مراحل تعریفی که می‌فرمایید باید دقت بکنیم و بتوانیم در پیاده کردن روی یک نمونه مثلاً آموزش، مطلب را پیش ببریم. اما اگر کمی بخواهد بحث از این عمیق‌تر بشود (که البته جای آن اینجا نیست و حال این که

مقداری در این جلسه حضرت عالی وارد این بحث شدید) به این معنا که بخواهیم بگوییم چرا ما داریم این گونه عمل می‌کنیم و این که چگونه در برنامه برای رسیدن به هدف فعالیت‌ها تنظیم و به تعبیر جناب عالی تبدیل وحدت به کثرت شود؟ با توجه به آن مطلبی که اول جلسه فرمودید، به این مباحث خوب منتقل نشدم و نمی‌دانم چته مطلبی را می‌خواهید بیان کنید. یعنی آنچه در ذهنمان می‌باشد این است که ما برای توصیف و تبدیل موضوع، روشی داریم و می‌گوییم موضوع را باید به یک نظام اوصاف تبدیل کرد و براساس روش خاصی که ما داریم باید قدرت توصیف آن نظام اوصاف را داشته باشیم و بعد هم با روشی که برای معادله بیان می‌کنیم قدرت تبدیلهش را داشته باشیم. یعنی بگوییم چگونه باید این را تبدیل کرد و به حرکت در آورد؟ حضرت عالی در این جلسه می‌فرمایید خیز وقتی ما می‌خواهیم یک موضوع را تبدیل بکنیم لازم نیست همه جا یک اوصافی را در همدیگر ضرب بکنیم، این درست است ما در یک مرتبه‌ای به یک عناوینی می‌رسیم (که اگر تعبیر درست باشد) دیگر وصف نیستند بلکه خودشان عنوان برای یک موضوعی شده‌اند. زمانی که عنوان برای یک موضوعی شدند دیگر ضرب کردن آنها در یک موضوع دیگر معنا ندارد. ممکن است در یک مرتبه به این برسیم اما اگر بخواهیم به یک چنین مرتبه‌ای هم برسیم باید شروع آن از ضرب اوصاف باشد. یعنی همانگونه که می‌فرمودید ما باید قدرت این را داشته باشیم که موضوعات عینی را به اوصافش و اوصافش را به اصطلاحات فلسفی تبدیل بکنیم و از این طرف هم بتوانیم برگردیم. یعنی با مبنایمان اصطلاحات درست بکنیم و این

اصطلاحات فلسفی را روش‌مند بکنیم و براساس آن بتوانیم یک موضوع را توصیف بکنیم و بعد بتوانیم نظام اوصاف را تبدیل به نظام موضوعات عینی بکنیم. بنابراین این مطلب که حضرت عالی می‌فرمایید: احتیاج به ضرب اوصاف ندارید برای من واضح نشده است. آیا می‌خواهید بفرمایید: اینها وصف نیستند و چون وصف نیستند آنها را در هم ضرب نمی‌کنیم یا می‌خواهید بفرمایید ضرب اوصاف اصلاً برای تبدیل وحدت به کثرت لازم نیست و باید به گونه دیگری عمل می‌کنیم یا به مرحله خاصی که می‌رسد باید به گونه دیگری عمل کنیم؟ اگر در مرحله خاصی این کار را باید کرد آن مرحله، چه مرحله‌ای می‌باشد؟

به تعبیر دیگر اگر می‌فرمایید لازم نیست از ضرب اوصاف تکثیر واقع بشود، خوب چگونه می‌خواهیم تکثیر بکنیم؟ برای تکثیر چه قاعده‌ای می‌خواهیم بدهیم؟ بله این که فرمودید برگشت آن نباید مثل رفتنش باشد حرف تمامی می‌باشد و این مطلب را در همان بحث روش تعریف مورد توجه قرار دادید و بر همین اساس هم اصلاً شکل جدول به گونه دیگری شد. اما آن چیزی که مشخصاً برای تبدیل یک موضوع به کثرت موضوعات می‌خواهید بفرمایید غیر از آن روش که در ضرب اوصاف می‌شود بیان کرد چه روشی می‌باشد؟ سؤال بعدی این که هنری که بحث ما دارد و باید هم داشته باشد این است که باید در روشی که در تعیین هرکدام از این سرفصل‌هایی که می‌فرمایید، ابتکار عمل خاص داشته باشیم و بتوانیم برای آن روش و قاعده بدهیم و الا این که برنامه احتیاج به اهداف، سرفصل‌ها و عوامل متغیر دارد و باید فعالیت‌های

موازی آن معلوم بشود، و این که چه کارهایی روی چه چیزهای باید انجام بگیرد تا چه نتایجی بدهد، تمام این مطالب کلی را دیگران هم گفته اند.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: سؤال اول شما این بود که آیا بحث شما بریده از قبل و بعد می باشد؟ می گوئیم کلاً آن مرحله از کار روش اصطلاحات، تعاریف و معادلات، یک مرحله بود و این یک مرحله عمومی می باشد. یعنی شما با شاخصه بندی و داشتن روش به دست آوردن شناخصه ها می توانید موضوع یا فعل یا اثر را به صورت عینی تحویل بدهید. البته مشکلی نیست که در جدول نظام تعریف و معادله ای که دارید قدرت تعریف کردن وضعیت موجود را پیدا خواهید کرد ولی آیا کار به همین جا تمام می شود یا برای تصرفاتی که قرار است انجام بدهید باید بگوئید یک کمیت هایی را باید از یک جاهایی به جاهای دیگری اضافه و کم کنیم؟ که این یک سیر دیگری است که تازه آغاز می شود. به عبارت دیگر یک بار می گوئید: نسبت هایی که در احکام گفته شده باید تغییر بکند تا علت تغییر تعریف بشود، و یک بار می گوئید چگونه باید؟ در عینیت بیاید به عینیت آمدن برنامه، سازمان و اجرا می خواهد. برنامه، برنامه فعل، نسبت به موضوعات برای رسیدن به اهداف می باشد. بنابراین آن فرمایشات جنابعالی درباره این که باید بتوانیم مفاهیم را تبدیل به یک عنوان کلی بکنیم و تا نظام اصطلاحات جلو ببریم و بتوانیم برگردانیم و به صورت نظام اوصاف، یک منزلت هایی را بگوئیم، این مطلب حتماً درست می باشد. حتی ما بحث برنامه را هم که تمام کردیم باید بگوئیم موضوعات برنامه چیست، اعم از این که از آموزش، تحقیق

یا تبلیغ باشد. بنابراین آنچه را فعلاً ذکر می کنیم روش شناسایی و روش کنترل نیست بلکه روش برنامه ریزی می باشد. پس می خواهیم یک ویژه نامه در دفتر چهارم چاپ بشود بنام ویژگی های برنامه تا بعد توسط آن بتوانیم بگوئیم برنامه پیاده کردن فرمایشات مقام معظم رهبری این گونه می باشد. به عبارت دیگر در ابتدا یک زمینه آشنایی با برنامه و تعریف برنامه ایجاد می شود.

اما این که چرا این کار را لازم داریم؟ می توانیم این کار را نشر ندهیم و تنها آنرا بگیریم و بگوئیم: نسبت به این موضوعات، این فعالیت ها بدین گونه باید انجام بگیرد که اگر این گونه عمل کنیم این آقا یک چیز می آورد و آن آقا یک چیز دیگر می آورد و در آخر همه باهم تلفیق می شوند. و حال این که به نظر ما با تلفیق کارها نمی توان انتظار هیچ خاصیتی از آن داشت. خلاصه این که هر برنامه ای را که می خواهید انتخاب کنید باید تنها یک برنامه کامل باشد مگر این که بخواهید بگوئید ما ده مؤسسه داریم که هر کدام با یک برنامه کار می کنند، زیرا برنامه باید قدرت بهینه شدن را داشته باشد به تعبیر دیگر برنامه یک وحدت و کثرت حقیقی ای دارد مثل عضلات، اعصاب و ارکان بدن، که شما نمی توانید آن ارکان را دست بزنید زیرا اگر دست زدید و نسبت ها را عوض کردید دیگر نباید انتظار کنترل داشته باشید. یعنی برنامه باید حتماً الگوی شناسایی و کنترل داشته باشد.

بنابراین ما باید بتوانیم یک ویژه نامه ای درباره تعریف برنامه بنویسیم و آن را هم خوب پرورش دهیم تا به راحتی فهمیده شود.

به عبارت دیگر اگر به یک مریض سه دکتر جداگانه با

(ج): آیا برای تک تک فعالیت‌ها معادله گفته‌اید؟ این یک حرف دیگری می‌باشد. یعنی گاه می‌شود تک تک فعالیت‌ها را موضوع معادله قرار داد و گاه می‌شود تک تک فعالیت‌ها را موضوع معادله قرار نداد و بلکه تنها معادله تغییر موضوع را ارائه داد.

(س): روش تغییر موضوع اگر داریم یعنی روش برنامه‌ریزی را داریم. نگفتیم تک تک تغییرات که در هر موضوعی انجام می‌گیرد.

(ج): آیا خود برنامه موضوعاً قابلیت مطالعه دارد یا نه؟ موضوع برنامه از چه چیزهای تشکیل می‌شود؟ از نظام اوصاف و نظام معادله و نظام شاخصه‌ها.

(س): یعنی همان چیزی که در یک مصداق پیاده شده است.

(ج): خیر مثل مرحوم آخوند نحو الاختصاص نگویید، شما مکانیزم برای آن بگویید، شما بگویید که عوامل تغییر مثلاً یک شیء را شناسایی کرده‌ام، حال چه کارهایی بکنم تا این تغییر بکند؟

(س): این را باید در معادله گفته باشیم.

(ج): عیبی ندارد که بگویید معادله، کلیه معادلات را اعم از معادله تغییر فعالیت‌ها را شامل می‌شود، ولی سؤال بنده این است که فرق بین برنامه و معادله چیست؟

(س): برنامه حاصل بکار گرفتن معادله می‌باشد.

(ج): روش بکار گرفتن معادله چگونه می‌باشد؟

(س): روش آن را خود معادله می‌دهد.

(ج): آیا روش آن فقط متوقف به ارائه شاخصه می‌باشد؟ آیا روش اجرایی آن تنها متوقف به ارائه گردش عملیات می‌باشد؟ اصلاً مفهوم معادله چیست؟

تشخیص‌های خودشان نسخه بدهند و هرکدام هم مدعی باشند که برنامه خودش متناسب با تغییرات حال بیمار می‌باشد و اگر هر سه اینها هم تلفیق شود تنها انتظار مردن مریض را باید داشت. بَله اگر سه مریض از یک نوع بیماری بیاورند و سه دکتر باهم کمیون بگیرند و برنامه واحد درست بکنند اثری حاصل می‌شود ولی نمی‌شود بدون شناخت آثار نسخه‌ها و داروها و زمان‌بندی آنها امید به بهبودی بیمار داشت.

بنه عبارت دیگر گاه طب معالج را تعریف و طب داروسازی را در تعیین اوصاف تمام کرده‌ایم ولی علاوه بر آن باید یاد بگیریم که چگونه می‌شود به مریض نسخه داد و آن را کنترل کرد؟

۳/۲ اختصاص داشتن برنامه به موضوع خاص، برخلاف معادله

(س): اینها را باید در معادله معلوم کرده باشیم.

یعنی ما یک مریضی داریم که ...

(ج): این شناسایی وضعیت می‌باشد. شناسایی این مریض یک حرف است و ...

(س): این که چگونه باید این مریض را درمان کرد در معادله گفته می‌شود، یعنی از بالا که به پایین می‌آیم دیگر چه چیزی باقی می‌ماند؟ از پایین هم که در برنامه‌ریزی بیاید، برنامه‌ریزی بدون شناسایی و کنترل نمی‌شود.

(ج): خیر، مهم همین جا می‌باشد که آیا برنامه با شناسایی و کنترل تمام می‌شود یا مجرا برای شناسایی و کنترل می‌دهید؟

(س): خیر فرض بر این است که بحث شناسایی و معادله را تا جاری کردن در شاخصه‌های عینی پایین آورده‌ایم.

نتیجه تحویل می دهد. یعنی اگر نسبت به وضعیت، چنین تغییر کمی انجام گیرد، آنگاه به این نتیجه می رسیم ولی باید توجه داشت که به این نمی توانیم برنامه بگوییم. بلکه برنامه حتماً تکیه به این قسمت دارد و بدون این قسمت به دست نمی آید، ولی هرگز به معنای وحدت و کثرتی که دستورات عمل با نسخه باشد نیست.

(س): اصلاً معادله یعنی دستور و نسخه دادن.

(ج): خیر!

(س): یعنی حکم صادر کردن؟ «روش» صدور حکم است.

(ج): معادله ابزار آن می باشد و نه خودش...

۲/۴ - «قاعده مهندسی تغییرات موضوع» با معادله، دو قاعده مهندسی سازمان مخری تغییرات» با برنامه

(س): لذا بنده می گویم برنامه یعنی به کار گرفتن معادله.

(ج): به کار گرفتن، مکانیزم و نظام می خواهد.

(س): مثل یک طیبی که معادلات پزشکی را روی بیمار پیاده می کند.

(ج): می خواهم بگویم پیاده کردن بدون نظام نمی شود، مخصوصاً اگر اجتماعی شد.

(س): یعنی چه بدون نظام نمی شود؟

(ج): یعنی نمی شود فوری بگوییم ما یک کتاب معادلات فیزیک داریم و...

(س): آقا وقتی کارشناس فیزیک شد هر موضوع فیزیک را باید بتواند تجزیه و تحلیل کند مگر این که در معادلات کاستی باشد.

(ج): این شخص تنها برای درون آزمایشگاه خوب است.

(س): معادله معلوم می کند که چه تغییری، چگونه واقع می شود؟

(ج): این تغییری که می خواهد واقع بشود نسبت به موضوع خاص می باشد یا معادله عام است؟

(س): ابتدائاً عام می باشد ولی به تدریج باید خصوصیت پیدا بکند.

(ج): معادله را ضربدر نظام شاخصه که می کنید خصوصیت موضوع خاص را پیدا می کند.

(س): خصوصیت موضوع خاص هم به معنای مصداق خاص است مثل آموزش حوزه.

(ج): پس معادله می شود قاعده و قانون حاکم بر استنتاج منطقی از شاخصه ها. به عبارت دیگر

گزارش های آماری متکی به قواعد معادلاتی معنا پیدا می کند و سپس استنتاج حکم می شود. حال این طرف حکم پیدا شده که وضعیت این است و این تغییرات هم باید بکند تا به این نتیجه برسیم.

۲/۳ - بیان «احکام تصرف» در برنامه و بیان «روش صدور حکم» در معادله

(س): مگر برنامه غیر از این است؟

(ج): بلکه خیلی تفاوت دارد.

(س): حداقل برنامه به معنای عام غیر از این نیست.

(ج): خیر! شما این ۳ جمله را بنویسید. رسالت معادله بیش از این نیست که بگوید موضوع الف این است و این تغییرات را هم باید بکند تا به موضوع برسیم. نظر به نفس موضوع دارد، ضرائب کمی و اصول کیفی را ذکر می کند. تغییرات در کمیت ها را هم به عنوان علت برای تغییر کیفی ذکر می کند. تغییرات پیدا شده در کیفیات را هم به عنوان

(س): معلوم می شود معادله ها معادلات اجتماعی نمی باشد که تنها برای آزمایشگاه خوب می باشد.

(ج): هر زمانی که معادله را به خودش ختم کردید و گفتید معادله تا شاخصه می آید و دیگر تمام می شود، در این هنگام تنها قاعده تغییرات موضوع را بیان کرده اید ولی دیگر برنامه فعالیت سازمان نسبت به موضوع را بیان نکرده اید. به تعبیر دیگر با معادله تنها تغییرات موضوع را قاعده مند کرده اید و نه فعالیت سازمان را. معادله - تا شاخصه - تغییرات موضوع را قاعده مند می کند و برنامه، برنامه قاعده مندسازی فعالیت های سازمان می باشد. فعالیت های سازمان هم باز غیر از معادلات تنظیم سازمان می باشد. باید خوب بتوانید در عین شباهت های اینها باهم اینها را از هم جدا کنید. ما یک سازمانی داریم که در آن یک معادلاتی داریم که توسط آن معادلات تقسیم وظایف و اختیارات صورت می گیرد. یعنی با معادلات مدیریت از انسان ها و مقدرات، یک موجود زنده بزرگ درست می شود که این موجود زنده بزرگ می خواهد موضوعی را تغییر بدهد. موضوعی را که می خواهد تغییر بدهد حتماً باید معادله داشته باشد ولی برای فعالیتش که بتواند آن معادله را پیاده بکند هم برنامه باید داشته باشد و باید قاعده مند کار بکند.

۳/۵- امکان جریان معادله در صورت تنظیم فعل سازمان نسبت به موضوع، بوسیله برنامه

به تعبیر دیگر یک «تغییر موضوع» داریم که خارج از سازمان است یک «سازمان» داریم که موظف به تغییر موضوع خارج از خودش می باشد. یک «برنامه» داریم که واسطه بین حرکت سازمان و حرکت در موضوع

می باشد. به عبارت دیگر «معادله»، حرکت در موضوع را نشان می دهد و «برنامه» قاعده مند و شدن حرکات سازمان را برای جریان معادله در موضوع مشخص می کند و «هدف» از فعالیت سازمان هم جریان معادله در موضوع می باشد، یعنی فعلش غیر از هدفش می باشد وسیله اش فعلش می باشد و قاعده مند شدن فعل سازمان، برنامه اش می باشد. فعل سازمان نسبت به موضوع، وسیله جریان معادله در موضوع می باشد. فعلش باید قاعده مند بشود، فعلش که قاعده مند شد می گوئیم برنامه دارد. در حقیقت رابطه سازمان با موضوع تغییر، برنامه می شود که غیر از معادله می باشد آیا مطلب روشن شد؟

(س): بله ولی خود این روش برنامه باید به وسیله همان...

(ج): خیر، روش برنامه ریزی ما باید یک سرش متناسب با جریان معادله در موضوع باشد، یعنی استراتژی ما نمی تواند فارق از علت تغییر باشد و حرکات و فعالیت ها هم نمی شود فارق از اهداف باشد که در این فعالیت ها کنترل خود برنامه مطرح می شود به این که آیا برنامه خوب بود یا خیر؟ آیا توانسته بود واسطه بین سازمان و تغییر موضوع قرار بگیرد یا خیر؟ استراتژی، آثار یا اهداف برنامه و موضوع برنامه همه درباره افعال سازمان می باشد که در برنامه دیده می شود. فکر می کنم مطلب فی الجمله برای شما واضح شده است.

(س): بله.

۳/۶- تفاوت معادله عینی، با «برنامه عینی»

یک نکته مهمی که نوعاً هم نسبت به این مطلب بعضی به دوستان اشکال می کنند. بعضی به ما اشکال می کنند و

می‌کنید فلان کار را نکرده‌اید پس به فلان جا رسیده‌اید، که در این صورت پیش بینی شما درست است و عینیت را هم تعریف کرده‌اید. ولی کسی که به شما رجوع می‌کند اصلاً این چیزها را نمی‌خواهد. او نمی‌خواهد بداند که کپسول چه نحوه اثری روی گردش مایعات بدن شما دارد. او می‌گوید چگونه کپسول بیاورم، چه کار بکنم؟ او تنها مقدرات سازمان را می‌خواهد و آنگاه از شما برنامه هم می‌خواهد. می‌گوید برنامه بدهید که این مقدراتم را چه کار بکنم.

بنابراین شما حتماً برای حوزه و آن موضوعات و کارهایی را که برای آن معین کرده‌اید حد اقل برنامه‌ای را ارائه دهید.

البته حداکثر برنامه این است که سازمان و گردش عملیات حرکت داخلی سازمان را هم معین کنید. اگر همه اینها را باهم درست بکنید طرح جامع برنامه می‌شود. ولی لااقل باید برنامه را در یک جزوه خوب برای آقایان توجیه بکنید و خصوصیات آن و فرقی را با معادله بیان کنید. با این کار باید آقایان را متوجه کنید که برنامه یک امر اعتباری که باهم نشسته‌ایم و توافق کردیم و به رأی اکثر گذاشتیم، نیست، بلکه امری می‌باشد که ربط و ارتباطش باید منطقاً تمام شده باشد. اگر این کار را انجام دهید می‌توانید برنامه آموزش را هم بیان کنید. البته در جای خودش باید یک سرفصل دیگری به نام ویژه‌نامه سازمان ارائه دهید و بگویید برنامه را قبلاً ارائه داده‌ایم و آن را تطبیق و پیاده در آموزش کردیم حال سراغ ویژه نامه سازمان می‌آییم. یعنی سازمان را ذکر می‌کنید و دوباره سازمان را هم در آموزش پیاده و برنامه و سازمان آموزش

می‌گویند: شما موضوع را تنها در عالم ذهن مطالعه می‌کنید، زمانی هم که نظام تعریف ارائه می‌دهید، باز می‌گویید: اینها باز هم در ذهن کار می‌کنند ولی آن را تا شاخصه عینی می‌آورند. اینجا اولین جایی می‌باشد که ضربه کوچکی به ذهن او زده می‌شود که اینها شاخصه عینی می‌گیرند و استنباط می‌کنند. چه چیز در ذهن او می‌باشد که می‌گوید اینها عینی فکر نمی‌کنند؟ در ذهن او امکان سنجی مطرح در برنامه می‌باشد. در صورتی که امکان سنجی برنامه اصلاً عینیت دیگری می‌باشد غیر از عینیتی که در موضوع تغییر می‌باشد. او می‌گوید: با چه نفرها، با چه پولی و چگونه می‌خواهید کار بکنید؟ و این را عینی می‌داند. شما می‌گویید: برای این موضوعی که می‌خواهیم در عینیت برای آن شاخصه معرفی بکنیم استنباط عینی و ابزار کنترل عینیت تحویل می‌دهیم و حال آنکه او نمی‌تواند ربط بین این دو را ببیند. یعنی آنها را جدای از هم می‌بیند و نمی‌تواند نحوه ارتباطشان را بررسی کند و لذا سردرگم می‌شود. شما برای عینیت شاخصه می‌دهید و سپس جمع‌بندی و کنترل و پیش بینی می‌کنید به این که اگر آن را چه کار بکنید چگونه می‌شود و اگر چه کار نکنید چگونه می‌شود. ولی در حرف آن شخص یک کلمه از مقدرات سازمان برای تغییر نیست بلکه تنها از وضعیت خود موضوع می‌باشد. یعنی اگر بگوییم: انسان و سازمان باهم رفتارشان در خارج عامل متغیر هست، شما آن عامل متغیر را حذف کرده‌اید شما گفته‌اید اگر کمیت شماره ۳۲ را که منزلتش عوض شده بردارید و روی ۱۶ بگذارید و از ۱۶ هم بردارید و مثلاً روی ۴ بگذارید فلان گونه می‌شود و اگر نگذارید هم گونه دیگری می‌شود. در آمار هم اثبات

و برای او انس حاصل بشود. بنابراین باید ابتدا برنامه و سپس سازمان و در آخر گردش عملیات ارائه و تطبیق به مصداق شود.

را در آخر ارائه می‌دهید. در مرحله بعد هم باید یک ویژه‌نامه برای گردش عملیات سازمان ارائه دهید. این که بنده مرتباً آن را خرد می‌کنم و تطبیق می‌دهم برای این است که ذهن شتونده خسته نشود و مرتباً هم تطبیق بشود

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته